



برسند ریاست جوده گزیند چون بسنداشت رگه‌چی لب‌مرد باجی را دیده  
گروه ریاست ممالک در قبضه اقتدارش سپردند خباثت بیوزگار فرماستند  
در درجه درم خلف سیوچی چهار درجه درم را و اولی پرتو گزیند درم را با  
نوسنباهی چون سیوچی چهار درجه اولی و دو درم را با و لی بعد خود گزیند  
خباثت تا حال در سناره ریاست دارند از نسبت احوال سر در آن و کهن  
الفاظیت با الخیر تمامند

قلمه دیش پور برتاب کده ملک کده قلمه ماکن کوته کده قلمه کوند به  
قلمه رودن مال ستاره قدیم سنکار کده قلمه فرنگ کمالیری رتن کده  
دکدور قلمه کلیان قلمه کوس قلمه سردام قلمه داپهل قلمه راج پور  
کمالیری قلمه دای قلمه جذیر قلمه جور قلمه خاندیس وغیره چندی ویردن  
س جرا کوچرا چونیر مانک کده احوال فرارنش خانه و توپ

خانه تاکجا شرح و دواز اندازه حساب و شمار افزون است در شیاء و انجاس  
که در قلع هستند بلا حفظ حساب در نیاید سنهابی چهار اجه بجائی بدر برکت  
فرمان رودی جلوه افروز شده دقیقه از رعایت بهوری و عدالت کتبی  
فرو نمیکند است و هم راضی و شکر کرده بدعای ترقیات خست و جلالت  
اشتغال میدارند چون ایام زندگانی بآورد از این جهان خانه رخت افتاد  
بر لب سبزه جی راه خلف سنهابی کار فرما شد و بر سوچی راه سبزه  
برادر و دیگر بودند کانهوچی و در انوچی و سنهابی این هر چهار برادر و در کنار  
استقامت در شته کار فرمائی میکردند از بر سوچی راه و سنهابی بطور آمد و از  
سنهابی راه الکوچی حواله شد و از الکوچی چهار بر تو که گشتند جانوچی راه  
و مودهای راه و سباهی راه و و سنهابی راه و جانوچی راه

سورن کده قلم کوسلا و هروی کده هرنش خبر کده چون کده وندن  
ده جندن کده پیمای کده رام سین کده ستیا کده نمکای کده قلمه  
انجیل بیل پاندر کده قلمه جادی پاپن کده منبر کده بجی درک کور کده  
نسب کده همار کده میر کده قلمه تو بری قلمه کور قلمه پهن قلمه نزل  
ویا کده راجا پور کرن کده قلمه پونا پالا خورو قلمه جو پور قلمه پها  
سوپر کده می پت کده ویکر زنگ کده بخت کده مرور کده کنیر کده  
روهندا روزنا کده منین کده چهند کده رور کده همار کده  
سیری سک کده تدا کده اهی دت کده سری دت کده  
ما کشته اونت کده او جاکر کده نیزنگ کده قلمه کامیل پیم کده  
پیم کده باندون کده چنین کده سیدی درک قلمه کهند در کورن در  
ماون جیون کورون قلمه مچ بالا ماور سمان کده قلمه کمار  
کوندال اکون قلمه مان دیس ملک پور جالبی سپ کده سندر کده  
جادن کده قلمه برے بار کده سوار کده نزل کده رجت کده هونت کده  
جند کده بهدر کده قلمه مول پیر قلمه کاکوری منگل کده برام کده  
جین کده مندن کده قلمه ادنی تها قلمه کپوا هری کده درک کده  
قلمه دین پور

رن دیوی رومی چاری بار کل جاتی کمر نکری نکر سرہے نقدوں کمر  
 مونتہ نیکلی کان تے مایک موری کوجر کوئے کمر سور کنگ دور  
 مانے اتویے جادک رائی جاجی جوان وان وری بنوار کوکے  
 کہان ویل کمر روئے کمر سال نہی در نکری نہا کمر موری بہیر رو  
 بالکاں مان کمر سر جی ہاندول کمر ماندوئے دہوتے کھا۔۔۔ مادھو  
 رسم نویہ قلدیہ رائی کدہ دوکانہ کمر تالہ مدہ کدہ سر شنگ کدہ دروہن کدہ  
 یس کدہ کونل کدہ الک کدہ قلعہ انکائی سودا کدہ جبریل کدہ مستن کدہ بخت کدہ  
 الہا کدہ تالا اس کدہ تیر کدہ نارین کدہ سور کدہ سار بک کدہ کور کدہ لکن کدہ  
 کورند کدہ درود کدہ درود کدہ قلعہ تاتہ مار کال کدہ کورن کدہ قلعہ انکائی سور کدہ  
 ہیر کدہ کال کدہ حسوت کدہ بادن کدہ مہان کدہ سہان کدہ بلونت کدہ ستارہ خور  
 ستارہ کدرن قلعہ ماہوئے کاورا مہان کدہ مہاند کدہ دیو کدہ قلعہ موئری  
 جلد کدہ اسیر کدہ لطیف کدہ ادجب کدہ بال کدہ کلیان کدہ ادو کدہ  
 برسہ کدہ حال کدہ بہوپال کدہ تاپتی کدہ قلعہ نامی کونل کدہ  
 موند کدہ تپ کدہ کنن کدہ رتن کدہ بیر کدہ نرسنگہ کدہ جی پت کدہ  
 حیرال کدہ مشور کدہ ہودر کدہ کلک کدہ راجپور کدہ رچ وکی کدہ

سلاح خانہ شمشیر سے صد قبضہ لکھانڈہ دو صد عدد آئنی ہفت صد بر جہ چار ہزار  
 جہ ہر دہ ہزار پٹہ دو ہزار سپر کینہ اردو سے صد چہرہ دو ہزار تیر چہل ہزار  
 بکتر چار ہزار چلتہ دو ہزار پتی پنج ہزار غوہ چار ہزار تبر کشش ہزار سیل  
 دو ہزار تپا کیا سے ہزار کر دت با نصد بار دست لکھہ ہندی با کھی سواری کا  
 ہزار اقباب گیری دو دزدہ ہزار زول ایکش ایک ہزار و با نصد پنہفت  
 ہزار ہندی موم سیزوہ کندی رال ایک ہزار کندی گولہ آہنی لکھہ عدد و ف  
 ہفتہ نقارہ ایک ہزار و دو صد شخ ہشت ہزار اصطلیل وغیرہ و دراب اسکا  
 عراقی کشش ہزار اس ترکی ہشت ہزار اسبان و کھن جہ ہزار مادہ اسب  
 ہنہ ہزار اسبان افسام و بکتر ہفت ہزار یا بودہ ہزار شتران سے ہزار قطار  
 فیل با نصد زنجیر مادہ کا ڈیک ہزار جاموش مادہ پنج ہزار میش دہ ہزار زنگار  
 پنج ہزار حوالات بار گیران پنجاہ ہزار اسب از انجلہ سے ہزار نر دلبت  
 ہزار مادہ و فیل یکصد و سبت و پنج زنجیر غلامان و چیلہ یا کینہ از کینہ کشش  
 اسم نویسہ مرثیہ نقبہ ذات ہونہ سر کے کپور پری یا بجاری انگاری  
 بابین کر دیوی ایشلی ہاں کر سیندھی ویر کر ہاے رادو کم جکیرا  
 سرور کر باہرتے بارتے ہوسری باکھ لہار کے کلا کیت جادو و جودلی کر

هزار گندی موند بست هزار گندی، در هر یک هزار گندی مستک  
با بصد گندی روغن زرد بست پنج هزار گندی، روغن تخم عفت هزار گندی  
انگوزه سه هزار گندی سندی دود و عفت گندی زیره دود گندی  
صمغ سه گندی کوبیده خندان دود گندی، کنجد سفید ده هزار گندی برمال  
ده هزار گندی ابر کسه ده هزار گندی نیل ده هزار گندی، اکبریت دود گندی  
سندف تر گندی، لایپل بنجاه گندی، زلفار دود گندی، پیل در اردو  
گندی، پیل در دود گندی اقیون صد گندی اجوان بیکصد گندی شبنم  
نوحه در یکصد گندی ریزه آهن مفسد گندی کنجد سیاه دود گندی برنج  
راش پوک یکصد گندی برنج لالا دود گندی، برنج شلیا سه گندی گندی  
برنج جبری یا سبال چهار صد گندی دال هر بست هزار گندی دال نول  
دود گندی عدس صد گندی شند سفید یک هزار با بصد گندی نبات  
سه صد گندی نمک یازده هزار و با بصد گندی سیرنج هزار گندی  
پیاز سه صد بنجاه گندی قند سیاه یک هزار شش صد گندی

قرض بست هزار بوبست کهندي جا و تري سته کهندي جزو بيه سته هزار کهندي  
 رعفران چهار کهندي غبرده هزار کهندي ار کبه دو کهندي چندن بنجاه هزار بوباست کهندي  
 کتار چندن پنج کهندي کافور چهار کهندي عود دو کهندي کلال بست کهندي ار چندن  
 بنت هزار کهندي منقا پنج کهندي چار مغرست پوست کهندي با درم دو کهندي  
 خراس هزار کهندي کچور چهار هزار کهندي مغرنا جيل بنجاه کهندي الاچي سته کهندي  
 روغن خوشبو کرا چهار کهندي روغن لکند راي دو کهندي روغن چيلي پنج کهندي  
 روغن خوشبو دسه کهندي روغن چنابل دو کهندي سو باري هفت هزار کهندي  
 لکگل پنج کهندي زرد و جوب با فصد کهندي هليد کيصد کهندي زنگي اردو هزار شصت  
 من و دهنشت هزار و دويست و ستم پنج هزار خشتا شش کيصد کهندي سبب  
 دو کهندي جو و هر خانه

الحاس مانف پنه کيهر اج در و اريد در جان بهسويا نيلم کوميد  
 انگشتری بر تومر ص پدک يعني دکه کهي طره در و اريد سپر پنج و ص  
 جبهه در کيه سيس پهل تک بيني بنيا باز و بند کرن پهل لکگل  
 کنگن با بنيا دهيدي غده  
 ش ۷ هفده کهندي کودرم دو کهنده کهندي نخود پنجاه کهندي مانس  
 هزار کهندي



خود متوجه شده ملاحظه فرمودند

تفصیل اجناس و غیره

کما فی حدیث خزانه

هون	زیر طلا	کس	این آلات	سرب	تاج	جست
پنجاه هزار رنگه	چهار پلو	سینه ده پلو	برست هزار رنگه	چهار صد پنجاه پلو	چهار صد پلو	چهار صد پنجاه پلو

هرادی	نقره	برنج	نخست	نخل	نخل	نخل
چهار پلو	دو صد و هشتاد و پنج پلو	چهار هزار و سیصد و پنجاه پلو	چهار هزار و سیصد و پنجاه پلو	چهار هزار و سیصد و پنجاه پلو	چهار هزار و سیصد و پنجاه پلو	چهار هزار و سیصد و پنجاه پلو

جایدار خانه یعنی تو شکسته

موتگی پیش یعنی بارهای زر و دوزی دستار رسید یعنی در پیش زر و دوزی و ده

کک عدد پنج کک

بارجه ابریشمی	شال و دگر بارجه ابریشمی	کمر بند	کتاب
چهار کک	پنج کک	پنجاه هزار تنان	پنج کک تنان

همه و یعنی کتاب ساده	مسدود	کما فی حدیث سفید	هزار و ده کک
کک تنان	لکبه طاقه	زر انجلیف	نیز ده هزار

بالا پوری بمت هزار و دولت آبادی یک هزار

محبوس گردانید سورا بای مادر را جبارم خود را کشت و تولا بای خود را در کش  
فم سوخت سنبهای راجه از سر نو باز رسمیات ناگزیر سیوا بی عمل آورد و فرزند  
بسیار کرد در آنوقت مهابی بابا که اهل استعداد و بهر صفت موصوف بود آنده بر همه کس  
کار خانبات معورش و خطاب کیتی گشتن معنی بر همه بالا تر بخشیدند رای که بسبب  
و ترو و همه کار یکسب و فخری او با بنام رسانید و همه و البنگان سو باجی نایک را از نظر  
انداخته بدر کرد و انید و مالوجی بهان را و و اوجی گنگ را که مصدر رفت و بود و بک  
کشت و کانهوجی بهان را و و نیروجی فرزند را سر فرزند کرد و انید و خانه های بود  
پننه و انتاجی پننه و انضبط کرد و چون از همه سود و فخری شد بر مسند ریاست جلوه کردند  
بعد از آن نفع است بهی را و و مهادک و کتوسر کی و تو کوجی بالگرد و مهادجی نیمبالگرد  
جان بخش مور و پننه و انتاجی پننه شد و سنبهای چهار راجه در به یکسب به بهان نشسته  
عدالت فرمود و دستور العمل مقرر کردند که همیشه موافق آن عمل آید گنگا جی پر بود  
بالاجی موجب در و بیروجی پننه و غیره سرور است بهان و دل در اطاعت می گویند  
و سنبهای چهار راجه بر تخت ریاست جلوه افروز شده و او عدالت و شجاعت  
و سخاوت داده در ولاری و رضا خدی خلایق میکوشید و همه مقصدات کارخانجات  
تقدیر نمود که موجودات نقد و اجناس چهار راجه سیوا و محوم مسروخی دارند اعتماد بد بگزینند

دارد و در صورت ریاست را جبار ام هم مقصدیان و غیره شمار می‌شده حالت  
سببه تباہ خواهد شد همه سبب لاری با و معاف سبب حاجی راجه برود و مقصدیان و غیره  
بند کش را جبار ام بودند و غیره و همه سبب لاری ان متفق شده به زمانه انقضیه که معرفت  
مایان ملازمت باید نمود و از همه وجوه مطمئن مایند انما قبول نموند همه سبب لاری  
متفق اللفظ المعنی شده و افاضت متضمن اطلاع است در ساند انقضیه مجر و حصول عرائض  
محمد نامه فرستاده مطمئن فرمود و تقید کرده همه اور راجه یعنی آمده حاضر شوند و سوا  
نایک بجان کشت و راجه بی‌نیته پیشور که با نما انان موافقت داشت مجبور نمود  
و قلع در تپا لاری که به انقضیه زمانه خود انقضیه را تصرف کنند سبب  
راجه زمانه را بر خلاف انقضیه خود با خرم بنمایند و بر کس اعتماد داشت و در بی سزا  
ان قلع در ان بودش را بیدار که بکریان خجالت کشیده قناعت نمودند و مطمئن  
شدند و هر کس که سر مخالفت برداشته سبب لاری نید همه قلع در ان و عماله عرائض  
متضمن اخلاص و اطلاع است ابلاغ داشتند و چهار راجه سبب حاجی نیز همه باران و از انش  
فرموده اطمینان بخشید و خود بدولت کوچ نموده در راری که آمد و پلای سکر کی را  
با جمعیت ده هزار در رانجا تعیین نمود و از انجا نهضت کرده در بانچه و راند همه باران  
محمد و پیمان داده مطمئن سخت همه قلع و ملک را منقطع کرده را جبار ام را

سنگ کردن سنجابی فرستاده بودند در کله تپاله رسیده اتفاقاً سواجی نایک حکیم  
 بهیروچی برای دانش کولایه بییخته بودند در سنین خطوط اهل قباد و بعضی  
 خطوط که بهیرویابی چهارده مضمون اینکه من را جبار ام را در عهد کرده ام همه  
 ملک و موان قلاع را به قبضه اختیار و سپردم همه سپاه و متصدیان و خیره هم بتا  
 باشند باستم قلعه اردو دیگر مردمان متعینه قلع که نوشته بودند رسانید قضا را خطوط  
 بجس نظر سنجابی در آمد از اطلاع این معنی سواجی نایک و خیره در را طلبیده  
 از مضمون خطوط اینها اطلاع جست را میهن خطوط تغلیبی که بهیرویابی در م نوشته  
 بودند گذرانید سنجابی هر کاره مذکور را طلبیده رستف را عوال نمود از اظهار کاره  
 و مضمون خطوط تفاوت مبرهن گردید بر هم شده همه را را محبوس سخت هر چه  
 از انجا که رغبت سراغ کرده دستگیر نمودند باستم هر یک قلعه داران و محالان  
 خطوط نوشت که من به تنظیم و تسبیح می پردازم همه با به اطمینان بکار در جبهه شدند  
 باشند و خود کوچ کرده روانه شدند مورد و بنیته پیشوا از اطلاع این واقعه در خوش  
 افتاد و در عریج سنجابی نرودل خود پنداشت و با هم شورت کردند که سنجابی  
 خالم است اشتاق محالک نمیتواند شد و در ریاست ایشان مایان  
 خیلی مشکل و سپید و مریته گفتند که سنجابی بسیار شجاعت و شجاعت  
 دارد

و مورد نیت پیشوا که در فعل سری تیرنگ چتر استقامت میداشت و اینست که  
برای کردآوری رفته بود از اطلاع این واقعه ناگزیر با جمعیت ده هزار سوار آمدند  
و به صلاح با هم از دست پرگویی راجه رسمیات این امور ناگزیر با هم رسنیدند  
بعد از فرخت از این کار مورد نیت با جمعیت ده هزار سوار در قلعه با پنج رفته استقامت  
و زید چون پرگویی راجه که حسب دعوی بود معتزین کردآوری ملک ستاده  
مطمین کردید بعد از آن بمحبوب کنند و جی هر کاره خطوط با هم سو با جی نایک  
و حکیم سر و جی نایک ایملی و بیرو جی فرزند و جلد و یونیه و غیره سر در استقامت  
سنا جی راجه بودند قضمن بر دستگیر کردن راجه موصوف نوشت و اینها هم را  
متفق شده راجه راجه را بر سر ریاست ننشاند با تنظیم بر دست و خطوط  
و بر و انجات استقلال همه نمایان و قلم در سر قوم نموده مطمئن خسته و انداز  
نیم بالگرد و کوی بهر سه و کانتی کرد و کواک و کوج و غیره را متفق کرده جمعیت  
مستقل بهر نیده خورستند که بسمت تیار رفت سنا جی را دستگیر نمایند و  
اینخیال تصمیم یافت راجه راجه را از راجه راجه بطلبیده در باجور آورد و انداز انجا  
به جمعیت خوب مستعد شده در ناب که آمدند و هم مردمان انجا را همراه گرفته  
در سار و خیم خسته و انجا که کنند و جی هر کاره خطوط با هم سر در استقامت

کهنندی مبارک است از سبب من غله پنجه را که گندی خیرات شد و عالمی  
 بغض رسیده بعد از آن که بنابر کشتک کرد و در آید خود را بنیران سنجید و هزار ماده  
 گاو خیرات نمود و خواست که ماده گاو آن بسیار موافق ضابطه و آئین خیرات باید  
 کرد و این را داده و در دل گذاشت و با تمام رسید و هزار عدد و دانه و در آنچه که بپوشید  
 ثواب عظیم در اول به بهر همان داده بعد از آن خود بپوشید از آن روز همیشه  
 در آنهائی که سوره را در رکوع و سوره دست میداشت و بیا و حقیقی اشتغال داشته  
 بود و خط بغضت نمیکرد و ایند درین آشنایی از غار از آن بدینست برنگه سیودجی چهار  
 که سوره ای نام داشت اظهار کرد که چهار جی سیودجی سنجی خلف را از کرده  
 تیا لاطبیده اند و از داده دارند که در لیحه کرده همه ملک و اموال باد سپارند و چنانچه  
 اکثر قرار از کار یعنی بمیان آمده است از آنجا که زمانه نیرنگ است از خیال دیگر  
 در سر داشت و پیمان زندگانی چهار جی میرز شده بود از استماع این معنی مزاج آن  
 زن که مادر را جبار ام بود و مخرف شد و کاری از سر زد که سیودجی چهار جی و  
 در عیت حیات سپرده متوجه دار البقا یعنی کیلاکس بپس شدند و از وقت نشاء  
 از میان برخاست و صغیر و کبیر از ملک حیرت رنجت بر کوبی چهار جی پهلوسه و  
 کلاه بوی بهانند و در حال دار و کار کنان متفق شده متصل سپید و چهار و در پیش

یا قوت خان و سیدی بهلول از صورت شکیر زده رسیدند با نیزه و خان نایب  
از ضلع مشرقی شده بجنگ آمد میخواستند در میان انگلیز هم باشد و خان نیزه و خان اندر جنگ  
عظیم واقع شدند و دشمنان و دشمنان و دود و شجاعت داده مقتول شدند و غیر آن تاب نیاورده رو  
بفرار نهادند و شکیر متفرق شده و آنها را و نیزه برآمده و نمکدان را را با دست خستند  
و همه تنجات را بقصر خود آور و مکر قتل گاهان میرایی که بسیار مستحکم بود بدست  
نیامد و مور و پشته در ضلع کوهن رفته و وجه حسن نظم و نسق نمود و به بنهر هم رسیده  
که با اتفاق و مارا کوهلی در انضام قطای الطریق میگرد و بسی و ترو و مور و پشته و شکیر  
شد و بحضور سیواچی چهار رجه فرستاد و برای قتل فرمودند و مارا کوهلی اظهار کرد که در  
نباید کشت و در خون من ضررهای مظلولیت که تدارک آن خارج از تصور است  
اگر بر تقدیر قتل این اضعف مزاج مصروف باشد سر بریده مرا ملا حظ نباید  
فرمود که دیدنش صدمه ندارد و سیواچی چهار رجه اظهار او را نامسموع کرده فرمودند  
که سرش را بریده بر دروازه معلق میباشند در همان شب در آن خانه آتش افتاد  
و شعله زن شد سیواچی چهار رجه نیت کرد که غم بوزن چرخ را کند و به فقیران  
و محتاجان خیرات خواهم کرد و اگر هم ما در فضل حق سدمت مانند مجر و استحکام  
این نیت هم آتش فرود نشت و ضرر نماید حال نکرد و نیت منعقد را با انجام رسانید

نباید کرد فضل حق ناله مال خواهند چون از خود برآمده صیاح امروز مستند  
شده بمقابل آمد و لا و ان از هر دو طرف بمحکمت رسید و بی نامی منقبت  
از سر و از سید و اجی کشید و بسیار مردمان لیکار آمدند اخلاص و بهمت افتاد و خود  
بدولت از راه بنیر لایق عبور کرده در راهی کده نشانی آید و به بالا اجی ادبی نزد سید  
در اورنگ باد رفته بود و در آنوقت مراجعت کرده پیش سید و اجی آمد چون ماجرا  
فتح زن مستغان بحضور غل سید رسید از عنایت خلعت سید فرزند خان  
موصوف قلعه دیول را در مرتب بسته مستحکم کردند و چون چهار راجه سید و اجی از  
از نظام امور است مانی و ملکی مطمین شد که آنکه ملک را که در حیطه تصرف میداد  
طلب نموده ملاحظه فرمود و در برابر کده آمده زیارت و بپشتش سری پیوندی  
چون نموده و آنوقت شد و از آنجا باز مراجعت کرده و در راهی کده آمد و راجه ارام صفا  
اده را با دختر بر تباب را و کوچ کرد و اسب خستند نام آن صبیحه بیتابائی موسوم شد  
و جشن نادی خیرات و انعام زیاده از اندازه نمود و در دل خیال است که در  
جشن همجو خیرات و انعام باید کرد که احوال معاش و خزانه بر ضمیمه حضرت غل سید  
مختلف کرد و بنا برین بر همان راه از و در آنوقت طلبیده بجائی یک نفر  
بخشیدند دولت خان و در یاس رنگ در پی تیاری و تعمیر قلعه که اندری  
ماور



جواب در که قوم بر سیوان همه اعتماد داشت یا سنده خط باید کرد چنان قلواج  
بور را بقضیه بر سپهر تقوایش نموده کسین صلاح استکار میکنند و نوزاد قلعه قتل است  
و میان در این غمیدارند سنجایی را چه بنیادینت دیوان خود را موقوف کرده یک  
کس بر سپهر ابدیونی نافرود کردند و خود کوچ کرده اطراف سیوان کرده توجه شده  
به اندک تردد و مفتوح فرمود و هر کس سر خود بر داشت با بی مالی شد قریب  
با نصد کس اوست باشند در بریدند از انتظام انجا و جمعی نموده باز بکده پیالا  
آمدند چون این ماجرا به سیوانی همسار را چه برین شد خود بدو خبر از رانی داده  
آمده بدیدار فرزند کسا و تمسک خویش شدند و یک برنگه و صبح که خفیه در کرد و داشت  
مخاطر نمود و شمشیر سپهر نیز بران افتاد و خود از دنیا کوچ کرده اطراف جاننا پور  
توجه شده و نمکان از تصرف در آورده و خان محمد خدو و ند نام شخصی باغبان خود را  
فرودگاه در دینان مقرر کرده بود و انقدر دینان در آن باغبان کس خفته بودند  
سیوانی همسار را چه در انجا رفته باغ را بر سمار و ویران کردند و در آن مرست خان  
منصب پادشاهی را که متعینه جاننا پور بود در شب موکلان غیب خواب  
آمده گفتند که عقب لشکر سیوانی را زد و کوفت نمایند را بد جواب داد  
که جمعیت من قلیل است تا ب مقابله ندارم باز در جواب گفتند که هیچ اندیشه

همه خلق را در محو من منت گردانید که همه چون به نیراجی بنیت و کلمه میگویند به اشت  
 بردن عطا فرمود و هر غرور و کلان و کجیب حوصله در استعداد هر یک انعام پذیر  
 دردی در کوز گشت که کسی از رفقای من بجائی دیگر رفت دست طلب دراز  
 ننگه میفرمود اگر رفیقان متمول باشند بر دوش است بکار خواهند آمد از  
 حوصله فراخ حکم فرمود که کسی محتاج نباشد هر که بحضور آمد محروم نکشت  
 و کسی که دست طلب دراز کرد مایوس نگردد روزی در دل خیال است  
 که از لشکرهاست زنار دار که از علمای روزگار از بنارس آمده بود چیزی فروخته  
 در زمره برهنه داخل شوم و همه کار موجب برهنی معجل ارم چون این خیال مصمم شد همه  
 زنار داران متفق شدند به دست زدن و رافع کردند زنار را و زاده تعلیم خوف  
 شدند چون این سخن بر ضمیرها را رسیده ای تکلف نشد گفت که برهنان بزرگ  
 هستند اینها را بخدمت معمر کردن بجا و میرست در بنار اہم غیر از عبادت  
 کار دیگر نباید کرد و بنا بر همه برهنان را از کار خدشات موقوف کرده برپوان را  
 بهر یک علاف معمر بستند و در بنیت کفارش برهنان منظور داشته معروض داشت  
 که از بنیت جو نیز فرموده اند علین صلاح دولت است لیکن بر کار خدایات حضور و خدایات عده  
 اعتماد برپوان نباید کرد و از روزی فرود نمی طر عاید حال خواهد کرد و بدید سوادجی بهار

کار بود از دریافت افعالش هر دو چشم برآورده بپاداشش اعمال رسانید  
و در قبه متوکل مجوس گردانید و بر کهناتیم نیت را که در عهد او فرستاده بود  
من را بید همه ملک را خود تصرف شد و ایگاجی را داخل زندان ایگاجی مرقوم  
از وقوع این ماجره بخدمت سیوادی چهار راجه اظهار احوال کردند چهار راجه موصوف  
به نیت من را بید تقید نوشتند که همه ملک را به ایگاجی تفویض کرده خود بدو ان  
بدستور باقی کار کرده باشند و خیال دیگر محض سیماست نیت مذکور اقبال حکم  
نموده همه ملک را به ایگاجی موقوف ساخته لیکن قلعه ایلول را بقبضه خود داشت  
و غبار سخنان تند و درشت پیشین از صفحه فرستاده سینه را از دندان کینه میداشت  
و حسن تر و خود مغرور بوده سخنان طعن و کستانخی بر زبان می آورد و از  
مخارش سیوادی بد مظنه تر نکرد و دید ایگاجی بجان آمده همه احوال بد مزاجی و کستانخی  
موفی ایدیه سیوادی چهار راجه مرقوم نمود چهار راجه نظر بر حقوق برادر کرده تقید بسیار  
تضمن قسم بر کهناتیم نیت نوشت که در میان من و ایگاجی بوجهی تفاوت  
نیست باید که همه وجه تن بر خائی برادر عزیز الله داده اطاعت اینانی  
بر همه واجب اند نیت مذکور کار بند حکم شده که اطاعت حیرت است و بند  
است همه ملک و قلعه بوجه حسن نموده کار روانی نمود سیوادی بکرم و

و در جدول محیط تصرف در آمد ساج را در کوه خرام در قلمه بنیاد نهاد و تعمیرت و دیگر  
قلعه و تنجابت را نیز که در آن ضلع واقع بود محیط تصرف در آورده دست نمود  
این ملک شصت کلبه چون تصرف در آمد چون از نیروی جمعی شد همه افواج  
پناهگاه را رخصت کردند و در آنجا در چند اور مصمم کرده الیگاجی برادر خود را که حاکم  
انجا بود طلبیده ملاقات کرده مصلحتین کردند و بعد از آن بسته عائی حصار ملاک  
پدر نمود و الیگاجی منوشش شده بوقت شب روانه گردید و در آنجا در  
چهل کلبه چون را تصرف در آمد بعد از چندی ترحم بر احوال برادر نموده را که  
ناتوانی و آسب و دیوان او بود و با ملک تعیین کرده گفت که الیگاجی را  
طلبیده همه ملک چند اور را بخواهی غنایم و چندین را بیه قبول نمیکرد لیکن به  
تسل و اطمینان سپرده مامور کردند و خود از آنجا کوچ کرده در بالا و از زی آند  
جا و تری نامی زلمه قوم بابائیس یعنی زمیندارانجا بود به پناه قلعه تا یکماه جنگ  
نمود چون آذوقه و سامان حرب رو به تنگی نهاد بیرون آمده مقابل شدند  
همه مورچای رزق گشته بسیار بر تنم کردند و داد و ستاد و روز بیدان آمده و  
شما بخت پیدا و احوال را مراتب نیاورده و در نهایت نهاد و دستگیر  
بسیار بخرمت کردند و اموال بسیار بدست آمد که توجی کا یک در آن

سئیل رسیدند در آنجا ملککار چمن را زیارت کرده خواست که علامه بر همین جایی  
متبرک استقامت باید کرد و سر خود را نیز از ملککار چمن کرده سعادت‌های عقبا  
باید اندوخت این اراده را مصمم نموده ادب پرستش بجا آورده از خواب  
بی قیمت پرستش نمود و خواست که سر خود را نشان کند لطف شناسی که در بخل  
بویا خط فرمود که گناه ته نیستی میوه نیستی بفر است دریافتی بر بای افتادند بسیار  
معذرات نموده گفتند که بختما جان و مسکینان و زنا و در آن خیرات کردن  
و کار لایق نمودن ثواب عظیم و در باعث خوشنودی حق تعالی است باز  
بریدن عضو چندان خوشحال نمی شوند و اگر این معنی برخلاف باشد عذاب  
آن بر سر بایان با و بعد از قیل و قال بسیار از آن کوه فرمود آورده از اراده  
مقبور باز داشتند و قرار یافت که همه زیارت گاه که ضلع گزناک است  
بجا باید آورد و چنانچه در مکانهای متبرکه که سری نیکی‌تیش در از اچیل دانند سین و کلاور  
در راج و غیره رفته ادب زیارتگاه بنا رندی بجا آورد و بسیار خیرات نمود  
و هر کس که انچه طلبید در دادن آن تصور نشد و بر همانرا مواضعات در وجه طعمه مقرر  
کرد که همیشه تا بداند دریافتی باشند چنانچه هنوز جاریت خواصی خان حاکم خدی  
از و بد به جلالت اقبال چهار راج خود نمود و در انوارنها و خدی دست کرده

شاه مقابل نمود فیلی مست را در میدان آوردند شاه موصوف را اشاره فرمودند  
 که فیلی را برای جی کنگ حمل نمایند چون بمقابل ایلی جی مسطور و چهار کهری بازیکه  
 رسماً نموده بغرب شمشیر خرم فیلی برید و کارنامه شجاعت بر روی کاراورد  
 و فیلی پس پاشه که نیکت چهار راجه سیوا جی بفرج حوصله شتره فرغ را که در دست  
 مبارک پوشیده بود و انعام فرمود و شاه نیز زیاده از حوصله انعام بخشید و اهرات  
 بقیت سه کلمه چون بهمار راجه توافع فرمود و چون کلا از که و سه کلمه استعدا و  
 و حوصله هر یک انعام و عطای رحمت شد و باز و وزیر فیلی مست را اسیر  
 بهمار راجه نیاز نمود و پرسید که منشی کدام است بالاجی ادجی را طلبیده ملازم کنانید  
 از گفتگوی دلپذیرش و کام کرده استعدای منشی مذکور کرد و فرمود که این منشی  
 پیش من مانده است پروازی اتکا نموده باشد بهمار راجه سیوا جی در جواب  
 گفت که من هزار تردد و تلاش بر دامن صاحب استعدا و در بهم رسانیده نیستم  
 درست نموده اگر یک نه متفرق شود همه تسبیح ناقص شود بنا بر معذورم بعد بنحی  
 مقالات نشاط انگیز و دوستی آمیز ده هزار سوار دوده هزار پیاده بهمار جی راجه ناز  
 فرموده رخصت نمود بهمار راجه سیوا جی سه کلمه چون در وجه بد و معاشن بر دامن  
 متینه داد و از انجا کوچ نموده بطرف کمر ناک متوجه شد چون نزدیک کوه کمری

سپیل رسیدند در آنجا ملککارچن را زیارت کرده خواست که علاوه بر همین جای  
متبرک استقامت باید کرد و سر خود را نیاز ملککارچن کرده سعادت‌های عقبا  
باید اندوخت این ازاده را مصمم نموده ادب پرستش بجا آورده از خواب  
بی قیمت پرستش نمود و خواست که سر خود را تار کند لطف شناسید که در بخل  
بویلا خط فرمود که گناه نه نیست کیو نیست نه غر است دریافته برای افتاد و بسیار  
معدرات نموده گفتند که بختا جان و مسکینان و زنا را و از ان خیرات کردن  
و کار لایق نمودن ثواب عظیم دارد باعث خوشنودی حق تعالی است و از  
بریدن عضو چند آن خوشحال نمی شوند و اگر این معنی برخلاف باشد عذاب  
آن بر سر مایان با و بعد از قبیل و قال بسیار از آن کوه فرمود آورده از ازاده  
بمقتور باز داشتند و قرار یافت که همه زیارت گاه تا که ضلع گزناک است  
بجا باید آورد و چنانچه در مکانهای متبرکه که سری نکلیتش در از ناچل دانند سین و کلا در  
در راج و غیره رفته ادب زیارت گاه نیاز مندی بجا آورد و بسیار خیرات بخور  
و هر کس که آنجه طلبید در و درون آن تصور نشد و بر همانرا مواضعات در وجه طعمه فقر  
کرد که همیشه تا بداند به ریافته باشند و چنانچه هنوز جاریت خودی خات حاکم خدی  
از و بد به جلالت اقبال چهار وجه خود بخورد و نفرارنها و خدی و دست کرده

و مقابل شود فیلیست را در میدان آوردند و موعظت آن را فرمودند  
پس ابرایم جی انگ حمل نماید چون بمقابل ابرایم مسعود و چهار کمره یار کچه  
سمانه نموده انقباض شد خرم فیلیست برید و کارنامه شجاعت بر روی کار آورد  
و فیلیست پس پاشد که نیت چهار ابرایم جی انقباض موصوفه فرمود که در دست  
مبارک پوشیده بود و انعام فرمود و نیز زیاده از موصوفه انعام بخشید و اهرات  
بقیت است که به یون بهار ابرایم جی فرمود و چون کار کرد که به استعدا  
و موصوفه هر یک انعام و عطای رحمت شد و باز و نیز فیلیست را در ابرایم  
بهار ابرایم جی فرمود و برسد که نشانی کدام است بالاجی ابرایم جی را اطمینان  
از گفتگوی دلپذیرش و کام کرده استعدای نشانی ندانند و فرمود که این نشانی  
پیش من مانده است پر داری اتحاد نموده باشد بهار ابرایم جی در جواب  
گفت که من هزار تردد و تلاش از دامن صاحب استعدا در ابرایم جی نیده می  
درست نموده ام لایق نه متفرق شود بهیچ ناقص نشود بنا بر موصوفه این چنین  
مقالات نشان آید و دوستی آینه زده هزار سوار و ده هزار پیاده بهار ابرایم جی را جانور  
فرموده رحمت نمود بهار ابرایم جی که به یون در وجه مد و معاشش بر دامن  
متینه داد و از انجا که نموده بطرف کمر ناک متوجه شد چون نزدیک کوه کمره  
سکال رسید



خاموش ماند و دیوان خود را که با و نانا و نانی نام داشت اجازت کرد که همین جا  
تباری طعام کردند و سه روز در میانجا ملاقات یکدیگر دادند و طه داده شد  
کام بودند و چون عرصه بامشدا رسید که در آن لشکر از خاطر است باطل با هم آید  
نموده مستعد شدند و خانه داد محل را احاطه کردند و در شهر نهنگامه بر باشند معراج  
سیوای از اطلاع این واقعه از در یکسر بر آورده مجرای همه گرفته مطمئن فرمودند  
همه لشکریان باطمینان خاطر مراجعت کردند و زویر تراناشه از احوال دلاور  
ران لشکر معراج استفسار کرده سیوای اجازت داد که همه سبب لار ان  
مستعد شده حاضر آیند تا نانشه از چهره داد محل ملاحظه کرده خوشوقت  
کردید و همه لشکر مانند هفت هزار ی و پنج هزار ی نقل حله کردند پرسیدند که  
شجاعت و کبری ما و ران بسیار مسکو میشود جواب داد که مردمان خوب  
و دلاور همراه مور و نیر تعلین هستند مردمان نو لازم همراه دارم شاه پرسید  
چون مردی که بغل مقابل تواند کرد که است جواب داد که قدرت است  
که با بغل حضرت رو بمقابل تواند نهاد مگر مزاج حضرت بر تماشای اینخیال نباشد  
چندان کار دشوار نیست ایس جی لنگ نامی جابجاء در راه ایامی فرمود  
که سبب لار ان ماوری را حاضر گردانید به یکی از دلاوران فرمود که با بغل

در آنکه سر بلند سخت سیواچی چهار راجه با میدائی دلی موثق شده اداب  
قدوس بجای آورده و خدمت شده در آنوقت رکعت ها ته نیت اظهار کرد که اطرف  
بیا که آنکه رفت از حاکم انجار ابطا اتحاد است که کرده فوجی نشسته هم را باید گرفت  
وزننگار عقب مطمئن باید باشد این معنی پسند خاطر اتحاد و نیت نیت بر پیشانی  
حاکم بیا که آنکه فرستاده را ابطا اتحاد و فرط گردانید و خود هم برای ملاقات  
موصوف متوجه شد در آنوقت جمیع بست هزار رگوار و دوازده هزار  
پیاده مادران هزار کاب بود چون فصل بیا که آنکه رسیدند هم سرداران بار گیران  
و مادران و غیر هم را طره دگر طلا و سلاح و غیره انعام بخشیده لشکر را جلوه گر  
سخت و خود برای ملاقات متوجه شدند چون نزدیک رسیدنانش با  
شتیاق کمال خود بدولت برادر محل آمده تماشائی لشکر میفرمودند از رفتن  
سازدیراق سپه لاران محظوظ و متوجه هم شده بخود انداختند که سیواچی چهار  
به کمال دیرری و شجاعت شنیدنی بدست گرفته بالای داد و محل برآمدند  
و با یکدیگر ملاقات شدند در آنوقت شاه مغزای گفت که همه مردمان شما بیرون  
هستند چهار راجه جواب داد که فوج سرکار هم حاضریت مادر شما هر دو کسر  
تنها هستیم هر چه اراده باشد حاضر ایم تصویریت شاه مغزای در دل تصویر  
فانوالی

بر ملک کرنا ملک نیز مقرر شدن چندان دشوار نیست چهار اجزاء استماع این مقام  
 ضبط شده اعزاز و احترام نموده پیش خود نگاهد اشتند و اخراجات با کینه قبل و دیگر  
 از سر کار مقرر فرمود بعد از آن کوچ نموده در پاینج در آمد جمعیت را آماده دستگیر  
 نمیده از حاکم بجای آورد رسید موافقت و موافقت فرو بطاس ختمه مطمئن شدند  
 و مورد و بنیه و اسبابی بنیت را برای حفاظت و نظم و نسق ملک تعیین نموده از همه  
 وجوه و جمعی حصول شد و گیشوی بنیه و بنیه مجموعه دار را همراه گرفته روانه  
 شدند در مضاعف باقی کانونه من حی بابا در دیش عابد بود عداقات آمد و به بود  
 بنیه انش ره نموده که کلهای خوشبو نظر مبارک عابد گذرانید ان قراض دست  
 طلب کوتاه در بانی سوال مجددی سببه بود که دست را باده من برای خوردن  
 طعام انشا نمیکرد و دیگر سیرابه اشتیاق خود میخو رانید قبول میدادست سیواهی  
 چهار وجه هفت خوان شنید بنی نظر عابد گذرانیده بدست خود میخو رانید در دل  
 تصور کرد که من لطیف کرنا ملک عازم میشوم اگر ان ملک آسان مفتوح  
 نشود بترک رحمت گردد و مجرد وقوع این تصور عابد روشن ضمیر لقمه از دکان خود  
 بر آورده آمد و در تفصیلات کرد و رانید باز بطرف مورد و بنیه نظر هر بانی میانه  
 فرمود من را دیده دستگی نظر گذرانید ان دستگی کل را بر سر سیواهی چهار وجه

خود عرض کردند و حجب است و امداد و اجازت از خداوند نذر فرمایان  
 پذیرای و جانفشانان تقصیری و انعامی ملحوظ گردد و در حق و استقامت  
 این معنی را خود بنفس نفس تجویز فرمایند و اوصاف شجاعت و فراست و کفایت  
 از احاطه بیان افزون است از قصدی و سپاه هر که بگرمای خدمت منسوب  
 هستند امثال حکم نموده بجان میکوشند و خود بدست قدر دانی فرموده هر  
 یک را بقدر حالت و استعداد باضافه جان و منصب و از شرف میفرمایند بنا  
 بر نام سخاوت و شجاعت از فلک الافلاک گذشت و نیازمند آنچه  
 بخدایت اقای خود التماس میکردیم فضول کوی خطاب فرموده بسودا  
 نافر و میکردند جای که التماس خیر خواهان اعتماد نداشته باشند استقامت  
 انجا تفسیع اوقات است بنا بر دربار کس میروم که بیا و خداوند حقیقی سعادت  
 دارین اندوزم سیوا جی مهاراجه فرمود که واقعی همچنین است پشته مذکور  
 عرض کردند که اگر مزاج مبارک بر اجابت عرض خیر خواهان مصروف است  
 اظهار احوال میکنیم همه مخالفان لک لوب حوادث روزگار باد ملک جذبی که  
 چهل کلبه چون جمع دارد و دیول دوازده کلبه چون و بعضی محالات قرب  
 جوار اگر نتواند به اندک فرصت و تردد بدست ملازمان می آید و کشته

در کور جمعیت خود آمد چهار وجه خود بدو امت پیش آمده ملاقات کردند بعد از  
پس رسید رسمیات دنیوی گفت که از شما و برادر ایلکاجی چه ترو دوشنبات  
نظیر آورده است هجی را اجبجیات خود ملک پنج لکبه چون را تنخواه کرده خود امداد  
نیفرمود و شما هم مختار کار خود بودند کدام جبار البشجاعت گرفت و چه ترو و نظیر  
آورده که نالک را هم که چند آن استکدام ندارد و نتوانستند تصرف شد و خوار غلظت  
که در چندی استقامت داشته خاصیت نماید استخراج ان نمی تواند شد  
و این عاخر را چهار لکبه چون جاگیر تنخواه بود حالا افضل سبب الاسباب پنجاه  
شصت لکبه چون را ملک بقبضه تصرف در آورده و هشتاد لکبه چون را کهند  
یعنی حصه چهارم وصول میشود و چهل هزار را با لکبه یعنی اکسپ در طویل خاص دارم  
و چهل هزار سوار لازم و دو لکبه نفر پیادگان مادری برای رفع مخالفان مستعد هستند  
و سواي از زمانانی و دیگر قوم که شمار آنی افزون است و سبب قلع و کوه با  
بضرب شمشیر به تصرف در آورده و آنچه من بذات خود نبائی بناده مرتب  
سخته ام تا کجا شرح دهم و بهین فصل مفضل حقیقی اوصاف نام نیک نبر  
لانی است بهار یافته و اینده هم زیاده برین امید دارم و از طرف شما چه ترو و  
نظیر آورده که نه نمانند این نزد کور التماس کرد که بنده گمان را بخندمت خداوند

قلعه و استخراج متعمران در ملک گردیدن ضرور است از اینجا که پنج نموده در رانی  
 که آمد مورد و بنده و بنو بنده با هم بر خلاف شده در میان خود منافق گردیدند مهار  
 از دریافت انیمخی برای رفع محاسن تدبیری تجویز کرده دختر مورد و بنده را به  
 سیر بنو بنده تقدیم کرده رفع خاشه بیکه بیکر نمود و در مصاحبت گردانیدند و بخار کینه  
 از سینه هر دو تاب زلال خرابت زوده شد کتوچی را در مسرکی که از عده  
 مصاحبان مهاراجه بود درخواست رسوم در هر موضعات رانی که خود گذشت  
 و ساجی و لیس مو که معنی جو دهری قبول نه نمودند سیواچی مهاراجه نظر بر ضای  
 رعایا نموده مجوز خبر شد و اصناف رعایا پروری در عالم آشتی یافت و کهنات  
 نار این مجموعه در برابر ایگاهی برادر سیواچی مهاراجه که کار فرمائی چند اور بود و دختر  
 شجاعت و سخاوت و احوال قلعه گیری و تخت نشینی سیواچی مهاراجه  
 اظهار گردانید ایگاه جواب داد که ما یان از قدیم الایام ملک بر درده حضرت  
 خل مسلمانان ایم را در سلطنت کردن غایت رکنیت و کهنات نار این بر خود  
 پیچیده هر هم شد در خصمت گشته روانه لطرف بنارس گردید چون مقصدی بنا آمد  
 از جواب سوال عازم شدن لطرف بنارس سیواچی مهاراجه اطلاع شد  
 خطی متضمن طلب بنده تقدیم نمود که بغیر از ملاقات بیشتر نزد کهنات نار این

در غایت رساند اس کوهی که عابد حق آگاه بود آمد در دل او را ده بستند که اگر چیزی  
بترک مرحمت نکرد و یقین که در وجه پور مفتوح خواهد شد چون رو بروی آمد سیح تبرک  
بدست نیاید چهار وجه را از دلب افزود و رساند اس لگاه ضمیر از دریافت مایوس  
چهار وجه نربان مبارک فرمود که به تردد بسیار قلوب مفتوح خواهد شد در بهمانجا  
از بهر مانند عابد رو نشد ضمیر ملاقات گردد و دید سیواچی چهار وجه از ان عابد ان صافی  
ضمیر فرمود که اگر به عین است شریف قلعه راجه پور مفتوح می شود هر قدر که قلاع که به تصرف  
دارم سری قلعه یکموضع نذر فرستم نذرانید در ویش فرمود که مواضعات در ضلع بیابان  
و برابر و خاندیس و بکلانه و ماله و گجرات باید داد مقصدی کارکن که در اینجا حاضر بود  
در دل خود گفتند که اکثر از مکانات در ضلع تصرف نیست طلب مواضعات در  
انحد و از راه سرسریست و چهار وجه سیواچی خال مبارک گرفته فرمود که این هم  
ممالک عنایت شده به عین تفضل به تصرف خواهد آمد خواجه باندک فرصت  
به حصول انجامید به انب طحال از اینجا کوچ نموده در چهار آمد و در خان ناظم انجام  
بلد ذمت آمده اظهار کرد که حالا چهار وجه به تخت جلوس نموده یکجا اسایش  
فرمانید همه ملک بوجه حسن تنظیم تنسیق شده است جواب داد که بغیر از گرو  
آوری و خبر گیری قیام ملک و ذخیره است برای باسرداری رعایا و دستکام

تقدّم سخنان را سر در عمده دانسته خلاص کرد و نه خا بمغرایه از اقتضای غیرت  
بر خویش چیده تا ب نیاورده ز بهر خور و خورد چون اقبال چهار راجه در ترفی بود سیع  
بلال و جاد و رای خود بخود و سر گریبان خجالت کشیده دست بسته حاضر اند و باز  
نیغی نیست چا بر تصرف در آمد و قلع انجا از رگند را داد حاکم بیجا بر مفتوح نشد افتاح  
افتاح آن بوقت معین موقوف دانسته مردمان را بمحاصره مستقل نموده خود  
بسمت دیگر متوجه شد چون برگرد رکبات را چا بر آمده مسعوده شنید که در غنقر  
یب بابا با قوت در دلش متراض اکاه ضمیر بحق پرستی خدا شناسه قیام دارند  
بانتیاق کمال مبلقات آن در دلش خدا پرست آمد چون بحضور آمد در دل خا  
طر گذشت که چیزی باید بر رسیدن آگاه دل از انجا برخاسته بطرف دیگر راه  
شد سیواچی نیز از عقب میرفت خبیه قدم رفته باز چانه خود آید و سیواچی چهار راجه  
را حاضر یافت یکموی سفید از بهر دست خود جدا کرده بمهار راجه داد مهار راجه نمود  
جبارک را به کوبند بستانده و در که در تقویر تعبیه کرده پیار و چون تقدیر آبی دیگر  
موی ندکور از دست افتاد و کم شد و مهار راجه از دریافت اینغنی برهم شد  
بستانده را از علقه خوطه داری موقوف نمود و در کم شدن موی ندکور قال  
فرمود که راجه بوبرتدودات بسیار بدست خواهد آمد و از انجا رخت نش  
لا فاعز



شجاعت و دلادری داد و اخلاص را بآب نیاورد و در روز نبرد نهاد و در وقت گرفتاری  
رفت و خود با معدودی جان سلامت <sup>ببر</sup> نبرد چهار راجه بفتح و فیر دزدی نهضت فرمود  
به بریل کده جلوه افروز گشتند اباجی بنهت و در نتایج داد و ابرائی کرد و اداری و خبر  
گیری قلاع تعیین نمود و تقید کرد که در هر قلعه رفته از احوال استحکام عمارت و سائ  
حرب و ذخیره غله و غیره خبر گیران شده اطلاع دهد و خود بسمت لرناک تنزاف  
از رفته فرموده در هر مکانی که عبور افتاد که مذته یعنی جوبه گرفت پسند نهضت  
میفرموده در ملک هر کس که آمد بر سوجی بهر سید و بهیر را دمویت و شجای جکتاب  
و مان سنگه سوروی و دیگر سرداران عمده همکاب بودند و عطاء لایق ممتاز فر  
مود حسن خان که سردار لولکانو بود و نظر بر جمعیت مستقل کرده بموافقت نجی  
گراشد و بر سر او تخت آورد و ند تا یک هفته بازار خراب و جدال کرم بود و از  
الامر نهیمیت خورد و حسن خان ندو از بس فریه بود سیوا جی فیل تاب کورای  
دیگر نداشت در وقت نهیمیت نتوانست لرخت لرختارند و بهیر را و که  
از سردار اعده سیوا جی بود و او شجاعت داده جان بحق نسیم و سیوا جی  
هماراجه از حسن خان گفته که قلعه کوته را داده خود را خلاص ساز و دش را به  
قبول نکرد و چهار راجه انقله را محاصره کرده لغرب شمشیر مفتوح غن بعد از آن افتاد

ید کرد و آنها در اندک فرصت قلع و دودلخانه بنایی نهادند و در تب سخت درین اثناء  
بر رسید که سیدی سندر و سبزوئی بر افواج محاصره قلع غالب آمدند و خود که بغیر از رختن من  
این مهم با انجام نخواهد رسید لیکن چون موسم برسات بود توقف و زریده و خیال  
بست که از کلبانی تا به سیری خاری در میان نباشند چون این خیال محکم شد و در نتیجه  
از اطراف کولون فرستاد و چون در انضام جنگل بسیار واقع است بست هزار  
میله اران و بخاران تعیین کردند و آن راه را با یک مصفا سازند و راه  
تعدادات شایسته نموده قلع و جوی را تصرف شد و بکرم شاه رسید و از آنجا دستگیر  
گردید و در راه او و میران نایک داری که از رئیس آنجا بودند بعد از دستگیری  
بکرم شاه رسید و از طریق راه زنی و قطاع الطریق اخبار کرده دست تعدی دراز  
نموده تصرف در آورده و بکرم شاه رسید و در ابتداء کار اعمال ذمیمه به جان  
نشدند و به پیش با اتفاق دمار او و میران داری و بفرار نهاد و در اجراء مکر را  
که سر مخالفت داشت نیز بمقابل دستگیر نموده همه ملک را بحیط تصرف در آورده  
و سیوایی چهار جبهه خود بدولت اطراف سیری و مایری که قلاع مستحکم بود  
توجه شده محاصره نمود و بهلول خان خود را از آنجا جمعیت مستقل بمقابل آمده  
نمایند

مذکور معنی حفاظت گشت زار از ان پشته با مقصود است همچنین قلاع  
و خلایک رعایاست بجا نبه چهاران و گشتیها از منج های آهنی مستحکم  
شدن هم برین طریق از قلاع و کده ملک مستقل در عایا مطمئن میباشد  
چون اوزنک زیب و در مخالفی بر سر دارم خدا نخواسته اگر اراده  
نیکو کوز کرد و همه عمر در بی تردد باشند افتاح این قلعه متعذر باشد قلاع در  
معنی پستیان و نگاه بان ملک و ریاست است از ان به گام مقرر فرمود  
در قلاع کلان سامان حرب و ذخیره غذا و القدر میاید و مرتب باشد که تا دوازده  
سال و خاکند و در قلاع خرد سامان لایق و وسایل موجود باشد و مردمان  
معتبر که بر قول و عهد اعتماد باشند تعیین باید نمود و از همه وجوه رضی و نکر  
باید داشت که بوقت کار بجان دریغ ندارند و در پشته و خیل و پشته از استماع  
این مقالات شرمساری کشیده بجا نه آید و نفیر است و در ایت چهارچ  
اعتراف نموده بشکله از ری و طلب لسان کردید و سیوا جی چهارچ بهر کما  
را که خوش قطع و مستحکم می یافت قلعه ترمیب داده مردمان معتبر و اولاد را  
تعیین میکرد و قلعه را که عمارت خام بود و سمار کرده بنائی استحکام می نهاد  
که مانند پیرائی نام کو سیم بسیار مستحکم و خوش قطع نظر آید از انان را تعیین نموده

سر کوب قلعه بود تو بپا نصب کرده گویا اندازی کرد از ضرب آن گویا در  
درازه قلعه و دوشد در راه آمدند بر قلعه نشینان جنگ کردید و از هر چهار  
طرف قلعه مر حله داد و مدینه با مرتب ساخته مستقل شدند و همه ملک کرد و نواح  
قلعه تصرف در آمد و رعایا را مطمئن ساختند و با کردند قلعه مانون در میان کرد  
سوزن و رک و غیره که در تصرف سیواحی بود و به تعبیر و مرمت برداشتند  
و همی پت کرده و گسیلیدند و قلعه را اجائی مستحکم دانستند و بی نیت را با جمعیت  
مستقل تعیین نمود و سیواحی خود هم تماشای آن قلعه آمده سیر نمود و برای تیار  
ملکانهای و مرمت دیوار و برج با تقصید نمود و فرمود که از مرمت دیوار و برج  
در دراز و برج کماهی غافل نباشند و سالان قلعه و ذخیره غله و غیره همه وقت  
همی باشند مورد و نیت و نیت که از رخس کردند که در تعبیر قلعه خزانه بسیار تصرف شده  
و قلاع زیاده از شمار تصرف در آمد حالا از رخس کردند سیواحی و عیبت است  
سیواحی چهار وجه در جواب فرمود که شمار بسیار عقل و فراست است و  
من هم تجویز متحسن شما مشکور بودم حالا باعث این تجویز و در از قیاس این  
تصور توان کرد معلوم شده که اجازت عقل کامل عیار سزوده باشد قسیمی که  
فرار عانی بنیتهائی عجب و کل را تعبیه کرده جانوران و پرندهگان را دفع

دو برادر کوچک که متصل قلعہ بود و مورچاں مستقل کرده قیام و زید فتح خان حبشی  
مردمان جریرہ ساکن را تعیین نمود کہ رو بمقابلہ نیکاجی بنیادہ آن کوچہ را کہ راہ آمد  
رسد بود تصرف از زندانها چون جمعیت قلیل میداشتند پیش نیش نموده  
بر شیخون و انسداد رسد قرار دادند این تجویز ناقص را فتح خان قبول نہ نموده  
عبر حبشی را نیز تعیین کرده بسیار تقید نمود و انہا بجز قہر و بمقابلہ نہادند از ہر طرف  
دلاوران جدوجہد نموده و او شجاعت دادند و اخرا لاخر سیدیان ہر میت فرود  
تقلعہ آمدند و مورچہ پیشوا را اطلاع و قہر خلک بآمد و توجی آمد و مردمان آمار  
ماز را بمحاصرہ قلعہ مقید شد و دو لٹخان قلعدار نیز مستعد شدہ قلعہ را مستقل کردہ  
دیواری بگرد قلعہ مرتب ساختہ بہ پیادہ رک موسوم گردانید و توپہا بران ہم  
لصب کردہ گوہ اندازی آغاز نہاد و سیدی سندر و سس بنا بر آمد و برابرہ  
دریا از مسورت آمدہ خواست کہ اندون قلعہ برود و مردمان محاصرہ بمقابلہ آمدہ  
منحرف ساختند بپانچی کہ از طرف سیدان متعینہ ایک کوچہ دیگر کہ متصل  
قلعہ بود بختان چرب و نرم فرغیتہ کوچہ مذکور را و انداخت و آن کوچہ  
ہم تصرف مردمان سیواحی آمد و دریاس رنگ جمعیت آرماد را ہمراہ گرفتہ  
بآب حائے کہ جائی قلب راہ آمدند قلعہ نشینان بود محاصرہ نمود چون دیکھا

است حالا باز رفته بر راه راستی سکوت باید آورد و نه پاسخ دادند که  
 رفیق مایان بوجهی جانیندار و چون مبالغه از حد گذشت سیام راج بنیته از برهمی  
 مزاج اندیشه نموده استیغفای نوکری کرده گوشه عاقبت گزید و سیواچی مهارجه  
 نیونینته منصب در پیش یوسف خان فرستاده پیغام صدر کرد و چون نقش  
 مراو حجب و نحوه صورت نسبت در یاس رنگ و دولتخان را و باباچی  
 بهائیکو در مانند را تعیین نمود و نه از هر چهار طرف محاصره نمودند و ارمانان از  
 طرف دریاد و دیگران باطراف خشکی بمحاصره برداختند چون آن قلعه را در دست  
 سعید بنائی نهاده بودند گاهی مفتوح نشد و نیونینته حتی المقدور جهد و جهد نمود و آخر الا  
 در مورچال را مستحکم کرده بمحصور آمده و مردمان واقف کار انضام که در تردد  
 و تامل می ورزیدند به سزائی خود رسیدند نیزاد خان از قلعیان قلعه فرصت  
 یافته پیش حاکم بجای آورده احوال مختلف ساخت و سامان قلعه داری  
 درست نموده باز متوجه قلعه گردید سیواچی چهار وجه بمکاجی و توراک که بسیار دلاور  
 بود با جمعیت چهار هزار سوار و دو هزار ارمان تعیین نمود که محصل راج پور رفته  
 سه راه نیزاد خان شود و نگذارند که باند او قلعه رسد و ایله هر چه سعی نمود  
 لیکن خاندان کور از گذر برداری تلی کهوسل عبور کرده در قلعه رفت و میکاجی

نماید بعد از آن در پاسارگاد دو دلقان را تعلیم کردند و تقید کردند که در ارمار  
رفته گشته های قسم غراب و کلکیت مرتب ساخته مستعد باشد چون پیمان  
آماده شد خود بسواری غراب مارفته بشن ببرد و تصرف کردید و از آنجا در  
لوگر نه فرود آمد چون آن مکان بسیار متبرک است لوازمات زیارت تقدیم  
رسانید بکها و منت سکن کنندال که از طرف نظام شاه با منتظام آنجا  
قیام داشت طلبیده سیصد تن را در ماه مقرر کردند همراه خود نگاهداشت  
و یوسف خان حبشه بنور کمال بار داده حاسد برکنه ری آمده سه راه شده  
بود چون سیواچی چهار اجه با سمت متوجه شد از دبدبه اقبال تاب قیام  
نیاموده و در گردان شد سیواچی چهار اجه سیام راج پنجه و باجی کهولارا  
فرستاده من را ایها در راج ببرد و یوسف خان ملاقی شده پیغام زد  
که همه جرایر را واکند و در حیوض آن زرمائی بسیار بگیرند و آنچه جایر و ملک  
مطلوب باشد نیز قبول است آنها این معنی را قبول نموده سیام راج پنجه و  
باجی کهولارا محبوس گشتند من را ایها قسم دو گوسفند بعمیان آورده از ملائی  
براندند و بحضور چهار اجه سیواچی آمده اظهار کردند که در خواست خبر ایر نباید  
کرد مایان ایمان کفیل داده آمده ایم چهار اجه موصوف فرمود که اگر همچنان

مقرر گردانید یعنی همه افواج را در قضاوت قرار داد سپرد و به اطمینان تمام به بند  
درخت روزی بنیته یعنی بازار بیجا پور را از اراج نمود و سپرد امون بیجا پور را در  
کامز نهاد و ملک گرد فوج را غارت کرد و حاکم بیجا پور بجای آنده و کلای کار  
دان فرستاده ملک هون را اسبیهان مقرر نموده ملک را محفوظ داشت  
سیوا جی نیز راضی شده قبول کرد و سیام جی نایک را از طرف خود لوکالت  
فرستاد و از آنجا که مشتبه با کانگر که مسکن تاناشه بود داشت آورده احاطه  
نمود و از آنجا که تاناشه نه ملک هون را اسبیهان مقرر کرده ملک خود را  
نگاه داشت از آن روز حاکمان بیجا پور و بیجا کانگر خیل و جواهر و غیره تحائف  
دیار خود را فرستاده طریق مراسلات مسلک میداشتند بعد از چند ی  
دیانت روی مقصدی بیجا پور را همه ملک مسلط و مختار کار بود مبت هزار  
هون را اسبیهان بطریق رشوت مقرر گردانید او هم قبول نموده انخاص  
کرد سیوا جی محبت نخواه که نشسته از همه ملک و بزرگنات تعلق بیجا پور داشت  
و خداوند پور را تاراج کرده زرد اموال بسیار بدست آمد و از آنجا که چ نموده  
در برابر آمد و دیده کار بخار تاراج نموده سبب کارانی انبار گرفته کنندتی یعنی  
چوبه گرفت نیلا جی بنیته را و دکنده هون داده در کوکن رفته ملک خیرات  
ناید بعد از آن



و بعضی دوران مضمون بدست خود گرفته و در سلسله خدمتگذاران و همده  
ان قیام و در زید رکوناته نامی کارکن بر خدمتگاری و معاونت می سیواچی است  
اگاه ساخته شده که از هر سیوا و متحد بسیار متعجب شده بدست خود گرفته میسند  
ناید و ماه بعینش شطرسر برود و همه خود و کلان بقیض بخش کام دل حاصل  
وند بعد از آن شاهی راجه خدمت شده به نرناک معاودت کرد دوران  
ایام چون رنی و دوله خان بهم میسند و نور قیام داشت شاهی هم مراتب اخصی  
رعید استه باید او آمد ملاقات یکدیگر مخطوط شده از کار متوجه گشتند شاهی  
برآمده اسب سوار شده نگار می انداخت که ناگاه خرگوشی که در معنی یک اهل  
بود و نظرا بدی آن کردند بای اسب برنگ لاهی در کوئی فرو شد سوار بر زیدی  
آمد و بای اسب بر شکم افتاد و جان و اورن و دوله خان از این واقعه ناگزیر  
بسیار خشم و احم خود در درهما جابج ترتیب داده خانقائی مقرر کرد و جمع انوضع در  
وجه اخراجش تنخواه نمود و خاتمه بنور جاری اسب هر چند اموال شاهی را هم  
را خورستند که ضبط نمایند لیکن بر کوی برادر زاده شاهی با استقلال خود دخل  
نداده و همه اموال و درخاس رس را گرفته پیش سیواچی آمد و سپرد و سیواچی نیز  
بر کوی را برادر خود تصور کرده همه اسباب باو گذاشت و خطاب سینا صاحب

نزدیک بر نالار رسیدند و زمانی متعذبه از ضلع پیش آمده شکر الطیبه مانند اری تقدیم  
 رسانیدند از آنجا طلی مسافت کرده قصل پونه آمدند سیواچی جمعیت خود  
 را ترتیب داده و همه ارکان دولت را همراه گرفته با این شالینت پنج کرد  
 پیش آمد و با ستاد چون سواری شاهی نزدیک رسید سیواچی را اسب خود  
 آمده و اداب کورنت بجا آورده پیش اندوخت و جی هم از سواری میل  
 نبریز آمد ملاقات و معافه یکدیگر محظوظ و منبسط شدند و تا یک باباس کوهر  
 اشک شوی بر بای یکدیگر رخسار کردند و از هجوم دشمنان گریز در کوه  
 لب و از بسیاری شطاب حرف زدن مانند بعد از آن شاهی  
 بر بالکی سوار شده سیواچی را فرمود که بر همین بالکی قرآن السعدین نماید  
 سیواچی بلا خطا و ادب قبول ناکرده حلقه بالکی را گرفته سعادت دارین  
 اندوخت و تا مسافت پنج کرد و جلو نموده در پونه آمد چون بدو تنخانه خاص داخل  
 شدند با همجائی و آمده سیواچی که از مدت مفارقت در اشتیاق  
 شد طعامهایی لذیذ و مرغوب تناول شد و بارچهای نفیس و خوشنایف  
 و جوهرهای خوش منظر گذرانیدند و بسیار خیرات و شادمانی آمد بعد از آن  
 بدو تنخانه آمد و صد درواریار استند سیواچی جفت با بوشش بدر راه گاهو

رفت شده در تریک آمدن و دو تخوان بر وقت رخصت آنها کرده که از  
امروز اعتماد بر کور بر نیاید که این قوم ملک حرام هستند حتی المقدور تدارک  
باید نوشتند که بی راجه از تریک در کور بالا کرات آمدن زنان رن نان  
مغزایه پیدا آورده بسوی اچی نوشت که با اچی کور بره مدخل کور که با من این چنین است  
اندیشه کرده است اگر زن و شجاعت باشد و از تخم من تولید شده سرانش باید  
سوی اچی بخرد و رو خط و اطلاع این مضمون از راج که کج کرده در کده پرنال آمده و روان  
را از اطراف و جوانب طلبیده جمعیت خوب و چهار ترتیب داده به یاخار تمام  
رسیده مدخل کور راج کرده آتش دادند و با اچی کور بره را بمقابله دستگیر  
بجان کشت و سره را از جوان از طرف کور بره بقتل رسیدند و اکیاچی پس  
بجائی دیگر بود جان بر شد و دیگر همه عیال و اطفال بقتل آمدند و زنان که حامله بودند  
و نهار احم نگذاشت بعد از آن مراجعت کرده در تبالا آمده چون این ماجرا به بی  
راجه رسید بسیار مضطرب و متوجع گردید و در یائی محبت بدری بچرخش آمد و خواست  
که ملاقات این چنین خلف سعادت نمند اگر محصل کرد و از معنات است و است چون این  
اراده تصمیم یافت با جمعیت خود روان شد و هر کسوی برادر زاده را نیز همراه  
گرفته بسیمت بونه که بسوی اچی در انجا استقامت میداشت متوجه شدند چون بر

از بنا که بر بهر مظهر موجب حکم بقیامت هجی را با شش روز و غنچه  
کرده و غنچه را در اندک زمان نید و شب هجی هم حالت دم در پسین  
در یافتند بدو حق مشغول شد و کنیا یعنی کتاب حقیقت الحقایق را آورد  
زبان ساخت و در آن متعینه از کل درنگ و انمناک را از بنا بستند  
ش هجی را با بگو و دفن کرده و تهیه بودند که سنگی گران بر سر در انداخته و دفن  
کنند چون غنچه از حیات مستعار باقی بود و هنوز پاد زنده گانه بهر  
نگشند در خیابان وقت فاصه صبا تک رسیده پروانه شب رت آمو و  
در مشغول آب زنده گانه بود و رسیده و قوغائی فریاد و فغان پروانه  
مردمان متعینه از مناک بر آ در ده بسیار غرور و معذرت خوانستند و همه  
اموال و ارجاس که ضبط نموده بودند و افسرد و اند و موجب حکم بحضور حکم  
بیجا بر عاقر آورد و در آن دو دلتیمان با استقبال بر آفره بگذشت شرف  
کردند و بطنانی غلظت و قبلی شمشیر و خیره سر فراز و خفت و قرار با  
که هر وقت کار حضور رسیده حاضر شود چون همه و عواید اطمینان شده  
را بر او اخصیاست و نموده ش هجی شکر جان بخش کار زمود  
سخت عرصه با نژاده روز شکر کنده اری اطیب لسان بود و بعد از آن  
الفن کنده

در جوار بطاعت و یکپختی مروج و داشت در بوقت که معیار اخلاص است انعامی  
چشم پوش از این مروت در تمام عجب در سینه او ده حج صمیم کم و در روز  
روشنی برادران مشعل افروخته برای رخصت بحضور حاکم میجاوید آمد حاکم  
موصوف از ملا حظ احوالش بخود اندیشید و داشت که بگویند باین متفق شده  
اند باد چشم رخی رسد که تدارک آن بدشواری انجامد بنا بر دست آن  
خانم قرار گیرد اگر گرفته بخود کشید و نشست و با محنت اینهمه دل بر دانشگری بر  
سید جواب درود که نه هجی راجه مبادرت کاری نکرده که سزاوار اینهمه  
احقر اضی باشد بدون تقصیری که گشتن از انصاف بعید است و کتاب  
شریعت هم فتوی نمیدهد که به تقصیر برادر باید گشت بنا بر آن استقامت  
منده جان بر ندارد و چون اینچنین رو بدلی تند و رشت بمیان آمد حاکم موصوف  
از سر عتاب گذشته فرمود که نه هجی راجه را بحضور طلبیده انصاف منی خود  
عفو جابج نماید چون اینمعنی قرار یافت پروانه باسم کمور پوره مقصود گشتن  
از سر خون او و او درون بحضور اصدار یافت آن دولت خان حامل  
بر در نه را اصدادار کرده گفت که از چه هر چه جزو و تر برسد بوزن یکم طلا خود  
خدمت انعام خواهد یافت خاصه صبار قناری هم عنان باد روان شد و در

که در کوکرنی ماحیه شود استقامت مبداء است مفاد نموده گشت نا حال کسی را ده  
 از ضلع نه نموده بود بعضی قنای حقیقی مفتوح شد خزانه بشمار بدست آمد بدید  
 از فتح نهضت کرده بر رانی کرده آمد سید و نایک از استماع این در غصه  
 مستحسن شده به صلح لڑائی در خراج قبول نموده کسک سبک لیانه قرار یافت  
 و او باجی بنده را بنده او مقرر کرد که خراج مقرری را وصول کرده فرستاد  
 باشد خبا نچه نا حال بر قرار داد و خود خایم هستند شاه جی راجه بر کنار کشنا  
 نیز نه گشت قناعت گزیده بر سوچی راجه برادر زاده خود را که بر لڑائی  
 و خبره مکانهای متعلقه تعیین نموده بود بدست را لیم نظم دلق وجه حسن نموده  
 و سبواجی راجه بنزیمه قلع و ملک را بغرب شسته متصرف شدند حاکم بجا بود  
 از این وقوعات منوهم شده مانا جی نامی کپور بری ساکن مدلی کرد  
 که متعین شاه جی راجه بود ایمانی نموده که نفسی خرفه دستگیر نمیدانند راجه  
 میماند ضابط شاه جی راجه را بخانه خود طلبیده مجبوس کرد و همه اشیای  
 را اجناس را ضبط در آورد حاکم بجا بود را از اطلاع این معنی خوشنودند و کور  
 گزید و از متعین نمود و باجی کپور بری مسطور را اجازت داد که شاه جی را  
 زنده در زمین دفن کرده سمار کنند آن دو تنه خان نایب بجا بود که باشد جی

نمود که صورت نبدگان و اولاد به بد صورتی تبدیل شد و تحریف بملک نهدگار  
فرمایانند و فرمانی بر دای قلم و دکن نظام شاه بود و حالا فرزندانش تسلط  
انحضرت را باین ضلع خلافت نیست اگر چه سلطنت نهند هم از ما نهند و آن است  
لیکن انحضرت تسلط هستند از استماع این معنی هر چند در یابی غضب سلطان  
مستطعم گشت لیکن با مقتضای حوصله فراج انخاص فرمودند سیوا بایک نامی ساکن  
رو در نر قوم بابلیگر در میان لکن و کزنات استقامت میدارند جمعیت بسیار  
بهم رسیده اکثر جائی های انضلع را انصرف شد سیواچی را در راه داده بنده  
و اخرج او مصمم کرده همه جمعیت خود را مستعد گردانید و فرمود که علاوه تا نهایت  
حال دادند و سخت سید مقرر کرده خواستند کوچ نمایند درین اثنا که  
باب طینت را حالت زمان داغ شده بان مقتید شده کوچ نمود و قبایل را  
نیز همراه داشت بعد از چندی از انشائی راه بمکانی سکن فرستاد و دست  
موجود فرزند اقبال مند علاوه گشته نامش را جارا میناوند و خود به بنده استخرج  
سیوا بایک متوجه شد در مارون متصل سمند در رک رسیده از مادران  
را طلبیده و چهار زن را در نوبت داده و خسته خود و همه جمعیت اما در آن بر  
چهار زن سواری شده و توجیه کردند در بد نور بنده رسیده برادر سیوا بایک را

وکن نافه نشه در از ارجه در ارجه چسبیده در ارجه پیاوسته و غیره که در از ارجه چسبیده یعنی  
سند سید ارجی در اطلاع این باجه تبراجی را در رنگخانه دیوانی بخشنه اب جی و پرتاب  
را در ارجه که محاسبیت و در دیگر سر و در خود را بخند نیست نهاده و الا قدر شماره بوسه  
فرز از ارجه که از بقی تعارف و انت التماس نمود کسب خواه صورت است یعنی  
بست و هفت منزل قلع بجلا زمان نهاده سپرد و صلح کرانیده است و نیم سال  
و عده معهود مستقل بود از آن بر هم خورد و پرتاب کور و تبراجی که مخصوص نهاده  
بصیغه و کالت می مانده چون کار برگس دیدند به تقریب زیارت برآمده  
رو ملک خود نهادند و موزونی و تریک سون و بود که از عده و لا در آن سید  
بودند از اجازت سید ارجی همه قلع بست و هفت که بن نهاده و او  
مقابل نموده و نرو با نهاده تصرف در آورده و هم ملک بکلا نه که اینهمه قلع  
در ملک و اقله است تصرف در آن سید ارجی را در روزی را نافرود کرده  
نموده که همه خروج متعنه خاندیس و برار و دیگر جائیه بر روز مقرری بمفاصله  
در سورت آمده حاضر شوند و خود هم بر عده معهود بخاری نموده بر جان  
رسیده و همه خروج از هر چهار طرف بموجب اقرار حاضر اند چون آنجا  
درنت ناخت نموده عده سورت را در آن کور و اموال بسیار ضبط در آورده و حضور  
نموده



سکن میداشت بسیار خدمت بجای آورده و طبقه از خدمات فرونگذاشت بعد از  
آن خود به بناری سامان و ذخیره تعمیر قلاع پرداخت و از همه سواران گشت چون  
امری دیگر در برده غیب ستواری بود بازی تازه بر روی کار آمده شتر حسن آنکه  
روزی سنباجی راجه پسر سیواچی از قندهار به زاری غافل شده خیال بست  
که لغوت بازی خود نام شجاعت و سخاوت برآورد و تقریبی از پدر خود  
دل برداشته پیش لیل خان نامی امرائی بادشاهی که در ضلع بمبا پور بر  
گرو داری ملک تعین بود رفت ملاقات کرد و خانم صوف بجز ملاقات  
و تمکیر کرد و بحضور معروف داشت که سنباجی پسر سیواچی که از قندهار فرار  
شده بود حالا بدست آمد از حضور احدیان و گزر برادران تعین شدند و  
حکم شد که باسبع اوقات بحضور حاضرت رند سنباجی راجه از ورود این  
ماجر اکتوشی شده در ند پیر کار خود بود و روزی یکب اتفاق حسنه فرصت  
یافته فرار نموده نزد پدر خود آمد حبشیان و احدیان با دهمشت پیچوده بازگشتند  
چون از روی وقایع بحضور معروف شد و لیر خان مصدر غنای و اختراعی گزید  
خانم صوف ناب قهر سلطانیا آورده مات را بر حبات ترجیح داشت  
پایه زهر آموذ فروکشید و جان داد و شاه عالم شاه زاده برای نظم و نسق محاکم

از آن قلع خبر و در بوده باشد از فضل خواجه حقیقی انجبال و نصرت روز بروز  
روی در ترقی مینماید و روزی در کوز خاگردشت که تخت و تاج در دسته نفاخته  
بر تخت سلطنت نشیند چون این خیال مصمم شد به بنباری تخت و تاج نقیده نمود و به ارکان  
دست بتابعیت سر نیاز فرا افکندند و از بنبارس نگاهبانت نامی زنار دار را که بسیار  
قابل و عابد بود و در کبر بهر بنیان و منافض را طلبیده در ساعت سعید بموجب رسم در  
رای میهن کزده بر تخت جلوس افروزش از آن روز نام کده بر دج کزده موسوم سخت  
فرمود که مصلحت بان از کبر و مهیبه ها جو بی بخت و خوب تغییر کرده معور شوند و برای خود کشت  
منار و در تقاضا بنیاد نهاد نام محل با یکی را به بیست سهاد و دوی کلیدان محل و سیوم پیر  
تست سهاد چهارم دفتر محل و غیره کشت منزل تغییر سخت و بد بکفر زندان و دوا  
بستگان کج و خجسته و فرمایشات هر یک مرتب کرده بخشید و خیرات بسیار  
نمود و دستیل بوری نامی در ویش یعنی سبنا سے را که عابد و منافض بود و بنبارس  
استقامت مبدانت طلبیده دست بیع شد و مقرر کرده که کفاف هر یک معابد  
و خدا پرستان بقدر احتیاج و گذران معاش رسیده باشند و سبیل بوری در  
سنگم دیو که جای خبر است نگاهداشت و پیر مانند کوبش را که در پهلوی  
زنار این رستم نامی زنار دار که بسیار در سخن الاعتقاد بود و در نیرنگ انشور معابد و

شماره غلامبده می برند آن هر دو برادر جواب دادند که این طفل از  
مایان است برای رفع اشتباه بر خوردن طعام قرار یافت هر دو برادر  
سطور همده بسیر سیواچی در یک پشت طعام خوردند و از اعداد است  
عاده مطمئن شدند و طفل را بحفاظت تمام نزد سیواچی رسانیدند  
بمجرد ملاقات بسیار خجرت بفقیران و محتاجان شد و این هرست  
برادر را خطاب لبواس برای داده یک یک بپوشان نمود و  
نزد خود با عزت تمام نگاه داشت و بهت و هفت فلاح که بوقت ملاقات  
برزار ارجه داده بود بضرر شنید گرفت تعجب در آورد و بمغیر  
مقبض شد چون این ماجرا بحضور والار سیده دریائی قهر بخش آمد درین  
هنگام خبر رسید که کلهوچی عموی سیواچی در شهر استقامت دارد و در باب  
احضار آن حکم نفاذ رسیده چون بحضور او روند جواب و سوال تند و درشت  
بجای آن حکم شد که در غمته کشیده بجان کشند و سیواچی در کوکب فصل  
قلع و نقه بین در غم و بیکر باهنگام کشوینته که از عده مادر بسیار و دلتمند  
بودن بای نهاده و نسب سخت نام هر دو قلمی را من رنج و یکی بر  
دروهن موسوم گردانید و بر دامن بختیخوار در کوکب مستعین سخت که

در بلده متبرار رسید گنجی بنیته و کاشی بنیته و بیاجی بنیته هر سه برادران  
قوم مادر اشتبه در بلده متبرار استقامت میداشتند و بیاجی بنیته را که همراه  
سیواجی از دست فرار اتفاق داشت باین هر سه برادران معرفت  
بود چون در متبرار آمدند و بیاجی بنیته مذکور بخانه آن هر سه برادران رفته  
همه ماجرائی را بجه کم و کاست در میان نهاد و در استنداد خواست آنها  
انگشت قبول بر چشم نهاد و بیاجی اظهار کرده که بسرم شباجی را در  
خانه خود نگاه داشته بلباس بر بنیان بلباس نموده همراه فرزندان خود بخت  
نماید و خود یکی از هر سه برادران باین موافقت کند گنجی بنیته بسیار  
بسیر سیواجی را به برادران خود سپرده خود همراه سیواجی در بنارس آید از  
انبار و نه شده از رده گویند و نه می افت نموده و بیاجی را نگه راجع کرده  
در ملک خود داخل شدند در آشنائی رده چند در چند مخاطرات پیش آمده  
سده رده شد لیکن بفضل او که از همه بلباس مصئون مانده در ملک خود  
رسید بعد از آن در باب طلب گنجی بسیر خود حاکم کاشی بنیته و بیاجی بنیته  
بر و برادر نقیذ بسیار نموده چون هر سه گمان از متبرار روزه شده اند در  
در آشنائی راه گنهربانان منع شده گفته که این طفل سرور زاده است

زرباش نهادند و از تبراجی بنیبه ملاقات شدند با هم نوبت کردند که از راهی  
که آمده بودیم باید گذشت که در آن راه مخاطره تصور میشود و بنا بر راه کوچه  
پیش گرفت بوقت برآمدن از حبس مهر و جی فرزند را بجائی خود بر  
بلنگ خفتانیده یکی بنجد نگاری گذاشته که کسی به سراغ نبرد چون شب  
منقضی شد بوقت صبح نزدیک طلوع آفتاب مهر و جی فرزند را  
معه خدمتگار بیرون آمد مردمان باسدار پرسیدند که سیوا جی چهار اجه  
حال دارند جواب دادند که در خواب هستند و امروز در دوسر بسیار  
است غل و غوغا کمتر کنند این گفت در ده خود پیش گرفت چون دو چهار  
گروی بگذشت و از اندرون صدائی برخاست چو کیداران اندرون  
رفتند خانه خانه دیده باد و بخت پیچیده از ته کارگاه شدند و بحضور  
ضد استند حکم نفاذ رسید که چو کیداران و کد زبانان طرق و شوارع  
در رنده نگذارند که بیرون رود بدست کسی که افتد گرفت به حبس  
بحضور آرد و هر چند سعی کردند لیکن بجائی نرسید سیوا جی از حبس برآورد  
براهی کوچه را جی شد بوقت شب راه میرفت و بهر از محافظت  
جائی نکرده قیام میداشت با این طریق بلباس درویشی طی مراحل کرده

برای امرایان دولت طلبیده ام اگر ارشاد شود هر یک را رسم -  
انعام بر وجه اجابت مقرون شد از آن روز همیشه پنازه کار از  
شیرینی و میوه پر کرده بخانه هر یک منصبداران منبر ستاد انداخت پنازه  
نه پنازه تحفه نامزد کرد مردمان با سپردار هم اعتماد کرده تغافل می ورزیدند و  
سیواچی خود را به بیماری نمودار کرده بر بستر افتادند و از صبح تا شب خم فتن  
آغاز نهاد چون یکدیگر در وزیرین و تنبره گذشت نگاهبانان را گفت که من از  
ضعف بدنی طاقت استادن در فتن ندارم شما بایان مخطوبین قیام  
ورزید که من آب و طعام تناول نمایم و از غوغای و کشمکش گفتگوی بسیار  
دل به ناب میشو و اگر توجه فرمایند عین الطاف است و نذر بسیار انعام  
دادند آنها با اعتماد این سخنان جرب و نرم فرقیه تغافل ورزیدند و جبهه پیش  
ازین مردمان و اهل کاران را پناها اعتماد داشت استهسته بسته باشند  
و ایمانی رخصت داده تیراجی منتهم را که بر اعتماد کلی بود ایمانی نمود که بکاز  
مفری استقامت کرده نظر باشند چون از همه سو و جمعی شدند بوقت شام  
که لب لب لندی هجوم آمد و درخت مردمان بسیار بود و خود و سب در پنازه  
نشسته بر آمدند و بیرون شدند پخته پنازه مذکور را که مخزن فتح و اقبال بود  
از بالین

چون ماجرائی دستگیر شدند سیوا جی بدکن رسید و بی راجه از استیج  
این واقعه بسیار غم و افسوس خورده از مستلذات جهان سریع التوال  
دل برداشته شدند که بی راجه عموزاده شاه جی راجه که نخبه دست راجه  
کلی لکن بود بعد و خاست راجه موصوف پرستلذات دنیوی دست افشان  
کوشه قناعت فرا گرفتند که حق مواظبت میداشت پیش شاه جی راجه  
آمده به تسلی و دلداري و اطمینان خاطر پرداخت و گفت که سیوا جی راجه  
از آغاز طفولیت و تا این زمان فتح نصیب و خوش طالع واقع شده  
حالا که بجاودشت روزگار مبتلاست من بلباس درویشی رفته بحسب اقتدار  
خود تدبیر و سعی بجا آورم اغلب که بفضل مسبب الاسباب حقیقی نقش  
وارد دست نشیند این گفت و خواندند فراوان گرفتند اراده شاه جهان  
آباد مصمم گردید و پسر کوچی راجه خلف خود را بکنار عاطفت شاه جی راجه  
سپرده راجه سیوا جی راجه پسر کوچی مسطور را با جمیعت متعه هزار  
به تطهیر و تنسیق کرنا تکت مقرر کرده خود در کشنا تیرنه که معبد هندوانست  
رفته بحق پرستی مشغول شد و در این سیوا جی راجه در پنج پیر خود بود و روزی  
بوس طست رادم سنگه مرقوم گذارش نمود که من تحایف میوه مائی دیار خود

از راه گذر کوتا به در سر فرود خواهد آمد و همان زمانی جو بدار بدستور آداب  
سلطنت مجرا کرد و ند چون سیواچی بحضور آمد از ملا حفظ ملک در دوازه بخود  
اندیشید و اول بابئی را پیش آورده بطوری اندزدن آمد که سر فرو  
شد و از او غم پیش آمده دست گرفت و گفت که آداب کورنشت  
بقاعده بمجا آورد سیواچی دست رو بر دزدیده پیش رفت چون نزدیک  
تحت خلاف رسید رام سکنه داشت ره کرد که بر پایه امرايان عظام  
اسناده باشند سیواچی چهار وجه در دل بر هم خورده به پایه صدر  
بحضو را علی نشست رام سکنه باز او دیوان دالا سیواچی را پس  
بنشاند و اسناد و نقد داشته که گاهی بجناب دالا ترسید  
است بنابر ترکب گستاخی شده حکم گردید که رخصت شدند  
بعد از رخصت مزاج حضرت بر هم نشد سیدی فولاد خان را حکم  
فرمودند که نظر بند کرده بپاس باشند سیواچی از نشانه این حال دریا  
که حضرت خلل سبحانی بر سر عتاب هستند در پی تدبیر شده معرفت  
رام سکنه معروضه داشته که چیزی از تحالیف و بار خود بهره دارم امیدوارم  
که اگر حکم نشود منظر گذرانم و در جواب ارشاد شده که عاف فرمودیم



مقرر شد رسیدن یان مغتنه فلاح مرحومه بنوار شهباسه قرار شد نزد جاکیر  
در وجه انعام اضافه شده در اسورت تنخواه فرمودند حکم شد که در منزل  
چهار باسم حضرت ہے و حضرت شاه ہے و شمس منزل خراب بنابر  
آباد و مستعد در نظر داشت برگشت در مار بجمده سعیدی کند و کسی  
تفویض شد و برای تباری و دوست فلاحه در مار و دیکه رو پید را تنخواه برکوت  
مقرر شد سیواچی اسفند عانو و که من بکار دست ملازمان حضرت ظل سبحانی  
میر و م لیکن توجه و عنایات خاص راجع بود بجاکیر من فرحت شود و همه در ار  
ایمنی را قبول نموده پیرا ہے رام سنگه باؤا بحضور روانه شد شهباسی  
بسر خود را نیز همراه گرفت چون نزدیک در از خلافت رسید بزرگان  
گفتند که من سر کورنش فرو نخواهیم آورد و رام سنگه جواب داد که حضرت  
بادش ه س به او تعاضد اداب و اطاعت ظل سبحانی موجب از یاد  
سعادت های دو جهان نیست اخرا لام بحضور رسیده بکار دست مستفیض  
شدند بندگان حضرت در استماع احوال سرکش و بد و مایخی ببادارش  
دوب بسطنت حکم فرمودند که مجرب بای شنگ کونا به بر در دواز  
عام و خاص نصب کردند و اشرار شد که بوقت در آمدن از در دواز

چون نزدیک رسید در دل اندیشه گذشت که اگر کسی برای استقبال  
 من نه بر آید بسیار سبکی است و ملاقات بچه قسم رو خواهد داد و این چنین خالات  
 می بست که تا منصل دیره آمد و فرار اجابا استقبال برآمد و بسیار اغزاز  
 و احترام نمود و بر سر نهاد و اندر او که می از سر و در آن عده بود گفت  
 با پیش سیواچی را بدست خود گرفته با سنا و همه مجلس نشینان از رعایت  
 احوال و فاداری و کمک پروری رفیقان بسیار تعجب شد و همه رفیقان را  
 یکزنک و عده معاش من داده کرده تعجب بردند و فرار اجابا سیواچی خلوت  
 نموده بمنوالت بر داشتند و مصاحبت بحسب فخر و صورت لب و عهد  
 و پیمان بمیان آمده مطمئن شدند بعد از اطمینان همه وجوه و لیرخان از محضر  
 بزرگ گشته بصلح گرانید سیواچی بست و هفت کوزه به لیرخان و غبره  
 سردار را خروج با پیش و تفویض نمود و در سدهای قلاع و خرابی که تصرف  
 سیدیان لازم نظام شاه بود همان زمان سیدی خیرن و سیدی سنده  
 و سیدی باقوت را طلبیده نقشه نمودند که همه قلاع و خرابی را سیواچی راجه  
 و آنکه از زندانها جواب دادند که بغیر از حکم حضور و غیبتیم بر دست خود ارض  
 مقتضی در خواست قلاع و مرکز حضور ظل سبحانی خود و خدا شقند بر رجه اجابا

۳۲  
فرمانده خستند لفریهائی بی هم از پا افتاد و مقتول شد در آن میدان تا  
صد جوان دلاوری به پیو هم افتادند دیگر مردمان پس با بسته بقلعه رفتند و لفریه  
نزد کورن لاهه را پیشین نهاده محاصره کرد و هر دور بالا نامی کو هیچ بود توپ  
در بسته لاهه باز در آن آغاز کرد و دلاوران اندونی قلعه با خود گفتند که سرور ایما  
شبهیدند حالانکه جان در بدن و توان در تن داریم سعی باید کرد و داد  
دلیری و دلاوری داده میان شباعت و بهمت و حریت بسته بجان  
میکوشیدند سیواچی راجه از اطلاع گشته شدن قلعه دار پورند را ندیده  
نمود که خیالی هم مردمان در قلعه هستند مباد که از دست رود و مقدمه و از کون  
نمود بنابر صلح را بنجد قرار داده و نظر بر عهد و پیمان نموده ملاقات را هم  
سخت اندر او و تبراجی مته و نا کوچی فرزند و مهر و چی فرزند و کشاجی  
خونسی و لپو اسر را و اینهمه سروران که بر آنها اعتماد میداشت همراه گرفته  
بالائی مردارید و در کلو و حلقه های مردارند و در کوش و طره با بر سر و جانم و نفست  
و طاعتش در بر و کوزه یعنی حلقه های وضع در دست و دیگر بسیار جواب نمید  
و همه اسبان سواری به هم سرور را در این موضع و بیام زرد و زو با که و کشته  
و بسته زرد و در فرین گردانید و خود حایم و دستار سفید پوشیده به ملاقات روانه

بنیام از زندگانه متابعت حضرت ظل سبحانی موجب رزق و باد اقبال و سعادت  
است باید که بدفعی اطمینان خاطر و بساطت مایان بکار زمست و الاسته  
شود مایان و شمایان که نپند و هم مذہب ہستم بوجہی قصور بمیان نخواہد آمد  
وہم در ایمان نشاہد حال است راجہ سیوا جی ہم برین سخنان دل نہاد  
شدہ قبول نمود و چون دبیر خان کہ شریک منورہ نہ بود از اطلاع این معنی  
برہم شدہ گفت کہ مرا صلح قبول نیت و خود کوچ کردہ قلعہ بوزند راجہ  
نمود و حکم کرد و ادانامی برہو کہ باجمیت و دازدہ ہزار غنہ قلعہ مذکور بود  
از جمیت خود مقصد کس را ہراہ گرفتہ از قلعہ فرود آید و در مقابلہ نہاد  
وہم مورچال را شکستہ تا دیرہ دبیر خان رسیدہ و ادشجاعت و دلادری  
و ادکار نمایان و تدرست نمایان بظہور آوردہ متصل دیوای دبیر خان  
رسیدہ با قصد تن مغل را بغرب شمشیر و خنجر شریب اجل حبشید و رفت  
دبیر خان پیش آیدہ گفت کہ افرین من از شجاعت و دیرہ تو بسیار  
شکر شدیم ترا مان میدہم و ادوجی جواب داد کہ من از ملازمان  
سیوا جی ام عہد و پیمان شہا بہ کاری آید دین بگفت و قدم پیش نہاد  
خواست کہ ضربی اندازد دبیر خان سبقت کردہ تبری بر زود و دیگران ہم

و به تعمیر عمارت بر بهمنار تعلین نمود و تقدیر کرد که همه گداه را تعمیر و مرمت کرد و نزد ملک  
لرد و نواح هر یک گداه را در وجه اخراجا بشنود و بخواه کرد و بهیروچی فرزند را میر عمارت  
ساخت و ناکه خسر خود را سپهسالار کرد و اندکی را بر سر دیگری تعلین نمود که اگر  
خدا نخواسته اراده ناکند در ول یکی قرار گیرد و دیگری بسزایش مستعد باشد  
باین قسم نظم و نسق و قلاع و ملک و لشکر داده مطمئن شد و در این هنگام محکم سنگه نا  
را بهوت که با جمعیت ده هزار سوار متغینه از ملک آباد بود از حکم و الا حضرت  
خلی سبجانی بر سر سیواچی ناخت آورد و سیواچی بر سر بتاب را و نخبه را با  
هفت هزار بمقابله فرستاد و هر دو با هم در غور و نندید از تروان نمایان محکم سنگه  
نشسته شد و همه افواج نهارت رفت و ده هزار با یکدیگر بطوبیله داخل کردند و حضرت  
خلی سبجانی در اطلاع این ماجرای فوجی نشسته به سرکردگی هزار ارجمند  
جیسنگه و دیرخان افغان تعلین نمود و رایجا به بلخار تمام دروکن رسیده  
به بونه استقامت نمودند و سیواچی از دریافت این تسخیر خواست که به صلح  
نگرید و این همه سرداران هم مذنب تصور کرده ملاقات را با خود قرار داد و  
چون امری از برده غیب ظاهر شد نه بود بحیثیت خیال ملاقات مصمم شد  
لوح کرده لطیف بونه را به سند فرار و ده جیسنگه نیز بمشورت یکدیگر به سیواچی

گردانید و نیلای تنبیه زنار در درون پائی آوازش که عبارت عبارت  
 است مقرر کرد بر همان کون بقدر محاش هر یک اجماع مقرر است  
 بخانه هر یک میفرستاد و زنار در آن تیرتیم یعنی زیارت گاه مثل  
 بنارس و غیره هر یک مکان مقرر را بقدر احتیاج گذران محاش  
 کفاف مقرر کرده میرسانید و در خانه مای معبود یعنی در مندر یا جوامع  
 و کل دستان بوجای معنی پرستش مقرر کنند و اهل روزگار بر همان را  
 کارهای عده فوجداری و غیره داد و سر رشته و فترت برپایان یعنی قوم  
 کایته مقرر یافت و وکالت جماعت را از نیز بقوم برپایان مقرر کرد  
 و همه مرتبه های عده روزگار را اهل فوخت ساخت و در کارخانه  
 هر یک از کارنان مقصدیان از طرف خود تعیین نمود باین قسم نظم  
 و نسق و همه کارها نموده در تنظیم کرده و قلع برداشت و مردمان متعینه  
 را بودند و نفر را به یکی سپرده نامش نایب بود بر سر نایب  
 کس جماعت مقرر کرده از سر نایب عبارت است از سه  
 نفر خیرین باشد و یک نفر مشعل چی تعیین نمود که در شب بروشنی  
 مشعل راه میرفت باشد و جوکی نویس مردمان از قوم برپایان مقرر کرد

حضرت لطیف پلیدی رفته همه جمعیت خود را اجازت داد که در  
پلیدی آمده مجتمع شدند و از اینجا کوچ کرده در کوهنای رفته و نشسته  
از برهمنی لشکر استقامت نتوانست کرد و متوهم شده لطیف را بهجهان  
آباد و جمعیت کرد و بعد از آن سیواچی را روده صورت مصمم کرده معاودا  
و غیره جمع در آن را مستعد کرده به پیغار رفته سورت را تاراج  
کرده و اموال بسیار بدست آند زرو و مروارید و دیگر خجاس گران بهاء  
برداشتند و در این ایام که سیواچی سورت متوجه بود که کم بجا بود  
سیام راج را فکین نمود که همه ملک که در این وقت تجارت منفرد  
نمودند را دلیه تا مهار کوری گانور سیده بود که سیواچی از سورت معاو  
دت نموده سیام راج کارن خسته باد بمنزت میجو و و سیواچی در  
مهار کوری گانوا آمده قیام ورزید و موجودات با یکدیگر را ملاخط نمود و در اینجا  
روزی در دل خیال لبست که جهان خانه است و مستلذات و نینوی  
سریع التذوال بر راه راستی و دیانت سلوک باید کرد و خود را  
در زمره چهرتریان داخل باید کرد چون این زندانیه تصمیم یافت که بنیای  
را دنامی زنا برادر هر بسیار قابل بود و خطاب بنیادت را و داده ممنون

آمد از راه شجاعت و فراست برش خجائی گادان مشعلها تعبیه کرده  
و جوانان و لادور را استمالت داده گفت که ازین افواج اندیشه نباید  
کرد و از نامه حقیقی پناه باید جست و سیام راج را با جمیعت دوازده هزار  
ناواری در محوطه خنک نگاه داشت و خود با سیصد جوان نزد بانهار و بر دیوار راج  
باری نصب کرده اندون جسته و بر سر وقت شایسته خانی که در خواب  
استراحت بود رسیده شنسیری زدند از آن زخم انگشت مائی دست  
راست بریده شد چون از خواب بیدار شده برخاست از کوه غامض  
که همدران نزدیک بود از کمال تهور و شجاعت بمقابله سیواجی آمد  
سیواجی روگردنیدش لینه خان فرصت یافته در بابک خانه قنوار  
شد و سیواجی از اندون باغ میرون آمده قاضی زاده که بمن است  
من بسته خان بود و نظر انداور از غامض و تصور نموده قتل کرد و  
مشعل بار برش خجائی گادان تعبیه کرده بود در دوش کرد و لشکر برادر  
د با جمیعت سیصد جوان از محوطه گادان ندکور آمد و در مانی لشکر لشکر  
شده رو بفرار نهادند و همه لشکر برهم شده و جمیعت دوازده هزار که در  
مخفی بود بر سر سیدی هلال رختند و هم رو بفرار نهاد و سیواجی نفتح و  
فرار



بر روی کار آوردند نوبت خیمک نصرب پنجره و کار و رسید از طرفین  
قریب مقتصد کس کار آمدند حاجی بر سپهر هم بسیار زخمی شده از بالشت  
ماوران برداشته بگوستان بروند و افواج بیجا بوی آن کوه سپهر اعلی کرده  
مقتصد سال کده آمده چون در آنجا آب ناپیدا بود و چهار کتری قیام  
نموده باز گردانیده در پتالا آمدند از اندیشه شجون بمحاصره کده مذکور نه  
برداشت طرف بیجا بوی مرا حجت کرد بد سیواچی حاجی بر سپهر مذکور  
و دیگر زخمیان را بر هم برداخت و گردنواج پتالا کشمکش افواج از  
بسکه ویران شده بود در عیالار مطمئن کرده آبا و کردانید و در آنکوار ستری  
بدیندلبت آنجا گذاشتند و رایه حسن سکونت همه یک در آبا و  
کردانید چون اینهمه ماجرا بشاه ظل سبحانی عرض شد از حضور <sup>رشته خان</sup>  
را با حاجیت هشتاد هزار سوار تعین فرمودند و خاصه هفت همه قلاع در  
انشائی راه رود مفتوح کرده در پونه آمده در راج باری که مکان سکونت  
سیواچی بود فرود آمدند و سیواچی در راج کوه استقامت میداد  
از رسیدن شایسته خان و فرود آمدن در راج باری بسیار بر خود  
پیچید و با حجت سید جوان یاغی ر کرده در ظلال شب متصل راج باری

کادو بود کادو مبارک از چهار لر و دست چون حوصله یک کادو یعنی چهار  
لر و باقی ماند سپیده صبح بدید آمد و سر و اران لشکر میجا بود و مهتابی ما  
روشن کرده تعاقب کردند و در آنانی رده تنگنای در کوستان پیش  
آمد سیواچی از تعاقب آنها مطلع شده از باجی برپو که بسیار دلاور  
بود شورت جبت من را دید جواب داد که من بجمیت خود در این  
جای قیام و رزیده سدره می شوم خود بدولت در و سالی کده داخل  
شده تو پها سر و هند تا به اطلاع بر دخت راه خویش گیرم همچنین  
قرار داده باجی برپو ندکور با جمیت نبت هزار سوار بر سر آن تنگنا  
قیام و رزیده سیواچی برو سالی کده رفت بر سر آن تنگنای جنگ  
عظیم واقع شد افضل خان و سیدی هلال داد شجاعت داده بران  
لشکر تنگنای بر آمد باجی برپو ضرب توپ و تفنگ بس با گردانید  
تا یک و نیم با بس جنگ بمیان بود چون سیواچی در و سالی کده داخل  
شده تا دست او از توپ سردار باجی برپو ندکور باستماع آواز  
بسیار خوشحال شده شکر حق بجا آورده بجان میکوشید و افضل خان  
و سیدی هلال و سر جان خان و غیره نیز کارنامه دیری و دلاوری

تین کرده رخصت کردند و اینک ایها به یلغار رسیده گزده تپاله را  
که سیواچی در آن قلعه استقامت میداشت محاصره کردند ضربائی  
توب و تفنگ کردند سیواچی بوقت شب با جمعیست هزار  
از گزده فرود آمده همه مورچال را قتل کردند و سپس با ششده بمفاصله  
هشت کرده دیره کردند از کمر توجی کوچی که از ولادور آن سیواچی بود در  
آن شب خون کارنامه شجاعت و دلیری بطهور آورده بود لقبش به تپا  
موسوم کرده صاحب نوبت کردند و بسیار عزار و جهر با نیا نمود و افضل  
و غیره سرداران لشکر سیواچی را از مقابل سیواچی گذارند از گزده بادی  
خزوند بسیار جدا و جدا بکار بردند و فصل بادی کوچه بود و برانی مختصر  
شده توب مارا بران داشتند آغاز گزده اندازی کردند آن گزده ماند  
رون گزده میخورد و چون مردمان گزده متوهم شدند بترتیبی ایستاد و الودار  
متعینه گزده مسطور به سیواچی اظهار احوال نموده استعدا و همت کردند و سیواچی  
هشت هزار سوار را و در آن را در گزده مستقل کرده بوقت شب با جمعیست  
چهل هزار گزده فرود آمده و مورچال حریف را شکستند و طرف و  
سال گزده روانه شدند از قلعه بادی تا دو سال گزده که عرصه است و نیم

میو آوردند و در آن منصب در آن پاوش و وزیر نگه داشتند و ترجم نمود  
معت و زیور و پارچه داده و خست کرد و او بجای گیر خود که متصل او رنگ  
آباد است رفت نامداران خان نامی افغان که از سمرایان زنده بود  
بود و غیر از نهاد سیواچی گذرهای میسران نامی ثورن کر یعنی کوه را  
سد و سخت و تقید کرد که راه فرارش را سد و در زند  
جبهه سی کردند لیکن افغان ندو را از راه کلیان گمرخت نزدیلب را و  
رفت از دریافت شجاعت و دلبیری سیواچی همه سرداران  
و کن منوش شده بموافقت و متابعت پرورختند سواره و  
خین و دندان و غیره که دارند نام سردار که و کسب کانو در انگتا و  
پرسه که و پس که نام سردار و بچنور و خیره که و را ضرب شنبه  
مفتوح است تعریف در آورد و خود و که بجای استقامت و زرب  
پیر عبد الله که از برتاب گدازه فرار شده بود و بلیا کس در دینش بلی شده  
پیش شاه بیجا بود رفت همه احوال را بگفت و کاست بتمسخت  
در جواب فرمودند که حوض چون بدر خود نیاید خواب و غور را احرام  
و اندر افضل خان و مسیدی پهل را به جمعیت شناسانند و از سوار  
نیلن آورده

محرور از گردید و کاتوجی نامی قوم ذایار اجداد گاری خود نگاهاشته  
لکار مستعدی بود مقصدیان قدیم حربه در بے کاشش سهند و  
فرض وقت می بستند چون سیواچی را از این اتفاق اطلاع شد  
خوشنویس ندکور را بحضور طلبیده مهربانی فرمود و تقصید نمود که بخانه  
کسی نرود و الا بجز خواهد رسید بکسان از در یافت مهربانیها  
روزی به اراده خود را را گذاشته با اتحاد و اخلاص کمرائیدند و کیب را و  
ولیس مویکس کن قصبه رائی کامل که از مدت بیدخل بود و ز تاجپور  
آمده رائی باکهنی نامی زنگه را که بسیار شور و زشت بآباد خود طلبیده  
خواست که سرکشورش برادر سیواچی از اطلاع این معنی جمعیت مستقل  
برگزیده عمر کنند که راه آید و مستحکم سخت و پهنه کمر و رنج بابل  
و حسونت را و ناناچی و سواسی را و و مکر را و و نیک را و و غیره را  
امیدوار مهربانی مانده تعیین نمود که برگزیده عمر کنند اندک و مستعد بوده  
نگذارند که رائی باکهنی مسطور عبور تواند کرد چون رائی باکهنی برگزیده عمر  
کنند از رسید همه با متفق شده از هر چهار طرف جنگل را آتش زده حمله  
کردند آن زنگه رستم دل محبوس گردید و همیشگی بر هم شد چون رو بر

متوجه شده باز رانید و بموجب قرار معهود و جوانان مادی تاخت  
 کرده همه لشکر را غارت کردند همه غنائیم را بنها بخشید و دوازده هزار بابکه  
 یعنی اسب در طویل داخل کردید و نشان و نقاره و فیل بجا آورد و در  
 قبایل و سبب عبد الله خان از گزند و کوشا عبور کرده فرار نمود و همه تنگابارت  
 رفت و کهنه و جی هر اول لشکر بجان کشته شدند سیوا جی بفتح و فیر  
 آمده سر بر بانی و الله خود نهاد و شکر نامه حقیقی بجا آورده و پشاهی  
 گویا تا به وکیل را و و کهنه چون انعام بخشیده همین و را تعلقه کمری  
 تهال مصاف پونه متصل سوار بجا گیرش بخشید خباخته بنور  
 و استکان شارا به داخل دارند و پشته را پیشو یعنی دیوان مقرر کرده  
 و را دومی پشته را بملاقاته داری را جا بجا برگذاشت بالا جی نامی قوم برپا که  
 بسیار خوشنویس پیش را دومی مذکور بود سیوا جی از ملا خط خطش  
 شده در خواست کردند و تباهل میگذرانید روزی مقرب سوار  
 شده بطرف را دومی مطلقا منوجه بود که مشارا به پیش آمده ملاذمت  
 نمود و آنوقت بزبان مبارک خوشنویس مذکور را در خواستند هلاقت  
 ملاذمت آورده خلعت و اسب و حمت شد و در اندک فرصت

خانم صوف شجاعت را کار فرموده ازین فرقه که پوشیده بودند شکم  
سبک لب و شمشیر لم کرده بر سر زواران ضرب نمود و بارها شده  
رضی سبک بر سر رسید سیواچی بفریب پشه عبدالله خان را و بارها  
سخت و بر جان انداخت افغانان بخندمت گماری همراه محمد حسن  
آمده بود در آند تاناجی بابو خسر سیواچی بمقابله زدنها و کشنابی دیوان  
از معانیة این حال ضرب بر سر سیواچی زد سیواچی گفت که من از کشتن  
زنار دارا عتر از می نمایم از پیش نظر من برود و این اثنا جو محالانامی  
رسیده شمشیری زد که مقتول شد اباجی یکاه نامی آمده پیش  
سیواچی قیام و زید کهاران نفس عبدالله خان را برداشته بکشتند  
یاجی یکاه مذکور تعاقب کرده شدند و سر عبدالله خان بریده  
و معه توره که بر سر داشت رو برد آورده بر دروازه قلعه معلق او بختند  
در هنگامه بمکان پرستش ملجا پوری ویسی رفت گستاخها کرده بود  
تبدارک آن بابین خلافت گرفتار شد یکاجی و غبره چیل نفور غار  
بنها بودند برآمده ناخستند گو بجا ناسته وکیل را از کشمکش هنگامه تصور ننموده  
دو دست فرب زدند سیواچی ازین بده و حالش تالف فرورده خود

که همین کسی سیواچی تمام دارد و بعد از آن نبربان آمد که ملک را آماخت  
و تاراج کردن و قلع و باوش را مفتوح ساختند چه معنی دارد و سیواچی  
جواب داد که سابق مغلان بر این قلاع و دیار تصرف بودند حالا  
من آنها را اخراج کرده گرفته ام و متروان را اخراج نموده راه از خار  
و خاشاک فتنه صاف کرده رعایا را آباد ساخته ام و سیواچی  
گفت خوب آنچه شنیدند حالا بمن همه قلاع را بسپارند و همراه  
من حضور بایدرخت سیواچی جواب داد که پروانه حضور میباشند بر  
درخت درخت فرماید بیاورم در این اثنا کشن حاجی دیوان گفت که در پناه  
خانصا آمده دسترخاکی عفو تقصیرات باید کرد سیواچی جواب داد که من  
و خان هر دو ملازم حضور ایم اینان تقصیر من چه معاف خواهند کرد خوب  
از گفته شنیدم و تخلف نمیتوانم کرد من سر خود را در کنار خان می نهیم  
این بخت از خان بقل گیرند بوقت بنگیر عبد الله خان سیواچی  
در آن روز خسته خوب بنحویزه چون زره در برداشت زخم کارگر نشد و  
سدرست بلند و قوی و بیچ و تاب خورده هر چه بچپه و بچپه آهنگی که درست  
تحت پیشکوه عبد الله تحت زره نیکی کرد و خود را از بچپه لاریانید



و پنج کس خدمت گمارد کشناجی دیوان و گویانته وکیل سیواجی بر  
لوه برآمد و طی مراحل کرده متصل به باب کده رسید سیواجی راضی و راضی  
که متصل خیمه واقع بود چهل کس شمشیر زن نگاهداشته منجمه جوانان شمشیر  
سنباجی و کاوچی و پیروچی فرزند سوزن محالا و جیو محالا و غیره سبه  
سلاران را تعین کرده گفت که چون معامله بر عکس شود از آغاز  
برآمده چندی بکار برند و خود زره بکنند و خود پوشیده نیاز حق بجای آورده و  
شمشیر و خنجر و تیغ و بجهوه و بانگ و غیره حربه بار اگر فتنه متقد شست و هم  
مردمان را آگاه کرده خود خدمت والدۀ شریفیۀ آمده سر بر بای نهاده بسیار  
معذرت خواست والدۀ اش دعای قبح نصرت نمود و کوه چهار باب کرد و نیمه اگر  
و تیلاجی بتنه و نیلونه و غیره نمرود سواران را طلبیده دست سیواجی بر  
خود را بدست آنها گذاشت و سپرد و بسیار عذر خواست و جیو محاله نامی  
دلاور را که بر آن اعتماد تمام و پشت پرور و از ره تعین نمود در این اثنا گویانته  
گفته وکیل آمده اطلاع کرد که محمد بنده خان مکه کشناجی دیوان در خیمه داخل  
شده سیواجی حربه با مر قومه را گرفت بدلیری تمام رو بر محمد بنده خان کرده  
مردم کرد و چون خان موهوف تعریف ندانست از دیوان خود مکرر پرسید

اینچنین قرار داده مستعد شدند و عبدالله خان بنگاه خود را در دایه گذاشته  
گفتند و بیرون رفتند که هر دو لشکر بود و همراه گرفت لطیف جالبی روانه  
شدند و ابرار را در آغوش گرفتند و گفتند که چنانچه میسرید و میسر یافت نمود چون  
قدیر پناه رفتند خیل نشان با ستا و هر چند همادون تاج و جبهه بکار  
بردند لیکن برگزیده حاکم نکرد و قدم پیش نهاد مردمان همراهی را  
خالد تصور کرده منع کردند که امروز موقوف بایده کرد عبدالله خان برهم  
شده گفت که چشم بانی خیل را بر آوراند بر خیل و دیگر نشان در بسته را  
شد از آن کلمات زنتور عبور کرده در موضع کوه به نام نری که در شیب کوه  
واقع است قیام و نزدیک از آنجا که گشتار ام دیوان خود را و گویا ناهیه و  
کیل سیواچی را فرستاده پیغام کردند که من تا بدین جا آمده ام شما بدین  
تمام آمده ملاقات نمایند سیواچی جواب داد که من خیمه نصب کرده  
قطر ام توجه فرموده منت بمان گذارند بعد از آن هر چه صلاح باشد حاضر  
ام روز دیگر عبدالله خان فاضل خان خلف خود را بپاس خرم در  
لشکر گذاشته خود جویده بالکی سوار لطیف پرتاب کرده روزنه شدند چون  
قضا را رسیده بود سر رشته خرم گذاشته بایست و دو نفر سوئی یعنی کبار

اراده شما خواهد بود و دستکهایم خواهد یافت اینچنین حرف و حکایت  
کرده رخصت نمودن پناهجی گویا بپاتنه موکل را که کنهین وری بتصل  
سلسن و در بود همراه دیوان مسطور بوجا است خود فرستاد و رالیها  
پیش محمد اله خان رفته همه احوال بگفت و کاست بمیان آورد و بعد از آن  
رفتن بر تپا بگذره قرار یافت پناهجی گویا بپاتنه مذکور بوجا کل خود نگذاشت  
سیوا جی چهار اجنه گد که کسری قلع و در بر تپا بگذره دانستاجی رگبانه  
چو گئی نویسنده اجازت داد که بیرون قلع و محاذی و در و زنه شمع  
عام و شیب برج و در و زنه مذکور خیمه نصب کرده و میره و فرشت و پرده  
و سائبان از زر و نعت و محل بنابر استند و در و ایزده هزار مایه و ران  
را تعین کرد که در جنگل بره که از جانبی مستحکم بوده بپاس باشند و ظاهر  
جنگل را بریده راه مارا وسیع ساخت و بار فکای خود را رت کرد  
که بوقت ملاقات محمد اله خان خدا بخوانسته اگر مقدمه و از آن گون شود  
من از در خواهم گشت قلع و در و در وقت مستعد شده توب بالک  
و به آواز توب همه مایه و ران متعینه گذر تا ماحت نموده لشکر خانمذکور را تا  
راج نمایند و هر که پناه خواهد امان بخشند و هر که راه فرار پیش گیرد و اگر دارند

در جواب نوشت که من از سبب خلف و ماورنش را استیفاء داده  
ام هر چه بتدارک بخاطر مبارک گذرد عین صلاح دولت است حاکم  
بیجا بر عبد الله خان پیواری را که جمیع دوازده هزار سوار همراه خود  
توانست باخراج سیواحی نقین نمودن را به روزنه شده متصل دای ویر  
نمود سیواحی بدریافت این واقعه عیال و اطفال خود را در بر تاج گنده  
داشته تا جمیع شصت هزار پیواری مستعدند عبد الله خان مسطور  
کنشاهی بهاسکر دیوان خود را نزد سیواحی فرستاده سخنان خلعت  
آمو و بهمان آورد و پیغام کرد که بدل جمعی تمام ملاقات مانعیند و با اتفاق  
من بجزو رفته ملازمت باید کرد و مورد عنایات خاص خواهد شد و زیاده  
از نه هجری را درجه منصب و جمیع محبت خواهد گردید سیواحی جواب  
داد که بیرون قلعه بر تاج که خیمه دستاره میکنم اول در اینجا نشانی افروخته  
بجهت و پیمان مطمئن باید کرد و بعد از آن هر چه فرضی است بجا آورم کنشاهی  
دیوان مذکور را تخالیف و زور زیاده از حوصله داده خلوت نمود و از سر  
استخراج عبد الله خان استغفار نمود و دیوان مسطور هم احوال انچه بروز  
خاطر داشت باز نمود و اقرار کرد که من بحمد الله برادر جاملی می آورم و در اینجا انچه

کون کس وقت مذکور رجوع شده است و ای عفو کتاخیها کردند و شمشیر  
نیک که بسیار جوهر دار و از تحایف زمانه بود نظر گذارند سیواچی شمع  
و همت را کار فرموده است رایه را اعلام سخت پالونگران که قوم آن ملک هستند  
با هم متفق بوده بحضور حضرت ظل سبحانی رفت ملازم شدند کدوهای کوهستان  
که سکن آنها بودند خائے یافته همه قلاع را به تصرف خود آورد و به تعمیر و دست  
پرداخت بعد از آن راجه پور را تاخت نموده تصرف آورد و سورجی را در  
زمین در سنگار براضیات خود بنمود هر اسیده رود بغیر اینها و آن مکان را  
نیز تصرف شد و کوندالکران را متفرق کرده آن ملک را بحیطه تصرف در آورد  
و سورجی را و کوندالکر و غیره زمینداران متفق شده متصل خبره فرنگان  
استقامت کردند بعد از چند سیواچی قلمه میوریا را که بسیار مستحکم  
بود نقب زده و آتش داده برانید و فتح کرده تصرف در آورد و این  
ماجرای افتاح قلاع بعرض شاه بجا آورد رسید شاه جی راجه که نسبت  
کرناتک بود تقید شد که سیواچی بسیار سراسر شورش پرور داشته ملک  
و قلع و بلادش می را تاخت و تاراج کرده است نظر بر حقوق خدمت  
نموده انعام فرمود باید که سر خود را از این گستاخیها باز دارد و شاه جی

لنادر برباکی سوار سیاهی با خود گفت که در اینجا با منشی تصور میشود  
خلیدن این غارت بارت با قف از غیب مبداء اجازت دارد  
که امکان را کندید ندوز اینجا شرفهای ضرب اکبری و سون و جواهر و طلا  
ذلت و دسبوجه چهار کراهی آهنی بر از زر بدست آمد چون اندرون قلعه  
رفتند مادر کیسه سنگ که در قلعه مخفی بود بنظر افتاد سیوaji از بایگی فرود  
آمده سر بر بالین نهاد و بسیار معذرت خواست و برباکی سوار کرده  
در خانه او رود و هر کس که در جنگ کشته و مقتول بودند آتش دادند

بعد از چندی شخصت سوار را تعین کردند که مادر کیسه سنگ را حقه طفلش  
به دیول کافو که وطنش بود رسانید و دین کمر و نیت جمعیت بسیار  
بهر بنده اطراف جوانب تل کپورس را تاراج کردند و از ان طبعیت  
سیوaji چهار وجه تنگسل بود و بدین نیازی در هر مکان متبرکه که هر بی هر نیازی  
رفتند احزاب نیازمندی با اعتقاد راسخ بجا آورده چندی استقامت  
در زنده بپیمان صاف طینت صحت شد و حاجت نموده در انانی راه

دین امر را

هردو قلمه را مفتوح ساخت تا در آن رخسار العبد و پیمان طلبیده شود و در آن  
بر درخشش و دو دایره بر سر آفتاب آن قلمه نمود و بعد از آن کلیان را مفتوح کرده  
و بناجی ستون و یورابه بند بست و بنا گذاشت و در آن رخسار را در دست  
حسین بن علی بست آورده بود و نظر سیواچی گذرانید و جواب داد که اگر  
تا در من اینچنین بود چه خوش میشد من هم بسیار خوشنودی می شنیدم  
آن دختر را بجای دختر خود و نفوس نموده بار چه دشواری انعام بخشیده بخانه رخسار  
که در اینجا بود و فرستاد خود از آنجا و محبت کرده بر روی کده آورده روز  
کتاب قلمه را تعمیر نمود و بناجی بنیشت از تنظیم و تمسک کلیان فرارخت کرده با  
دوری را تاخت و تاراج نمود و در آنجا که حرا بسیار بودند انبار آکنده  
اموال بسیار بدست آورده و کانه را ای را که سردار بود دستگیر نمود و هم  
رعایا را العبد قسم مطمئن کرده ابا و دست خست و خود بحضرت سیواچی آمد و بعد  
از آن تاخت آورده بهر دهان کده را در تصرف در آور و کسیر سنگه را و اقله  
در آنجا تهنک آمده قبایل خود را خود کشت و خود را هم قتل نمود و در رخسار دو  
اطفال را گرفت و بدون قلمه نهادند و بعد از آنجا که روز آن قلمه مفتوح  
گردید بعد از فتح سیواچی بتماشای قلمه اندرون میرفت که در راه قرار

میدید اول بخانه نهنوت را و دیوان چند را آوردت بوقت ملاقات  
بسی زده نهنوت را آورد اگنت و خود شکیز زده در قلعه بودند را آمد سیاهی  
بهار درجه از استیلاخ اینوا فقه بسیار خوشوقت شده خلعت داد روز  
دیگر با جمعیت چهل نفر در قوم مادی فصل میمانند را آمده و پیر نمود از اینجا  
که خود میدید از کیهانت نشانی عبور کرده در جایی آمد و کیهانها بهلال با  
حسنت بسیار از کیهانت رنور عبور کرده قلعه جایی نذر کرد را محاصره نمود  
تا دو پاس خنک بود اخرا لا در فتح شد باجی را آورد کشتن را و که در آن  
عده بودند و چهار دهت نذر ده سال میداشتند لقبید آمدند بسیار اموال  
بیت آمد بعد از مدت بدید این قلعه فتح شد از اینجا کوچ نموده در برتیا  
گده آمد و دنگان را آباد ساخت در اینجا مکانی تعمیر نموده سری میسپی  
را جلوه کرد سخت و ماوردان را بیایس گذارنت و خود در بونه آمده باجی  
را آورد که لقبید آمده بودند مالش خوشبوی کرده و غسل کردند  
بارج خوب بخت ننبده در جیون کما نو فرستاده قتل نمود و نمایان اطفال  
را سردار و دراج خنبر را آورد لقبیده تصرف خود را آورد و در آنی نموده  
نبرد را ماوردان را نوازش نموده ملازم سخت در اضع کونین و گنهند



من گنجایش نیست کوی حاجی نایک که دم در مصاحبت مینزد اظهار کرد که  
سرور آن عالم بقدر امیدواران را مایوس نمیکند و در صورت عدم گنجایش  
تقریباً جواب مایه داد و بدون آنچو نیز در مشورت کاری نباید کرد سیواهی  
این ادوا خوشش آمد کارکن را طلبیده گفت که همه بارگیران مذکور را ملازم  
کرده قیامی آنها را از بیجا بوز طلبیده و در آنجا آبادی خشتند و در آنجا بابل را  
صلح گویند تفویض کرده بارگیران مذکور را تعین نمود و دینلوگون و بور را به کرد آور  
مقرر کردند را به همه رعایا را عهد داده آبادی خشت و بیاوگان قوم ما و  
ران و بابل کردیم بایک و سون و لک و بایک و گو جو و غنچه مانو کردار شسته قلع  
و دشتها و دشتها را مفتوح ساخت و هزاران را در پیشوا یعنی دیوان مقرر کردند  
رانی کرده و سواران تعمیر خشت و زراعت استقامت در زیر بعد از آن و دراز  
و سرور از قوم ما و رعی را با جمعیت چهل هزار ملازم ساخت چند را و  
مور با که متصل بهما بلنهور و در قصبه جاملی استقامت میداشت از خراج کذا  
ران بیجا بور بود و دختری بسیار حسین و زنت سیواهی چهار راجه را که ناهته  
بلال را برای درخواست دختر پیش چند را و مسطور فرستاد و صد نفر  
بیاو ده و دشت و پنج سوار برای حفاظت راه متعینه نمودند را به در آنجا

که فتوحات غیبی بود محفوظ شدند آن زنکه در سلطو فطرت منجمدان شایسته  
 شنید را بر درشته بنظر سیواچی گذرانید که بفتح مخالفان مبارک باشد  
 سیواچی سکه فضل سد انشیو بجا آورده کرهت راجبت بخت نیکوین  
 و پورا بخشنه سکه گردانیدت را لیه بوجه حسن انتظام نمود و گردیدن ملک  
 آغاز کرد و آنچه زرد بخت می آمد برودمان همراهی سید او و قلع را افتوخته  
 منصرف آورد و درین اثنا خطوط سرداران سوار کرد و کوند و کور بخیری کوراج  
 پور مقصن برین رسیدند که اگر در کوکن شریف آرند مایان رسیده ففق  
 میثویم سیواچی باشتیاق تمام موجب قرار در کوکن رسیده از گداری از  
 گداری عبور میکرد که همه سرداران مرقومه آمده ملاقات کردند و بجز رسیدن  
 دران قلع که بوسل را مفتوح نمود و در مایار اطمینان بخت آباد کرد و سوار که  
 ویروری ویران بود و معمور گردانید و دران خلع تهاجبات مستحکم کرده  
 به سیواچی و رفت آدچی کوفخانه نامی زنار و در را سر فراز کرد و کهنه نانه  
 بدل کویری را که جوکی نویس بود و بیاس قلع کوکن گمانست و تیلای پنه  
 را پیش خود داشت و موفاته پنهان را قلع و میری سپرد و دران ایام مقصد  
 نغز بار گیران بندهش روزگار از بیجا پور آمدند سیواچی جواب داد که در سر کار

زخم از مقصدیان و معاينه شناسان صلاح ابن عقده برسیدن عین صلاح  
دولت است بقول اینکه آنچه عقل رهبری کند عین ثواب است و صلاح و  
تجربه پیران بر همه ترجیح دارد و مشورت بیکانان موجب خلل است و عقل  
ناقص زنان باعث خانه خرابی گفته اند بنا بر صلاح و مشورت من بکار نمی  
آید عقل ناقص زن از همه ناقص است سیواچی جواب داد که وقتی همچنین  
است لیکن همه یکسان نمیشوند زنان و فادار و خانه پرور هستند بنا بر  
بر صلاح و مشورت میثابند و من ترا از همه عقل تهی نقص تر دانسته بر سیده  
ایم هر چه عقل تو درین رهبری کند عین صلاح خواهد بود و زن که جواب داد که در  
عقل ناقص من خان مستحق نیاید که در اندک شایسته حضور هستند از جانب  
شما بی اندامها نظمو آمده بودند بی حضور رفیق محفل و در اندکشان حاضر ندارد  
نظر بر فضل حقیقی سری سداشید باید درنت که همه عقاید مالا ینحل از توجه  
خاص حق میکند سیواچی از این سخنان جرب و ترم بسیار خوشوقت  
شد و در این ایام ثبات خطی از طرف شاه جی موعالیف رسید بمکه  
آن یک قبضه شمشیر فرنگ و دو دانه که قیمت آن چهار صد دین  
وزره و خود کتبل مرغان بود سیواچی و زن که اسن از در و دایم چنین تحالیف

ص کردند غلغله چاکن را که در قبضه و اداجی بنه بود متصرف خود آورده  
بر کوی تر سال را به پنهان داری انجام داد است و محلات کرونو را  
به کاسه و تراویس باندی سکن سکو کر سیر و بعد از آن راج گاه و  
سبونی و سولای قبضه خود آورده به تعمیر و درخت مورد و ترمل قوم نیگی را آورد  
گذاشته در غلغله راج که تعیین نمود بعد از آن سکه نظام شاه چو تورنا  
و بهر جبهه که راه مفتوح شد به هر یک قوم و کنان کویسان بودند اجازت  
و دزدانه باو است و را که در آن غلغله بود بغارت آوردند و محمدان و دو که  
بهون بخزانده خود داخل کرد و وقتی که سیام راج پشته را پیشو یعنی دیوان تصور  
کرده حاکم بیجا پور و عهد نامه فرستاده پر و اند به بنیضون نوشته که قلع شاه چو  
راجی اجازت مفتوح کردن و خوانده را متصرف شدن در مایار را رنجانین  
خوشنیت بهر حال آنچه گذشت گذشت حالا باید که از آن اراده گذاشته  
خود را محصور سازند یعنی بابت سرفرازی بابت که کام دل خود پر رسید  
سیواجی بر بنیضون پر و اند مطلع شده و رنجانین بابت افتاد صلاح این کار  
رنکه خود که سیبائی نام داشت و بسیار عاقل بود و بهر سید زنده کور و چار  
که زمان ناقص عقل هستند ما را از این قدر فرست که بابت که دم و ز

بنیدار سخت و از رادوده خود اطلاع نموده در خانه پهلای نیکنه برادر خود  
رفتند و در آنوقت من را به بخواب او بار بود دستمالش را از ریش پاک  
و در بسته دستگیر نمودند و حلقه نقره که زنگه اش در بای بی پشیده بود بر آورده بگر  
آهنی در بای پس انداختند چون با من افتاد سیوا می آمدند و این هر دو را قبول  
انکه یک زر و دهم برادرشغال است محبوبس نموده ما و ران را بپاس  
انها گذاشت جمعیت نیکنه من نیز در بودند همه یک حرمان من و فتنه  
وف بودند همه را از قلعه بدر کردند و همه مال در جناس را ضبط کردند  
و از طرف خود باری کهولانامی حواله در رادوتا جی رکسانته و پلی که کوچی  
نویس مقرر کرده پنج هزار ماوران را تعیین آن قلعه کردند همه را شاید خوانه  
انچه یافتند ضبط کردند بعد از سه روز بر احوال آن محبوبان ترحم کردند  
را که کردند و موضع جایی را برای گذران معاش بجا گیر بخشیدیم  
تا امر و زاد و دشتان در آن موضع را بست دارند بعد از آن برادر تو گاهی که  
زنگه دیگرش هجی بود در قصبه سوبه استقامت داشت به تقریب ملاقات  
رفت دستگیر کردند صد بایگاه انب در طویل و دشت و دیگر نقد و حسن  
انچه بود ضبط کردند و حلقه اش را نیز تصرف شد بعد از چندی من را به

هر دو برادران را برای گذران معاش غل و بارچه بقدر احتیاج مباد و چون هر دو  
برادران مذکور از توجه برادر خود مایوس شدند با سیواچی چهار اجه اکثر احوال  
جواب مخفی داشتند و فرصت وقت می جستند تا آنکه ایام دیوانه  
نزدیک رسید با خود تقرر کردند که بقرب صیافت سیواچی را بایطیبد  
و کار خود باید کرد چنانچه بصلاح نیکنه را و برادر برای طلب پیش سیوا  
فرستاد و جواب داد که من تنها برای طعام نمی آیم هر سه برادران  
با خود گفتند که امروز از روز دوازده است مایان را به جی راجه قریب  
است و بوجهی تفاوت نیست اگر برای طعام خوردن نمی آید خوب  
نیت مایان را از این معنی نقص بدنامی است لهذا سیواچی را معذرت  
در قضا صیافت کرده در قلعه بردند تا سه روز و تبادل طعام مشغول بودند  
همه با بارچه و غیره بقدر استنداد و حوصله و دند و در میان خود با توجز کردند که هر  
سیوم دیوانه یعنی روز و پنج که در مذبح بند و آن بسیار سعد است  
و از دست همیشه با طعام منجورند از مادر سیواچی رسمیات از روز پنج  
انجمن اندیشه دارد و در مصمم کرده که بخواب نهاد و بوقت علی  
هر دو برادر که از دست نیکنه را و بجان آمده بودند بر فاسته سیوا  
بهرادر

از فتح شاهزاده مائی دارا شکوه شاه شجاع الله و مراد بخش را قتل  
کرده شاه جهان را مجبوس گرفته هر دو چشم بر دوخت همیشه شاهزاده  
نئی اینهمه فو بود و قلع را بقیقه خود میداشت شاهزاده تفویض کرد  
شاهزاده جوران نخست بر تخت پادشاهی جلوه گر شده در شهر مالدی  
گردانید سیواچی مهاراجه در استیاع این واقعه مملکت را در نظام شاه  
قلعه پورندهر را طلبیده گفت که همه ملک را بر تاخت و تاراج نموده از جمع  
همه ملک حصه چهارم گرفت شاهجی راجه در استیاع این ماجرا خطی باسم  
نیکلته را در نوشت که در اداجی بنیبه بجائی بزرگ بودند من هم ادوب میگیرم  
حالا بجائی شاهان شما هستند همه در حوضه وقوع داریم اگر در کمر کوته قلعه جایی بند  
استقامت نموده مطمئن باشیم نیکلته را در در حوضه نوشت که مقدمه طرفین داخل  
بدلجعی و استقلال تمام در قلعه آمده استقامت نمایند شاهجی با جمیعت  
پنج هزار سوار و پیادگان مالدی که همراه داشت در کمر کوته قلعه دبره نموده تا  
موسم برسات برآمد و ایام دیوالی رسید نیکلته را در دو برابر در گرفت  
یکی باسم بداجی نیکلته و دیگری سنگراجی نیکلته آنها را بسیار ذلیل و خوار  
سبداشت و خود همه کارهای مالدی و ملکی میکرد و قلع را نیز با اختیار خود میداشت

بحضور رسند و اگر بحسب ضرورت اتفاق آمدن نشود سیام راجه در بیان  
 خود را با جمیعت خوب بحضور مانع فرید با بحث اعزاز خود بود و از فضل  
 اتمی و قنی که بر تخت بادشاهی جلوه گر می شود منصب و جایگزین زاده  
 از حوصله عنایت خواهد پدید می آید و جی مهاباد راجه بر مضمون نشان مطلع شده  
 سه بمطابعت و فرد تنی فرد نیاد رده آن پروانه بروم سنگ بسته در  
 نشسته گردانید و حشمت و مردمان نشان داده که پروانه آورده بودند از دور  
 راند مردمان بحضور آمده همه احوال مورد خفا داشته نشان داده ازین  
 استغنی هر هم نشد لیکن چون کار دیگر پیش نهاد خاطر بود تدارک  
 این کار موقوف بوقت دیگر داشته مقرر کرد که بعد از فتح نشان  
 آباد جلوه کردند بر تخت نشانی سزائی این کار داده خواهند  
 این اراده مصمم کرده متوجه بستم نشان بجهان آباد شدند و با حضرت  
 نشان بجهان در خورد و در ارام نامی دیس موکمه که از سر داران کن  
 بود در خجسته گشته شدند زنگه اش که ردی با کهنی نام داشت تردد  
 نمایان کرده فتح کردند از رده از تردد نشسته ان زنگه رستم دل بسیار  
 مخطوط شده بر گننه ماسور ضلعه صوبه برار هیئت ده کیلی رحمت فرمود و بعد



بیجا بود رسم همه خوانده را ارسال دارد و درین دلاکه اینوا قلم پیش آمدیم  
خوانده معروف سیواچی آمد و نگاهداشت انکار کرد و همه افواج که متعینه  
بود و حضور خود طلبید و مبت و پنجهزار پیاده نادری را و نوکر داشته همه بدست  
مستقل سخت و سیام راج تلکته نامی زنادر مقصدی را به پیش  
خود مختار گردانیده در اکو بلال اتری را بخطوط نویسه مختار کرد و در کهنه  
بلال راجو که نویسنده شد کرد و دیگر همه مقصدیان کار خانجابت نو ملازم مقرر  
کرده نگاهداشت شجاعت و دلیری سیواچی چهار راجه برت ه جی  
میرین گردید بسیار خوشوقت شده سندان ملک باسم سیواچی  
چهار راجه و حجت کرد و همه نظم و نسق بحسب خواه بظهور آمد از انجا که  
زمانه آماده فتنه و فساد است عجب کاری بروی کار آمد که از آن  
چشم و دل تیره و خیره گشت که یعنی شش هزاره او را یک زیب  
بها و در کاری نالایی سپرد که خوانده دکن را که از انکه سال حضور  
ارسال نداشتند بود نزد خود موجود میداشت صرف نموده جمیع  
سیار بهم رسانید و اکثر سرداران را بعد و پیمان رفیق کرد و آن  
به اینضمون پیش سیواچی چهار راجه فرستاد که خود را بجز و وصول بر دانه

بہت بیجا و برحق بنشد سر جان خان و غیرہ سرداران بیجا و برحق قابلہ  
 شہزادہ آئندہ در غور و دست ہزارہ از مقابلہ اش منحرف شدہ باد و رنگ  
 آباد آمد و برہان پور و فغاندیس و صوبہ برار و اورنگ آباد خجستہ  
 بنیاد را نظم و نسق نمودہ داد و عدالت در عا پروری میداد و اداجی مینتہ  
 کند و یو بدستور بکار خود مامور و مستعد بودہ بمختاری ہمہ کار را میکرد و سوا  
 بفہم و فراست روز بروز قدم بر خروج می ہنادر اداجی مذکور ہمیشہ  
 اطاعت شہزادہ منظور داشتہ کار رودئی بوجہ حسن داد و عدالت  
 و ملک گیری میداد و سیوا جی بر خلاف او کار میکرد اکثر مردمان  
 گردیدہ کردہ در سرحد و بگرام رفتہ غارت میکرد و خزائنہ را جمع  
 می نمود و اسمعنی بر مذاق و اداجی بسیار ناگوار آمد ہر چند منع میکرد  
 لیکن متاثر نمیشد بنابراین ہمیشہ رد بدل بمیان می آمد آخر الامر  
 و اداجی مذکور بجان آئندہ شربت زہرا مو و غور و وہ جان داد و در آن  
 ایام سن سیوا جی را چہ ہفتہ سال بود ازین واقوہ ناگزیر بسیار  
 غم و اہم نمودہ شہ جی را جبہ بدر سیوا جی کہ در سرحد جبہ اور استقا  
 میداشت قبل ازین ماجرہ بدر اداجی مینتہ نوشتہ بود کہ وقتی من بہ

از شاهی راجه دفرار کرده بود که بعد فتح قدسی زرخوار هم داد و ملک  
 از آن مدت بفضل الهی چون فتح شد شاهی خود متصرف گردید  
 راجه مدلی تاب نیاورد و در مقابل بنا و دکنه گردید همه ملک خند آورد  
 مدلی بجهت تصرف شاهی در آمد ایگاجی سپه خود را نمود که اش  
 که دیابائی نام داشت بر آن ملک متصرف ساخته گذاشت و  
 خود از آنجا کوچ کرده در چهار راجه کثیفی متصل بالا و راکله را آمده استقا  
 نمود ایگاجی را از بطن دیابائی منکوحه اش سپه سپه توکله شدند یکی را با سم  
 شاهی و دیگر را شرفاچی و سیوچی را توکچی موصوم کردند شاهی و شرفا  
 چی لا و لا و از جهان فانی رفته و توکچی را خلف اقباله شدند چنانچه  
 هنوز اولادشان کامیاب هستند ملک عنبر که نایب دولت آباد بود  
 و دلیعت حیات سپرده در آن عصر حضرت شاه جهان فوجی جرار سپه  
 گرد گشت هزاره جوان بخت اورنگ زیب سپاه و میر حیدر را تعیین  
 کرده بر دولت آباد متصرف شدند ملک عنبر در حین حیات خود بمبا  
 زار دیواری نصب کرد انیده بنام خود خرمین کرد بنید از آن روز تا شمس  
 به اورنگ آباد نامزد شد و انصوبه را بوجه حسن نظم و نسق نمود اول

در احوال مجلس را در یکگون دیده از آب خواره که پیش روی آن  
 بود غسل کرده و زنا خود را شکسته و سر موی را که طغیانه در آن  
 است از دست خود کنده اختیار سنیا سس یعنی ترک ماسوی  
 کرد لیکن چون اجلاسش فرار رسیده بود از آن راه بیگم سلطان دست  
 در پایش بریده بجان کشند از کشتن او کار همه ملک همه بر هم نشد  
 شاه جی راجه با جمعیت دوازده هزار سوار در ضلع کمرنا نکه در  
 نایاب چو رکوار بود این واقعه پیش از راجه چند اور با پای کمر بنجی را  
 ظهور که بسیار استقبال بود با نصد زن که مار و بکاح در آورده بود باراجه  
 مدعی بیست پنج پایی که بود اسطه ها یکی دو کواخ همیشه خوشه مناشه  
 منیات می تهرانی از راجه موی مذکور از شاه جی راجه استند مایه  
 ستمه در پیچیده راجه چند اور آمد بعد از ترود بسیار بنجی را  
 مورچه چند در ستمه شده شد و غلوه چند اور مفتوح شده آن  
 تهرانی تهرانی تهرانی تهرانی قلمه خوانه بسیار بدست آمد  
 تهرانی تهرانی تهرانی تهرانی راجه دندان طمع فرد برده  
 تهرانی تهرانی تهرانی تهرانی چه موی بوقت استمداد

باسم سیوا جی آباد کروانید و درختان خوب و خوشگوار از باغ بابوش<sup>ه</sup>  
باسم شاهی راجه نامزد کرده طلبیده در ملک خود نشاند و درختان  
سرسبز و پیروار شدند و تقید کرده که اگر کسی هر یکی از این درخت  
جدا خواهد کرد پس از خود را رسید بخانجه روزی داد و جی پنجه بدست خود  
یک انبه را از درختی شکسته بود و بعضی از آن در پی بریدن دست  
خود نمودن مانع نمودند باس حکم طوقی از جسد سخته و در  
گلوی خود انداخت و مغررت نامه بحضور شاه جی نوشت شاه<sup>جی</sup>  
از بن معنی بسیار مظلومان شده خلعت سرفرازی فرستاد و هر  
بانی مانع و در راه مقصد چون اضافه کرده فرمود که آنچه حاصل شود  
بدفتر دیوانه داخل کرده بایستد بر این طریق تائیدت کار رود  
شاه جی راجه در اخذ بیجا بود و در هر جگه بود در هر جگه  
دیوانه مستقیل بود که سلطان سکندر کار فرمای بیجا بود و قضا  
الهی فوت شد بیکم سلطان با خود مشورت نمود که مرار جگه  
سکندر است مباد از اندیشه فاسد کند این را قتل باید کرد  
مرار جگه بود چون بر دیوانه بیکم سلطان آمد و این واقعه را دریافت

موردن آن دیو در آن در مفعول مکرر بخانه دامن است ز نار و آتش و  
عهد و پیمان داده طلبید و پیر گفت چاکن و غیره که دیران خود بدو سپرده  
گفت که رعایا را مطیع بخت آباد ساز و زواری را بیه در اندک فرصت  
همه جارا و معمر گردانید نه خشن و نیکه چون بسبب ویرانی کمرگان بسیار  
پیدا شده بودند مادران را که از باطن گان کوهستان هستند اجا  
زت در ده کمرگان را بکشند امید و در انجام کرد اندیشه و بنا و کمتر ایام  
بامید انجام همه کمرگان را کشند و همه ملک بی خار شد و مادران ندانند  
مطیع خود گفت که در پیر گفت ندانند که آنرا آباد نموند مادران  
سطور استعدای عهدنامه و بنه کردند و ادبی بنه عهدنامه بر این  
مضمون نوشته بود که در سال اول فی بیکه یک روپی و در سال  
دویم سه روپی و در سال سوم شش روپی و در سال چهارم نه روپی  
و در سال پنجم ده روپی و در سال ششم هشت روپی و در سال هفتم  
دستور دیگران در سال هشتم موافق تشخیص ملک ضمیمه قرار کرده  
همه ملک را آبادان ساخت بخان عدل در انصاف خود که  
نام در دوان و ممر دوان در آن مفعول غانده و در قصبه کهتر ابو بر بازار سی

ماه و رشته شناسان به برنیمتوال منقشی گردید و در آنجا که بود بعد از رسیدن در  
یاجور شاه جی راجه را به رانی ملک گیری فرستاد و در آنجا متصل  
قلعه گنگ کیر مجیم خفته بود بانی که قوم اذلیع که بسیار مفسد و کشت  
بودند و در آن قلعه سکونت میداشتند شاه جی راجه از اطلاع احوال  
در آنجا خبر را محامره نموده در آنجا حاکم و جدل سناجی خلف شاه جی  
بزرگم تنگ مقتول شدند و شاه جی راجه آن قلعه را مفتوح ساخته  
بانی گران را دستگیر نمود و چون سناجی کشته شد بسیار خشم و اضمح  
و گفت که به نیکبخت جادو رانی این بلاد پیش آمد حالا من کتخدا می و دیگر نیکم  
و ز قوم موته و دختر می حسین با اسم تو کاما بانی ندانم کتخدا می شد  
از لطیفش سببی متولد شد نامش الکا جی راجه موسوم گردید و از آنکه  
اول دختر جادو رانی را طلاق داده از سیوا جی سپهرش نیز از رده  
شده گفت که این سپهر نالاین و بی اقبال و نامند فی امت و محبت  
دست به الکا جی میداشت و در آنجا پنجه سیوا جی را تعلیم میکرد و استاد  
کمالی توجیه کرده تعیین گردانید در فرصت اندک از مهرهای سبب گیری  
دواری السب و غیره و دیگر مهرهای بسیار ما بر شد و در آنجا پنجه مذکور

یعنی اسب از طویل خاص منجمد آن با نصد راس نرو با نصد راس داده  
مرحت گردانید و بار گیران رد تعینات نموده سیدی بلال حبشی را  
نیز تعینات کرد و خود بطرف بیجا پور معاودت نمود و شاه جی راجه  
نوبت روانگی از دوداوی پشته مذکور گفتند که حیجائی زن که اینجا نب در قلعه  
شیونیری استقامت دارد و سپری با اسم سیوا جی متولد شده است  
آنرا موافق طلبه نرو نگاه دارد و از وجه معاش خود دیگر امور را  
صوری خبر گیران باشد و در تعلیم سیوا جی بر دوز و خبا نچه و آوا جی پشته  
بموجب گفته شاه جی سیوا جی را طلبه در بونه خور و کس بنی ستمار  
نموده بود و آباد سخت و در خانه علیحدہ مفضل خود نگاہ داشته بسیار غراز  
و اکرام بمقدیم رسانیده و بار جی داد و پیریش قیمت داده به تعلیم می  
نویسید چون مرار عجب یو نظم و نسق این ضلع کرده بطرف بیجا پور روانه  
شد و زنائی راه مور و نمان و یو که در قید بود فرصت یافته گریخت  
در ضلع کلاره که در ضلع جاکن در قع است آمده بوقت شب در خانه  
و امن پست بودند و گمانته بهت زنار و ار رفته پناه جست بولای  
نامی شکو و زنار و ار که از سابق موفت داشت مخفی نموده بر بالا نشا



واقع بود از باد افتراه کسر کشی دماغ تیره داشت سه نور کشی برداشته  
لرود نواح قلعه مذکور را تصرف شد ازین برهمنی و کشتن متروان از  
احمد نکر تا سرحد داری و سرحد داری همه ملک ویران گوید و در آنجا  
برای تنبیه آوری رازی را و دیوان که هم نسبت بود تعینات کردند و  
در آن ضلع رفته همه متروان را بسیار رسانیده موروثان و پوراکان  
فته بود دستگیر خسته میج آهنی در ناخن کوفته محبوس نمود و قلعه بونه خود  
را که بلجائی آن مفید بود مسمار سخت و شهر را غارت کرد  
و در شهر مذکور که زمین باند ری یعنی کل کعبه بود از خر قلعه کردند و  
در آنجا قلعه بنام پهنور مرتب ساخته به دولت مشکل نافذ کردند چون  
انگلک بسیار ویران شده بودند هجی راجه که از حسن قیامت  
بوقت ضیل سنجیدن بسیار مخطوط شده بود همه ملک از سرحد بونه  
و قلعه جاکن تا سرحد داری و سرحد داری و سوچی و انداپور و جادگیر کاگیر  
در حمت فرمودند هجی راجه و اداجی گویند و یوکل کمری یعنی بنجم دقا  
نولکوی بر گنه مکنی و پورخی و سوچی گانو بود مرد دیانت و در کار آزار  
موده دانسته همه اختیار نظم و نسق انضام بعهده او سپرد و یک هزار باکه

بهیاء آده جائیکه آب عمیق بود کشته را تخمه بند باخته بجه خیل را کشتی  
 کشید از بارش هر قدر کشتی که در آب فرود رفت بوجت آن کرده بجه  
 خیل را فرود آورد و بعد از آن سنگ و آهن در آن کشتی محمول است  
 تا که کشتی تا آن در آب فرود رفت پس آن سنگ نرزه را ببلاد  
 نقره وزن کرده به زنار واران و عتاجان خیر است کردند و از آنکه نمض  
 به ناکه گانو مشهور بود به قولا بونا فرود شد موضع قولا بونا را نیز به برهمنان  
 در دوران نزدیکی موضعی دیگر که از آن خود بود نیز مودا آب فرود  
 و غیره معاف نموده به برهمنی بخشید چون از کار خیر فرستند را  
 تنظیم و نصیفه ملک پرورش قبل از این در سند بکنار رود و بعد از آن  
 ده سال که سال این در سال گوناام است سر ماه ما که جشنیان دوازده  
 نفر بصلاح بکشد در جاکن قلعه منب ساخته نمازگیری و عزائی را پیشه  
 نموده بودند تا مدت قلعه مذکور در تصرف آنها بود نظام شاه بعد از وفات  
 آنها به قلعه مسطور تصرف شد چون شاه جی را حیدر دیوان گردید قلعه را  
 در تصرف خود آورد و در این بنا که این هنگامه برهنی لشکر سزوه موردن  
 دیو تانگوئی حرف دیس باندی بونه خورد که از گرو نواح دریائی سیما

شکر برهم شد و در آن کشمکش دو دزد هندی و در هر خانه و غیره بدست  
رومان ملک مجبور دستگیر شدند چون رو بروی ملک مجبور آوردند هر یک  
خلعت و رتب داده سرور ورزین هنگام که این ماجره پیش آمدنشاهی  
راجه در کرناٹک بود چون خبر برهمی افواج در بیجاپور رسید مرا جگد یو با <sup>حضرت</sup>  
بسیار متوجه شده و رانا کرناٹک و تعلقه و مسلح ضلع نو بنه خور و که در انجا دریا  
پیدا اندر آن با هم در خور و ده اند و جنوب رویه در و مقام در زبده خور  
بمیزان سنجیده مطابق هندی نام سی سری مکسمت سیر شده یک  
هزار و پانصد و شصت و پنج بود افتاب سمت جنوب یعنی نربان  
هندي و چنان بن موسم برست ماه پادونیدی روز امارا و سن موم  
دو سنجیده در اندروز کسوف افتاب بود این روز را متبرک و ثواب  
عظیم دانسته خود دست و چهار مرتبه در میزان سنجیده بسیار خیرات کرد  
و مرا جگد یو را بجه فیل بود که با و میل در رشت خورست که او را هم بمیزان سنجید  
سواران را اجازت کرد که این بجه فیل را بمیزان با بدیه سنجید هم با تمیز  
شدند و در آنوقت شاه جی را به بعضی کرد که صاحب بعبادت مشغول  
نشدند من این بجه فیل را بمیزان می سنجم این را گفته خود بر کناره دریا

دریائی بیما سطور را مغذرت نموده از قدرت آہنی دریائی مذکور راز  
 طغیانے فرو نشانت ہمہ شکر عبور لکر ملک خبر خود رسا رشتہ عبور نمود  
 چون ملک خبر بانروی آب رخت و ریادہ ستور موج زن کردید درین  
 اثناء در جگہ یو نایب بیجا بوجہ جمعیت و قومہ ہر گناہہ دریائی بیما رسیدید  
 کہ ملک عنبر ہمین وقت عبور کردہ است و در یاد و طغیانے کہ عبور از آن  
 هیچ نوع ممکن نباشد بسیار متعجب شدہ اوم خبر سناوہ ملک عنبر پیغام کرد کہ  
 فضل آہنی شالماں شما است کہ در یامم راہ وادہ است خوب بشمارا  
 باشند کہ من شکر فضل حق بجا آورم زرا یعنی ملک عنبر بانروی آب  
 قیام و زرید و از نظرف ہمہ سرداران لشکر دست بسر نہ گفتہ کہ  
 تو مقبول آہنی استی دزدہ پیرو و راجہ ولایت حاصل کردہ ملک عنبر ہم شمن  
 جابہوسے آئینہ گفتہ بدولت آباد آمد و سرداران ہم بیجا بوجہ متصل بہتری  
 تلی گانو نزد یک احمد نگر آمدہ و پیر و نند و مار چکد پودنہ جی راجہ و راجت  
 کردہ بہ بیجا بوجہ آمدہ چون خبر راجت و مار چکد پودنہ بیجا بوجہ و قیام  
 شکر متصل احمد نگر ملک عنبر رسید از دولت آباد شینگیز زوہ متصل احمد نگر  
 مذکور تالایہ عظیم بود بان اورا شکست از طغیانے و سبلہ بے آب ہمہ

کردند و منادی در شهر کردید همه احرایان و ارکانان و دولت آمده ملازمت  
کردند و نظم و نسق قرار دادی بعمل آمده در انجا چون میر جمعه کجور نعل سبزه  
رسید بعد چندی بار با جمعیت بسیار متعینه هم دکن کردید نزدیک برابنور  
از قلعه آسپر در غور و بعد از ترواث بسیار نبرست خورده از دریای نرپا  
عبور کرده فرار هم نمود ملک غنبر در ان جنگ بسیار زخمی شد و فتح  
کرده بدولت آباد آمد از بسکه حق شناس بود بیاسنس ملک در  
مهر خود ملک غنبر بنده درگاه بکن خان کنده بود بعد چندی به مقریب ملک  
گیری سیرکنان در سرحد بیجا پور رفته در موضع مها سورا که مکان سینه بها  
دیو واقع است تاخت و تاراج کرد و جمعیت شصت هزار برده  
داشت چون در بیجا پور بسیار تاراج شد از طرف حاکم انجا مراد جنگیو  
شاهی راجه دسر هاجان و دیگر سرداران با جمعیت هشتاد هزار سوار  
مرشته متوجه شدند از کشمکش خروج همه ملک با پال شد ملک غنبر همه  
ملک تعلقه بیجا پور را تاراج کرده بر دریای سیما نزدیک موضع پوره کانو  
وتلی گانو که از دیشیم دهره مرشته است آمده چون دریائی مذکور در طغیان  
بود عبور از ان نمی توانست کرد و در سوس افتاد و از آب فرود آمد

زلفت نمود چون میرجو از رویائی نرید و عبور کرده بطرف شاهیجان  
 آباد متوجه شد جادو رائی موجد جمیعت خود را حجت کرده در قصه سیندا  
 کبریا قیام و زرید سامان حیانت بیگمات و صاحبزاده های نظام  
 شاه را از قلعه ماهوئے برآورده در دولت آباد آمد چون شاه حی  
 بیجا بفرست پیغمبر و دیوان کسی نبود که سرانجام معامله ملکی و مانع  
 نماید بنابر و در پی تلاش بودند که اگر کسی بیایست و فرست داشته  
 بدیوانی تقرر گردانید ملک غنبر منده چکین خان از سیما پور بلباس  
 درویشی بدولت آباد می آمد و در راه بر دو کافه فرود آمده اشیائی  
 خود را بر جوی تعبیه کرده بای راننده سخت میخسپید که در آنوقت  
 ساجی اننت را که بر باطنی سودا رنده میرفت گذر افتاد چون نظر  
 شن بر بایش افتاد نشان بایش را که دلالت اقبال میکرد  
 ملاحظه کرده دولت که کسی سودا را بر یا سودا را زاده خود بدو اندر  
 بیدار سخت بخانه خود برد و حمام کرده بلباس خوب و زیورائی  
 مرغوب بلباس سخت بخلوت جادو ده قسم کردند بحضور حکیم نظام  
 شاه برده هر دو سپردا بکنار غنبر داشته بخلعت نیابت سرفراز

حریف از میان رفته و دختر تو او را راه است تدبیر این کرده سر خود باید  
گرفت جا و درائی ازین مقالات غیرت پرده بالنصد سوار خود را  
تئین نموده که در قلعه سپونبری نظام است هج که در قبضه شاهجی بود فرستاد  
و در انبار سیدوران قلعه پیروان با اسم سیوای جلوه افروز و کام بخش بود  
این زن باک طینت را نسخ اعتقاد پیش پیروان در ستر نیز زمین نهاد و معند  
رت نمود که اگر از من بپر تو لده خواهد شد نامش بنام نامی تو بود و موم خواهم  
کرد و بعد از چند روز بپر تو لده شد نامش شیواجی نهاد و نام سال مطا  
بق بندی چمی بود و باه بیساکه سودی پنجمی یوم دوشنبه سینه کنزار و  
بالنصد و چهل و نه بیساکه که سال باهن بود که سیوای جلوه افروز و گردید بالظر  
جا و درائی به یلغار تمام تا احمد نگر تعاقب نمود لیکن یک کس هم بت  
نیاید و شاهجی به بیجا بوز نیز رسیده به سلطان کندرش ملازمت کرده  
از مرار چکد یو نایب بیجا بوز نیز ملاقات کرد بسیار از عز و احترام نموده  
خلعت و اسب و شمشیر و قبیل و غیره عنایت کردند و رساله ده هزار  
سوار و کمرانک بجا لکیر محنت نمود و میر حیدر جون دست به جلف نیافت  
مایوس شده مراجعت کرده بحضور رفت و جا و درائی تا در یائی نرسید

مورچال جادو درای خسرو که هر اول فرج پادشاه بود شکسته  
متوجه بیابان شدند و در آنوقت زنگه اشن محل هفت ماه داشت چون  
سوارری ماده اسب طی خان زن میکرد و دست چهار کرده رفتی به تاب  
شد و طاقت همین زمانند که جی از اطلاع این احوال قباحتی دانگ  
حال شد صد سوار تین کرده گفت که جادو درای پدر تو از عقب  
می آید توقف من در اینجا صلاح ندارد و ترا که دخترش هستی هیچ اندیشه  
نیست اگر خیریت و شدم و انگیزه حالش خواهد بود بتو راحت نباشد  
نبده پیش ما خواهند ستاد و یابجای دیگر خواهد برد ما را ازین هیچ پروا  
و اندیشه نیست این گفت و خود بطرف بیابان روانه گردید همانو  
وقت جادو درای میرجه را آگاه ساخته و همه فرج پادشاه را بمجا  
قلعه مستعد کرده خود مهابی مار و شن ساخته از عقب روانه شدند  
می که بجای دخترش مشکوحت که جی از سوارری اسب مانده شده  
استاده شده بود رسیده و دو چار گردید همه با جادو درای گفتند که دختر  
تو در راه استاده است و حالت تباه دارد و این راه برگران داشته  
پیشنه باید رفت این احوال بر نواب میرجه مبرهن شد و فایده نداشت



ماجرہ باغ خود تجو بن خود کہ این ہر دو سپہ سالار نظامت را کہ تورہ ہستند  
 در قلعہ ماہوئے و کلیائی و یا سپہری و گوئن از این ہر چہا ر قلعہ ہر کہ مستحکم  
 باشد نگاہ داشتہ بدل جمعی تمام بمقابلہ این افواج رو باید نہاد باین  
 ارادہ بیگمات و صاحبزادہ مارا معہ قبایل خود در قلعہ ماہوئے آمد و  
 جاد و رائی معہ افواج بادشہی و جمعیت خود و مغلن را رافیتی کردہ  
 از عقب آب بدہ قلعہ ماہوئے محاصرہ کرد تا شش ماہ جنگ میان آمد چون  
 جنگ بطول آنجا میدشتہ ہی راجہ و کیلی را معہ عرضی بحضور حاکم  
 بیجا پور فرستادہ التماس کرد کہ شاہ ظل سبحانی بر من ہم فرمودہ  
 اند و جاد و رائی ہر را دل فوج بادشہی است این نامیرہ ملا از خانہ خود  
 سرزدہ است و من قلعہ ماہوئے را مستحکم نمودہ مستدام اگر قول  
 نامہ فرستادہ مرا اطمینان بخشند و منصب و جاگیر و محنت فرمایند من  
 بحیثیت خود بخندت رسیدہ کمر اطاعت بمیان جان بستہ حاضر میوم  
 حاکم بیجا پور بر این معنی اطلاع یافت عہد نامہ فرستاد و مرار جگہ دیو دیوان  
 بیجا پور نیز قول نامہ فرستادہ مطمئن گردانیدنتہ ہی با جمیعت پنہزار  
 سوار معہ قبایل و سناجی بسر خود وقت شب از قلعہ ماہوئے برآمدہ

نشانیده خلعت دیوانی عطا فرمود چون بحضور آوردندش هجی خود  
 بر سنده ریاست نسبت به هر دو صاحب نامه را برز انوشیروان داشت و کار  
 فرمائی میکرد و هم ارکان و مقصدیان قناعت کرده مجرا میکردند برین منوال  
 خدیو بر نداشت و نظم و نسق ممالک بخان که باید بجا آورد و همه فراتر  
 و مطمئن بودند که جادو و رائی که خورشید هجی و جماعه در نظامش بود  
 تا ب حشمت و اقبالش هجی نیارود و هر خود پیچید گفت که این ب  
 حسب نسب خانان آواره و نبر بدستی دعوی کرده با هم قرابت شده  
 است و حالا سپران نظامش را برز انوشیروان نشانیده بر سنده  
 می نشیند و برین کار فرمائی میکنند و تا ب این حکومت کجاست  
 بر اقبال او حد برده و کیلی بحضورش خلل سببمانی فرستاده عرض داشت  
 متضمن استعدا و در خراجش هجی خود حضرت خلل سبباً میر حله نامی  
 امیر را با جمعیت شصت هزار سوار و سوار دولت آباد مقرر نموده  
 تعیین کرد و جادو و رائی بعضی سرداران را بدست گرفته و جمعیت بسیار هم  
 رسانیده بر کنار دریا نریده آمده بلاد دست میر حله نموده خود و همراهان فوج  
 بادشاه چ شده متوجه دولت آباد و گرویدنش هجی از وقوع این

باغ و تالاب ساخته خیرات و نیکنامی بسیار نموده بر کوهی که مکان پسنه  
جها دیو واقع است و آب در انضلع نایاب بود تالابی سخت چون عمر  
شاهی به بست سال رسیده و مانوچی و شیوچی هر دو برادر از جهان فانی  
درخت زندگی بسته نیکنامی را گذاشتند و بجایش شاهی پیوسته پرسی  
کار فرما شد و شاهی از بطن چیمای ضیه پرسی تولد شد نامش سنبال  
موسوم شد و در آن ایام نظام شاه نیز بمملکت جها و دانی شناخت  
و در پیر خود سالی یادگار ماندند ما و آنها را پسر و شش میگرد چون کار بردار  
که بر و اعتماد باشند نه بود با جی انست نامی زنا و در را که کار کن سرکار  
نظام شاه بود بخلوت طلبیده گفت که امروز موشیه جمعیت بسیار  
دارند و سرور در کلان هستند رفیق باید کرد و نظم و سبق باید پرخت که  
بغیر از رفاقت ایشان بنده است ملک قاصه و کار و یوانی باور  
سرا انجام نمی تواند شد با انست زنا و در اند کور تعریف و توصیف  
شاهی پیوسته بمیان آورده گفت که بسیار قابل و لای کار و پوز  
دیگار عالی ما هر اند یکم نظام شاه مشتاق شده با حضار آن فرمود چون  
بمصور آورده و بر تالابش بسند خاطر یکم افتاد هر دو پسران را بر زانویش

التماسش بدرجه اجابت مقرون شد بسیار تحسین و آفرین نموده از راه  
فوزش مردمان راست کرد و در از فرستاده و قولنامه و عهد و پیمان در  
میان نهاد و مالوچی و منیوچی هر دو برادر را پیشه‌چی سپرد و مالوچی طلبیده بدست  
آباد آوردند جادو رایی با استقبال پیش آمده بجلاد دست نظام حاضر کردند  
شاه از دیدار شاه‌چی که بسیار حسین بود محظوظ و مضطرب گردیده از خلعت  
فاخره و شمشیر و خیل و غیره که فرزند خود به منصب جایگزین و از زده هزار ممتاز  
سخت و حکم کرد که جادو رایی قبایل خود را بدولت آباد آورده  
به حضور من کتد اب زودش را به امثال حکم نموده همه قبایل خود بدولت  
آباد آورده کار کتخدائی را با انجام رسانیده بقدر حوصله و استعداد چیز داده  
و دختر را بخت کرد و کوماچی نایک بانس بل نامی کاکن را برای خبری  
با دختر همراه داد که بهم وجه خبر گیران باشند و مالوچی نیز همه قبایل خود را بدولت  
آباد طلبیده سکونت گرفتند چون زمانه باقبال رسید پری کرده ادبی گویند  
که از آغاز اقبال کار پیشکاری میکرد آنها را طلبیده بکار پیشوائی یعنی کل  
دیوان مقرر کرده مختار گردانید و خانه نجیب که برین نهاده بود بر آورده  
تخت و کمره را غار کردند و در قصبه دیول مسدود یعنی تخته‌چیان نهاد و حاجبا  
باغ و تالار

خود هم انداخت عرضی را با بنیضون مرفوم کرده مراجعت نموده در قصه  
پستی شش کمر آید جو علی الصباح مجاوران و خادمان برای رفت و روب  
آندند این احوال را دیده بسیار تالف خوردند و خوف را به جنس غصب عرضی  
بجای نظام شاه حاضر آوردند شاه بر بنیضون عرصه داشت مطلع شده بر  
هم شد و برای طلب جادو و رانی سواران احدی تعیین کرد و قتی که جادو را  
طعام تناول میکرد احدیان رسیده تقید کردند تا یکید تمام همانوقت زور گرفته  
بلا وقت حاضر آوردند نظام شاه بسیار اعتراض شده عرصه داشت و خوف را  
حواله کرد و گفت که اگر دیگری می بود سزائی اعمال مبرسید و نبر بائی پیل  
مالش یافت حالا دختر خود را با بربالوچی مقصوب که خدای خسته و لاس  
یش باید کرد و در صورت افعال خسته و ف و بر با خواهد شد و تدارک  
آن با نیکال خواهد رسید جادو و رانی متو حش شده عرضی کرد که اگر هائی بخش  
فرموده اجازت شود و التماس دارم نظام شاه فرمود که امان بخشیدم آنچه  
باشد گذارش نماید ملتسبخت که بارت دعای هیچانامی دختر خود را  
با بربالوچی که تخذ امیکم لیکن رسید و در ام که از بنده نو آری با لوجی و منوچی  
هر دو برادر را از منصب و دوازده هزاری و دوازده هزار سوار سر فرار فرماید

همراه دارم و از دو هزار سوار امداد باید کرد که به جمعیت سه هزار پیش  
جادر ای رفته و غوی نسبت به خود نکنیم نیا مگر آنکست قبول چشم  
هناده در جمعیت دو هزار سوار امداد کرد و مالموجی تخفیف بار و انتقال کرده  
جریده از گله زهاست نیا و بیت ماری عبور کرده از راه قصبه نواس  
بر کنار دریای گنگ کوه ادوری آمد و در اینجا خوابگاه را گشته نزدیک  
دولت آباد متصل روضه که در آن نزدیک و قریب است خود آمدند و در  
انجا مسجدی بود و خوابگاه را در آن مسجد انداخته و خفته بسم نظام  
شاه باین مضمون نوشته در کلهوی خوابگاه بسته افکند که بکده بی جاد و در  
دیس مکه یعنی جودهری دختر خود را به پسر من منسوب ساخته و در ایام  
هفته در میان مجلس اقرار این معنی کرده است و حالا از مسورت  
ستوران ناقص عقل از راه درست و یانست اختلاف در زبده  
مار از نوکری بر طرف ساخته از ملک خود اخراج کرده بنا بر  
باید و امانت نیا مگر در اینجا رسیده باین گستاخی مبادرت کرده  
دیم رسید و دریم که انصاف نموده حق بحق و در رسد یعنی که غذای  
میده زاده با دختر جاد و در ای نشود و الا نه در قلم و دکن در همه مسجد با خوابگاه گشته

دلجمعی کردند بعد چندی در قصبه چاکونده آمده از شیستونایک نامی  
مهاجن که بسیار دولتمند بود و از سابق تعارف داشت همه احوال  
خود را بے کم و کاست در میان نهاده استدعائی امداد و اعانت کرد و  
لگنت قبول بر چشم نهاده بسیار را عزاز و احترام نمود و گفت که حق تقای  
راج کردنت فرماید بامن چه سودک خواهید کرد و جواب داد که فوط واری  
همه ملک از ان شما خواهد بود تا که راج است فوط واری از ان شما  
است همان وقت سند فوط واری نوشته دادند و قسم با هم بیان آمد  
مهاجن ندکوز و پورما و بارجه او خوب در خوب نبار کرده داد و هر دو  
بر عرابه سوار شده بیرون قصبه که کاروان اسبان آورده استقامت  
مید است آمدند هزار اسب نیز و دو خوش خرام خریدند و بارگیران  
را نگوشت زین و سلاح و زر و کبوتر و غیره پاکلی و دیره و خیمه همه سامان  
مربط شد از نیالکرک کن پل تن کرد که با جمعیت و دوازده هزار  
سوار طریق قزاقی اختیار کرده و یکی را فرستاده استدعائی توانم  
و مصلحت کردند بعد حصول قول نامه با هم ملاقات کرده همه احوال خود را  
بی کم و کاست در میان نهاده اظهار کرده جمعیت یک هزار سوار

ینیوچی برادر دیگر را که خواب بود بیدار ساخت به کیفیت را بمیان نهاد  
او از خیالات تصور کرده گفت که شمار او از غلبه خواب و احمقانه انگیزه  
شده است شما بخسید و من بیدار نشسته ام و ینیوچی بیدار نشد و ینیوچی  
نه خواب نهاد باز قدرت حق یعنی سری دیوی چو به لباس سفید بسته  
و نقشه ای کشیده و زیورائی بی پای پوشیده به خواب آمدند و گفتند که  
من بسیار خنوقت شدم و دین سورخ ماری است من و ران لباس  
می باشم تو نمشکار یعنی سجده کن و دین سورخ را کن و ران هفت  
خوان آهنی بپراز زهر هستند که بخراب مملکتی می آرزو من ترا بخشیدم و  
ان مار را خود خواهد گرفت تو سراخ دبی او نخواهی کرد و تراست  
هفت پشت راج بخشیدم از کس اندیشه و کس کس مکن بر آواز  
که در دل مرگوز خواهد شد با بنجام خود هر رسید ترا امان بخشیدم چون بیدار  
شد همه احوال بشارت خواب را به ینیوچی گفت و زمین را  
گفت و هفت خوان آهنی بپراز زهر بر آوردند و در شب همه زهر را بر  
محمول ساختند و بجانده بودند و در عقب خانه در مکانی که جای درخت  
نخچه بود و درخت بود و درخت بود همه کارهای زردعت را بر کرازان  
بعلی



قبایل و وابستگان از اینجا بروید و حالا یک ساعت درین شهر  
قیام جانیزند در پیدانها هم همان وقت قبایل و وابستگان خود را گرفته  
و در بول که از سابق بکمان استقامت بود درشت و از رئیس آنجا  
ملاقات کرده بخانه قدیم استقامت درزیده و در سه سال اوقات  
گذرانیدند و کارزار و عت و کشتکاری بدستور قدیم میکردند و اوقات  
را بهر چه بودند و در عبادت پرستی را نسخ و ناسبت بودند هر روز  
پرستش و استیوچی یعنی حق تعالی بنیت ساق میکردند بغیر از  
پرستش آب و طعام را نمیخوردند و از ایگاو شے و دوشنبه و پروش  
و غبیره که یوم روزه هندوانی است روزه میداشتند هرگز درین  
یوم با قهوه نمیشد روزی بطریق معهود در زیر رحمت پرستیده جوی که  
در اینجا تعبیه کرده بودند نشسته بودند و آنروز یوم ماکه سودی بپرغماسه بود  
که سری و پوی جوی یعنی قدرت حق از راه تفصیلات دست مبارک را  
بروشه لایزال و زیورهای بی پها آراسته در آن زیر رحمت از سوراخ  
نمودار شد ما بوی بیدار بود دست مبارک را و از زمره برونی  
و نیت احوالید روشنست دست مبارک مثال برق بنظر نمودار شد و

همراه میداشتند امروز گذشته دختر خود را همراه خود برد چون این همه ماجرا به  
ستوران رسید با جادو و روی گفتگو کردند که این خانمان آواره را که برای  
شکم بروری جلا وطن کرده به بازگیری در اینجا مانده است با مایان چه  
نسبت دارد و نسبت را با همسران و اقربا تواند کرد و شما این همه را ملحوظ  
نموده سخنی از زبان گفتید که آنها دعوی کرده مجلس نشینان را شاه  
نموده رفتند و شما هیچ جواب نداده و ازین نوحهها منع نموده اغراض  
کردید جادو و روی جواب داد که من با سر اسیری گفته بودم هیچ شکون  
موجب رسمیات قوم نموند اوه ام او که دقیقه رحف مائی نوحی آ  
میز گفته است من او را بر طرف میکنم این همه سخنها کی گفته رنگهارا  
تسلی داور و زو و بیم جادو و روی مایوچی و نیوچی را بدستور معهود برای  
طعام خوردن طلبیده و خواندنیهای طعام را فرستاده آنها جواب دادند  
که اینهمه طعام بوقت شادی خوب هم خورد و جادو و روی از طعام فرخت  
کرده بدو آنخانه آمد و مقصدی خود را طلبیده و حساب کرده هر دو را  
بر طرف سخت رفت گفت که شما را با من هیچ قرابت نیست من  
هیچ رسمیات قوم نمونده ام خواه مخواه کلوگیر میشوید خوب نیست شما

طوبی جشن بیرون ترتیب داده مجلس بسیار آسوده سرود و در قص آغاز  
پند و دو دختر خود را بر زبانهای خود نشانیده شاهی را بر زبانهای دیگر جاود  
و به طبقاتی و خوانهای عجیب و کلال بر کرده پیش هر دو گذاشته گفت که در  
میان خود با باندی کشید و خود از تماشاهای بازی آنها ملاحظه نمود و در عین  
الشرح خاطر در آن مجلس بر زبان آورد که این دختر بسیار حسین واقع  
شده است کار بر زبانان قصا و قدر بید قدرت خود را استه اند  
شاهی هم مجلس و مجال با دختر مناسب دارد حق تعالی راست  
ارد این سخن سراسر بر زبان آورد و مجلس نشینان هم برین  
سخن تعریف و توصیف کرده افرین گفتند مالوچی و بنیوچی هر دو برادر  
همان وقت در مجلس آمده اظهار کردند که از امروز جاود را کی با ما یا  
هم نسبت شده است و ما این را نوازش نموده یقین است سخن  
بر در ی خود بگویم همه مجلس نشینان بر این معنی شهادت بدهند که امروز  
این صبه به پسر من شوب شده این گفته در آن مجلس نشینان جاود را  
هیچ جواب نداد و اندیشه دو سوسه زباده شده از مجلس برخاسته  
از دیون خانه رفت و مجلس تا با انجام رسید شاهی را که هر روز

آباد آمدند جادو و رایی اندک و در خدمت نظام شاه نصب دار  
 بود و دوازده هزار سوار را جمعیت میداشت ماعوجی و غیره هر دو برابر  
 را بملقه بار کبری نوکر در شسته چون بسبب فربهی ناب سواری اسب  
 نداشتند ناب بر برود پی نگاهداشتند جادو و رایی از راه تحقیق طعام  
 همراه خود بخورانید و در ماه فی نفرین چون مقرر کرد و چندی دفعه الاوقات  
 کردند و قبایل را نیز همانجا طلبیده نگاهداشتند ماعوجی بهوشد و اسیر  
 تولد نمیشد زانش در امدت نکرده است مردان خدا رفتند باز نمود و گریه  
 گشت شرف لبیر تولد خواهد شد نانش بنام گرامی موسوم خواهد کرد  
 از برکت انفاس نمیکند و لبیر تولد شد نام در دیش شاه شرف  
 بود نام لبیران نیز بنام است نام در دیش صاحب نفس شاه جی  
 و شرف نامی نهادند شاه جی بسیار حسین بود جادو و رایی از شاه  
 دشمن بسیار خوشوقت میشد و اکثر اوقات بر دای بازی و مجلس خود  
 می طلبید جادو و رایی نوکر لبیر نداشت بعد از مدت دختری متولد  
 شد نامش جیمیاش بنام تندی به صاحب جمال واقع شد جوانی عمر  
 سه ساله به نیت خود رسید و دختر خوشی به یک سال در ایام هر که جادو

پروان جي پوڻند چون در زبان ٻڌي ٻيو معنيٰ دشمن وڌند پيڪان را  
مڃونيد ورسند دشمنان مثال پيڪان جي غلطي نابيران بقتش به پيڪان  
منه پيڪان نرونيڪ پيڪان در ضلع بابلش در موضع ديول کانو تعلقه مقرر ڪرده  
مقيم ڪند از چهار سربرتول ڪند اول مامو جي پيڪان دويم دنيو جي پيڪان  
از سرب اول مامو جي دو سربرتول ڪند ٽي راجه جي راجه دويم شرفا جي  
راجه موسوم ڪردن سربرتول ڪند چار سربرتول ڪند پنج سربرتول ڪند  
شش سربرتول ڪند احوال ستن بجائي خود مرقوم ڪند وڌند وڌند  
دو سربرتول ڪند ٽن سربرتول ڪند چار سربرتول ڪند پنج سربرتول ڪند  
دنيو جي پيش ڪن ڪن راجه بجا پور ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند  
ٻهادر به بقرريب بعضي امور ات به تخت ڪشيده قتل ڪند احوال اولاد  
ڪي جي بجائي خود ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند  
نقاشه زمينداري ديول کانو ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند  
ديول آند زرعيت ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند  
طبيعه مڪن ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند  
ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند  
ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند ڪند

به دردم سگه قرار گرفت با کینه سگه برادر خود و نائب قضا محبت برادر دنیا  
 در ده روزی به تقریب رخسار بیرون آورده بسمت دکن متصل دریای  
 نزد پیش راجه عالم موهن رفته استقامت گزید بقضای الهی راجه  
 عالم موهن مذکور فوت شد چون پسرش خورشید مال بود راجه  
 موصوف بحین حیات خود نظم و نسق عداوت خود را با جناب با کینه سگه  
 بود چنانچه راجه بعد از فوت شدن راجه نظم و نسق می نمود چون  
 خلف راجه جوان شد با کینه سگه ملک و حشمت را به پسر راجه  
 موصوف تفویض کرده بسمت دکن رفت چون دیش از حکومت  
 رانده دستکذات و نیوی سیر شده بود خواست که گوشه قناعت  
 نرزد و یکجا بنشیند و برای گذران معاش که ناگزیر است گفتار سه  
 اخبار کرد و نامش که با کینه سگه مشهور بود به پنهان که پسند نافرودند  
 باعث لقب پسر شد و آنکه در وقتی که در ملک راجه عالم موهن حکومت  
 میکرد همه که گشتان و متردان را تنبیه و نادیب کرده تیراه راست ا  
 طاعت را بهری کرده بود اکثر گشتان ماله در تنبیه تنبیه رسیده  
 ملک از خوار و خاشاک فتنه باب سخته همه فتنه ان نذر

بسم الله الرحمن الرحيم

هزاران شکر خدای بیچون را که یک نقطه کن این همه چهارده طبقه  
سما و غیره را با هزاران هزار عالم گوناگون اختراع نموده در میدان  
تثالیث کیمیت تنبذ فرام و هم عقل به لنگی و کوه قد می متعرف قادری  
که قدرت ابدی تنگدستان را بمرتبه اعلی میرساند و اموری که در پرتو  
غیب متواری است لقدیرت قادر علی الاطلاق بوقت معین فرمان  
معبود بجامد شبه و جلوه گرمی نمودن بدین مقال تفضل احوال عروج  
و خروج راجه های و سرداران دکن است شکرش آنکه راجه رانا بهیم  
از آلوس سیسوده به کار فرمائی خط او دی بوبر که به بنیامی در عایا بپرد  
سردار روزگار بود بهیمت و شجاعت و دلییری و دلاوری سردار  
و همه کار فرمایان و سرداران هند بمناجعت او سه نیاز فرود آورده  
زنگه مائی بسیار داشت بمحمد آن زنی حسین و برخور و مزاج شناس  
بود راجه بهیم دور بسیار دست میداشت از لطیفش و دلبر توکده  
یکی را با اسم را هم سنگه و دویم را با کله سنگه موسوم کردند چون هر دو  
بلوغت رسیدند راجه بهیم دو رعیت حیات سپرده راج او دی بوبر





گرمیده مضطربانه رخت نکبت و ادبار بدکن برود و از زرها ملت  
باز خواست نکرد و الا چه امکان که بدون مواخذه و باز پرس با نیامالت  
اضطرار بدکن می رختند و از بشتیخ الدوله بابصاحبان انگلستان فیض  
آباد و معاودت نمودند احمد خان بخشه هفتاد و هزار روپیه و دیوان کاغذی  
شصت هزار روپیه به بکوندرا نه داده و خود مارا از قرب خویشان خلا  
ص آوردنیده پیش سرداران کیتهر رسیدند که وقت رخصت یک  
برنجیر فیل در یک منزل با یکی به احمد خان بخشه تو وضع نمود و فاخته کور بکنر  
خود رسیده و از حافظ حافظ صاحب ملاقات نموده و از انجا شکر گزیده  
ملا و مت نواب شتیخ الدوله حصول کرده و هم به پیمان قسم دین  
و ایمان بپیمان آورده و از حضور نواب به طور در خص شسته بمنزل  
موضع کرده معموده برگشت اهدات ملحق شکر سرداران اوس خود گرمیده

وزرشت خوانند با صبا انگر نیز براراده خاوندت و نظا هرت از فیض آباد  
اینها رنوده بمنازل طولانی و لوح تو اتر را نکات رسید شریک رفیق  
حافظ صاحب شده مستعد جبدی و سرشکنی مقایر به دولت گردید  
نبک صاحبان ندر به کفاین عبور کرده انروی دریای گنگ رفتند  
رمحاف طلب نمودند از ناسر دران دکن اهدی را تاب طاقت  
مقابل صاحبان انگر نیز نگردید و کس دو چار نشد تمام روز صاحبان و ایشان  
انروی دریای گنگ نظر خجاست بوده هنگام شام سعادت کرده داخل  
خیمه های خورشند ناسر دران جنوب جرات و جبارت صاحبان  
انگر نیز بلا خط نموده پوشش و محاسن خود را در باخت بلامواخذة ز رعایت  
روی ادبار بدکن بروند و دیگر تاب نبات قدیمی در غوغا یافتند دوم  
میلگویند که اضطراب سرور ان در روانگی دکن از این واسطه بود  
رگنشته را و اجتماع افواج نموده دعا کفر خرامم آورده در یونان مداخلت  
کرده نراین را و نیزه خود را که مسندارائی حکومت بود بجان گشته  
علم سروری از خفته تمایه اقطاع دکن که ملک وسیع و خراین به  
شمار دارد قاضی و مصرف گشته بود از این غنی و کوبید بندت بجو که  
ادبه

به قتل رسید و طعم مصام خون دشمنان بخفت و بگذشت بصلاح وقت کهن  
سلان و جهان دیدگان جبریده از تکه ملاقات نمود هزاران هزار افتادگان  
و سلمان را حیات دوباره بخشید و گوهر تمامی اموال و اسباب و تنگنا  
و غیره کارخانجات و در آب که بخت چهارزنجیر نیل و اسبان خامه که  
پتمای آن در تمامی کپتر متونید تصرف نموده و به بخشه ستمو را پیروی دریا  
لنگ با نبوه نمود و فرستاد و از اسبان و غیره اسباب و سامان سپاس  
بوجهی من الوجوه فراهم و موهذ شدند و از انجا شبنم زده سبیل را نهارت  
و ناز ابر کفان بر او آباد درخت او بار برود و آن بلده نیکو سود و نهارت  
نمود و اموال فراوان از آن بلاد بدست آورده و یوان کاهل و دودنیان  
را دستگیر کرده شب در آنجا بسر برده و از انجا مراجعت نموده و بکلیات  
قصه امار حاف عبور کرده و رفت صاحبان کهنه را که برای مقابله و حفاظت  
بلاد و معا بر باب رفته بودند خبری و اطلاع نداشتند و اگر چه رسد  
حافظ صاحب بیاد و خیالات و در روز و از او نامهربان و در آن  
محبوب و موهذ و چهل لک روپیه دریافت و متواتر نواب شجاع الدوله  
بها و اطلاع نمود و دستمزد و همت خواست نواب مذکور بموجب قرار داد

را محصور معلی گذاشته خود را به در آوده بر فاشی و مواخذه از در انخلافت  
 شاه بهمان آباد کوچ نموده بر ساحل دریائی گنگ واقع را کلهات میره  
 نموده از حافظ صاحب بهادر مواخذه چهل لک روپیه که عسک ان نواز  
 شجاع الدوله نویسنده گرفته بود و در پیش نموده معتمدان و پندتان به بریلی  
 نزد حافظ صاحب بهادر فرستاده تقاضای زر معبوه نمودند و در حقیقت  
 تبارش معا بر پایاب گشتند حافظ صاحب بهادر و نواب محمد یار خان و  
 فتح خان خان مان و احمد خان بخش و محب الدخان از اراکین خود را کوچ  
 نموده محاذی را کلهات بفاصله چهار پنج کمره از دریائی گنگ قف  
 کرده مستعد جواریدهی در سر کشینی مخالفان دین و دولت گشته و احمد  
 خان بخش را که محال اهرات بملاقه او بود همیشه تعین کردند که فقط  
 معا بر پایاب مضطربان بر دزد و تگمبولگرند بریه زمینداران واقعه طلب در  
 همنوعی نور بختان هنگامه آردی از کلهات پایاب عابر گردیده احمد خان بخش  
 را که غافل از انقلاب روزگار بر سر راه بود حاصره نمود بخش مذکور بمقتدر و رغو  
 داری و احتیاط لشکر نمود و آخرش طالب و طاقت و محسده بر دی مقابل  
 در فرزند بدیه اگر اندکی جرات و جرات می نمود با تمامی لشکر خشم و قهق

جانب بان و گونه و نیرو و تفکک از جانبین شروع شد و در آن آیام ما و هو  
سند به حکمت علی از انبوه خود بطا هر از روه و خفه کردیده براه خلیفه از راده دکن  
پیش گرفته بود اخرا لا مگر و بسبب بندت بنا بر عفو تقصیرات محمد ضابطه خان از  
پیشگاه خلافت و جهانپانی گذارنش سخت حضرت بدولت و اقبال آثمکار  
خوب بیان بدرجه اعالییت مقرون فرموده برای حصارش را به حکم قدس  
زینت ایراد یافت و عفو تقصیرات خود سرداران بقاعده هندوستان  
برود و دست من را به از و مال بسته بپایه سر بر خلافت مصیر رسانیده  
جبین اردوت و نیاز را از خاکستان ملایک اسخیاں نورانی  
لمروانید حضرت به مقتضای تفصیلات خسروانه عفو جرایم نموده بوطائی خلعت  
فاخره و حکومت والا و رجت مبرخنی عز امتیاز بخشیدند و قدر منزلت خان  
مستور از امری عظام فراتر گذاشتند و شاه و دراز را  
و بپایه پادشاهی رسانیدند و بپایه پادشاهی رسانیدند  
نور محمد ضابطه خان را بمقصود والا کمر سه نشین نموده خدمت مبرخنی  
و محال است بهار و بورد غیره بدستورستی بحال گردانیده نوربند نور

درشت رخصت نموده چنانچه سیدیه بموجب درخام نوب مذکور متعلقان محمد ضابطه  
خان و لکھو خان و طو خان که همه متعلقان در قید بودند از او را حله و باز برادر داده  
رخصت نموده بخریت جان در بریلی نزد محمد ضابطه خان رسیده احسان  
نمای که سیدیه بر متعلقان و بپسرانی نجیب الدوله مرحوم نموده است شرح و تفصیل  
آن از انداز به بیان بیرو افزون است محمد ضابطه خان بعد رسیدن متعلقان  
بموجب طلب تگویی هوکمر که از علین حیات نجیب الدوله مرحوم دوستی  
و ارتباط داشت از بریلی کوچ نموده نزدیکی در انداخته است همچنان آباد  
نامحق انبوه جنوبیان گردید بعد آن تگویی و بی بی بنت و محمد ضابطه خان در  
ساحت و مملکت کهنه سیم نموده از نواب ذوالفقار الدوله محمد نجف خان  
بها و مواخذه و نزاع در پیش کرد و نواب مذکور با جماعت مسدوده موجوده  
و سمر و موسی بدک و غیره از خارج بادت سپه از در انداخته است همچنان  
آباد و برآید متحد و حوایدی و مقابل گردید مصاف و کارزار بسته کرد  
نظامه قتال و جدال از طرفین کرم گشت و بار در ملک الموت رونق افروز  
در روج یافت نواب مذکور بدو مقهوران کران و دیده ناب و طاقت مصاف  
بد و خود نمابفته پسندیده و مملکت معاودت کرده مورخان قایم بخت  
جلال

مرد آ باد برده بود بر خط قریب ایام شرفان از ادب لطیفان آله  
در جلد بدین نامه پیغام صلوات عطف نمایان بکیران فریخت نمود  
توجه و در انظار است جهان آباد شده اند و از غرض است سعادت  
بر وقت در نظر انداخته و حفظ تمام چهار رهنورد و شاه و آباد و در نوب  
شجاع آله و در دیانت اخبار نهج است و ایت بادشاهی مژده بود  
ایوبی و در انظار است جهان آباد و به پیش آید و در جهت نموده و حفظ  
محابب پیاد و در غروب و اندرینان مژده غرض بر دیده به یللی است

نواب محمد رضا خان از سر مشاوری پیش نواب شجاع آله و در وقت نایب  
است و در مشاقتان و در سید پیر و غیره سید و در کن قید و در سعادتش  
نوبت و در ایام از انظار است نواب و در نوبت و در نوبت و در نوبت  
و در مشهور ملی و پیش سید و در کن چغت و در نوبت و در نوبت و در نوبت  
و در و در مشاقتان و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت  
نخان و در سید و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت

جوان و اطفال و صغیر و کبر و کلان بملت اسپهان ارتحال نمودند  
بشجاع الدوله به استماع آمدند حضرت پادشاه جمجاه و سرکار  
من عبور از دریائی گشت مقرب حفاظت ملک متعلقه خود از فیض  
آباد معده صاحبان انگلر نزوح کرده بطرف شاه آباد که رسیده  
خیمه خود و بار پر صاحب ردخانه حافظ الملک فرستاده و خواجه حافظ  
صاحب بیاور بصحابت صاحب بنو نور رسیده از خواب صاحبان  
انگلر نزولات خود خواب بوقوف حافظ صاحب را بخرافه حکایت  
جرب و شیرین فریب داده تمک چهل یک روپیہ بابت معا  
ملت خون بیان را از خواب بشجاع الدوله چکار و چه واسطه  
پوشش و حودس حافظ الملک بیاور بسبب کبر سن با از نزدیکی ایام  
اجل بر جانمانده بود که بموجب خود را بدون مشوره و مصلحت سرورانی  
قوم پیش خواب و صاحبان انگلر نزوح چهل یک روپیہ بابت معا  
متیہ و مزین کرد و انید و الا چه امکان که همچو حافظ صاحب بیاور رسد  
چون شریعت اخلال و وقت فریب خورده خود را در دام بلا گرفتار  
رختخت پادشاه جمجاه با سرورانی و کن ناست بیه در خواب  
اد آباد



دختر این و در تاین و احوال بر انتقال و تمامی چشم و باده و جمیع کار خانهاست  
امارت تصرف نموده از قلعه بر آورده بودند و در لشکر خود خیمه علییده  
برای سکونت متعلقان را ایستاده گردانیده روزی نه برای توت  
محبوبان مقرر ساخت

سر داران کیندر یعنی نواب  
در الا جناب خداوند نعمت و نواب محمد یار خان و حافظ رحمت خان و  
حبیب الله خان و فتح الله خان و عظیم الله خان و محمد سر دار خان بخشه و فتح  
خان خان و محمد السنا رخا و نمبره سر داران در شان به استماع  
نمبره عبور حضرت پادشاه حجه و او از رگه و رشتن رجایه دکنی باین  
روی آب نیک ملافت و مقابل در خود نیافته همه عیال و اطفال  
خود با حرکت و کوچ کرده براه بریلی و پیلی بیت و ناگفته در جنگل گنگا پور  
رسیده و سرور و مور جان فایم دستگیر نمودند و مدت چهار ماه کاملی در سنگد  
گردانیده و همه ضابطه خان جدیدی در سنگد مانده و باینر فخاصی متعلقا خود که در قید  
سیدیه بودند نزد نواب شجاع الدوله رفته و در آنجا توقف و زریده در  
سنگد و بسطه مخالفت آب و هوا و بالیغی و گرسنگی افشا و هزاران مرد زن

انحراف ورزیده در سکر نال سکر بسته مسند حجاب و پیکار کرده به  
 طرفه پدر خود در پیش گرفت لیکن حفظ و حراست معاشر با بایست ضبط  
 سفائین این روی آب گنگ نتوانست خدای افواج سعادت خان  
 و محمد صادق خان و غنچه برای حفاظت پیس گهاٹ که با بایست و غنچه  
 نمود سپید از معاشر پیس گهاٹ عبور کرده سعادت خان و غنچه آفریدی  
 که سواره بودند روانه و در جنگیده در جهش سعادت رسیدند مرثیه نامیدند  
 و معاشر فانی باخته عبور نمودند از دشمنان انهمی در دست قتل و ثبات  
 خدی در استحکام محمد ضابط خان لغزشتی بدید آمد به جنگ و نبرد و حریف  
 سکر سکر نال را گدازشته تمامی اعمال و انقال و حشم و جاه و آثار  
 را بر باد داده برادر آباد و در دهمیه راه کوپنستان پیش گرفت  
 و فرزین و دفا بن که اندوخته سیاه نجیب الدوله بود و عیال و اطفال  
 و ناموس را در پیبر گداه که اعداوت کرده مرحوم بودند گدازشته بلکه حواله  
 مخالفان دین و دولت نموده حفظ جان خود و غنیمت دانست و اصلا  
 غم و اندک زن و فرزند و مادر و برادران بجا طرنگ زشت ناسد در آن  
 مرثیه نامی پیبر گداه را محاصره نموده و محصوران را تنگ داشت خسته بناموس



هیچ کس ندیده کار نگردیده و احدی تن نداده و الا جمعیت در بهائی کمتر بود  
 و ایشان بسیار وعلاوه و در بهائی بر شیخ محمد کبر که در قلعه اُناده بود حاضر  
 نموده تا ضمیمه حیات تنگ سخت شیخ مردانه و در قیمت ذخیره ۱  
 خناس که در قلعه فرایم آورده بود و از مرثیه نقد گرفته بود اسباب مان  
 خود و تمامی مردم را به تخیریت جان و مال ازین قلعه مذکور بر آورده و نزد  
 حافظ الملک صاحب رسیده احوال کثرت انبوه جنوبیان مفصل ظاهر  
 نمود که همه برای و سوار در سنگال معلوم منسوب و با الفزور از چکله اُنادا  
 و غیره محلات انروئی و زیائی گنگ دست بردار باید بنده حافظ  
 صاحب از جناب خداوند نعمت و نواب محمد باقر خان صلاح و منوره  
 نموده در چکله گفته که مخالفان دین و دولت باین کثرت و علاه مان  
 باین بیداری و نا فرمان بر داری و در منبورت همه برای خراب  
 معلوم لهذا از محلات چکله اُنادا و غیره دست بردار شدیم در آن  
 در آن هنگام که نجیب الدوله از دست علیل بود با الفزور است با انبوه جنوب  
 توقف در پشت کاظم ملک مقدس بود و استسپا حواری محمد ضابطه خان  
 و کلو خان و ملو خان گزانت ضابطه خان هر ملک و مال و خزان و لشکر بر

منصرف گردیده و هر دو برادر را از در نه پدر محروم خست خود بباله جاب  
خداوند نجات و نودب محمد یار غمان و حافظ رحمت خان و نصر الله خان  
از بقل در یابی گزین و ملا محمد سرور خان و فتح خان خانان  
از اوسهت معاودت نموده اماکن خود را شریف آوردند

و در این زمان که در این شهر بود  
از این شهر که در این زمان بود

مادامی که سید به دربار سرور این دکن تقرب استقبال حضرت شاه عالم  
بادشاه بباله آباد رسیده و مراسم قدوایت و عبودیت بنقدیم رسیده  
بادشاه را متوجه دارالخلافه گشتن بهجهان آباد گردانیده و انتظام امور  
و مهمات حضور محلی را از مه خود خست و تکفل و متعبد جمیع مهمات  
مالی و ملکی گردید حضرت بدولت و اقبال بمقتضای تفضلات خسروانه  
از دهنه شرفی و بار بجلدوی اینجند منت سرور این جنوب عنایت  
فرمودند و خود بدولت با سعادت و در دارالخلافه گشتن بهجهان  
آباد به بخت کافران جلوس نموده با عانت سرور این دکن بنا به برایت  
محمد ضابطه خان نهضت فرمودند خان مسطور از جاده عفت و اطاعت



و محمد عاقل خان فرستاده احمد خان نیکش و در مقام سپهسالار رسیده ظاهر  
ساختند که مرثیه ماباروده ناصواب و انتزاع ملک می آیند و خیال بزرگانی  
و ضلالت سرداران در انقبوس است متفق گردیده به صلاح همه یکدیگر باید جنگید  
توقف جانبر نباید و است که عرصه مختصر است حافظ صاحب پناه و را بر  
نجات نواب خدا و زینت اظهار نمود از آنجا که خواب خداوند نعمت  
را بفرخوشد و ی حافظ صاحب از مرثیه مملکت اندوخت و ربائی ملک  
ایچ سر و کاری و مطلبی نبود حافظ صاحب پناه و در عین بندت  
باران و موسم بزرگالی از سپهسالار کوچ نموده برب دریائی گشت  
حمادی فتح گنده دیره نمودند و ندی خان از سپهسالار به بیوی و منجنیق دراز  
با نوله رفتند و رب شش ماه بر کلمات و دیره بود و نهانه مائی مرثیه  
در ملک احمد خان نیکش و حافظ رحمت خان فاجم شدند و روزی  
حافظ صاحب پناه و عبدالستار خان و سید احمد شاه و مولوی غلام  
جیلانی خان و شاه اشرف خان و غیره غامی سرداران را از افواج  
خود انتخاب نموده بر نهانه مرثیه که در جلال آباد بود و الیغور و اندک سگیزه  
لشکرهای شایسته بجایه محافظان نماینده از رسله داران مذکور

خواهند نموده از دماکن خود کوچ نموده بمحالات میان دو آب زرناسر و در آن  
 ملاقات کرده همده انبوه جماعه ضاله گردید و در ناخت و ناروح علاقه یافت  
 دست در دزدی یا نمودن از آنجا که اجل نجیب الدوله نزدیک رسیده بود  
 از سر در آن کینه را و احمد خان تنگش زمنت خوانده جانب داری سر در آن  
 دکن در پیش نمودن و آب بالا حجاب خداوند تخت و حافظ رحمت خانی  
 بهادر و دودنیان بهادر و نودب محمد بار خانی و محمد سر در خانی بخش  
 و فتح خان خاں ملان تقرب ملاقات سندیه که جویده بود باطله غسل  
 در پای گنگ مراد از دماکن خود کوچ نموده بکهاٹ سبوان دارد  
 گردیده خبر روز با انتظار ملاقات نامبرده توقف نمودند هرگاه که معلوم  
 شد که آمد سندیه حرف صورت است اصلی ندارد و نندی خانی بهادر  
 در جبهه دشوره با و زینب گفت که من ناب طاقت مفاو و مجاوره سر در آن  
 دکن ندارم اگر شکوه آباد بطوح و در محبت خود بدیند ممنون احسانم و الا  
 از شکوه آباد دست بردارندیم و انجرف گفته از سبوان به سوی  
 سعادت نمود و حافظ صاحب گفت که ناز حیات رقی با قیمت از محلات  
 جیکه انا و دغیره دست بردار نخواهم شد و در وقت پایاب خانی



و برهم نمود بهار را و در انچه نيز رشوت داده و بظاہر ارشاد بدري و پيري  
نيز بان او رفته صحیح باشد و فزاين در سباسب بجل امارت از در ان خدمت  
برآمده بهار ان بجز و نمبره محالات متعلقه خود رفت و از حمايت و اعانت  
را و نذر کورسي عمارت الملك پيش رفت بکين ذاب بر قوم بدستور  
سابق بر احکام سلطنت مستطرت و احمد خان بکين ان حضور را  
لا خدمت مير بخش از تغير نميب الدوله مقرر سخت و مدتي بعثت و خدمت  
نيز زاننده زمانه را بر مراد خویش و حرکات افکار و احزاب اتمالی خود  
یافته هر دم بر خطه شکر و سباسب بکين انبر و شمال مودي مسخت  
انبار را در انچه بکين انبر و شمال مودي مسخت و انچه بکين انبر و شمال مودي مسخت  
بکين انبر و شمال مودي مسخت و انچه بکين انبر و شمال مودي مسخت  
سیدیه و تگوبه کور را داده هندوستان نمودند از راجه کوته و بوندي و  
را تهور و کجوبه اخاذي نمودند از راجه نول سنگه جات مواخذه در  
پيش نمود جبا بجه جات بند کور از قلع جات متعلقه خود بپرون آمده و در  
مضاف کرد کار زار مردانه پيش اور و بکين انبر و شمال مودي مسخت  
و در غده انکه ناسه در ان و کن باز خواست و مواخذه جاک بهار و امن

زرد - ماوالہ - در اولیاد و فرج نجیب الدولہ ہمارے محبت و رایت  
 محض رایت حضرت شہنشاہی سرداران کینہہ باکس و اوطان خود ماسما  
 و دت کردید نجیب الدولہ بچہ و مرغی بجز بحضور حضرت عالم گیر بادشاہ بقیم  
 منات سلطنت ہر وقت و متعلقانہ بادشاہ گشت در انوقت نجیب الدولہ  
 با متعلقان نواب محاد الملک کرد و جوہلی دار الخلافت شہنشاہان باد  
 بودند سخت بدسکوئی نمود و باعث فرج نجیب الدولہ نواب مذکور بود  
 یشانی چنین حرکات نامعقول بمیان اور و نواب محاد الملک کہ نرسد  
 - مدت وقت و از شہاز وقت و فرصت و قابو بود معاودت  
 - - - - - شہنشاہ بولایت و سرداران کینہہ باکس غنیمت داشت  
 - - - - - شہنشاہ در ان خوب را طلبیدہ و احمد خان بکسر  
 - - - - - شہنشاہ بکسر نمودہ و سپاہ و لشکر بجہ بابان  
 - - - - - شہنشاہ در ان خلافت شہنشاہان  
 - - - - - شہنشاہ در ان خوب سخت در  
 - - - - - شہنشاہ در ان خوب سخت در  
 - - - - - شہنشاہ در ان خوب سخت در  
 - - - - - شہنشاہ در ان خوب سخت در

شد پسند امضی بگردیده جاندار دیم طرفه اینکه هنوز محاربه و مجادله رو بکار بود  
و هر روز جنگ قراوه می شدی بجا کفان بایه سر بر خلافت مصیر خبر رسید  
که گویند پیاده کرد در همه خزانه و دجاس بسیار بشکر محمد و لان میرو و از  
پیشگاه قهرمان جابه و جلال به جامی عطای خان حکم جهان مطاع عزت فاطما  
بافت که شیک زده گویند نگین پیونذ را بخزائی حرکات اورساند و ناوب  
بود قی غایده حاجی ندکور بموجب حکم فضا نسیم زار و دوی معلی دودیده  
قریب پنجاه کرده مسافت طی کرده انبوه گویند که چون بخت نامساز  
کار و طام و از کون خود در خواب بخت بود رسیده سزنا پاک را در  
تراشیده و ووش آن او بار شدت را از گران بار سرک بخت فته  
از انجا معاودت نموده بظفر معلی گذارند ظهور را بمعنی با بخت حیرت  
نظار گریان گردید و احدی را در او دوی ظفر فرین خبری و اطلاع نداشت  
حاجی ندکور از حضور و الامور و تحسین و اخیرین گردید و جینه کوه گلگی کتاب  
و عطاشه جهانیان سلیمان سامان معد حصول چهرن فتح نمایان که از مهر  
و احاطه احصا بیرون و اخرون بود سجدات شکر و سپاس بخت بخت  
عزاسمه تقدیم رسانیده احوال افتد و از انجا

بابی در نه و چکره را چه حساب مستورات اردوی معلی و سادات  
عفت و عصمت که باده نشین و عورت انبوه بجایه خاله اسب پاره بودند  
در روزی چهل گروه مسافت طی نموده یخبندان مردمان و فیلان  
در سبیل و شتران و گاو دان در معرکه کشته و خسته افتاده بودند که سبام  
و بهایم و طیبور گوشت خواران خورج تاس بهائی در از از تلافی معاش  
فارع کشته خوشن زلیت نمودند معلوم شد که انبوه مقهوران که خلبک  
اوم و دو داب و بیخیات بود که با رفتن مردم لشکری غارت گردید  
سنگر خند و لا زخمت بودند میگفتند که کوئی غله داد و قه از دیگر سبب  
در حال و اقبال خیمه با و بازار را دو کا کین آماده و پر بودند و مردم مجروح جان  
مقهوران که رمقی از جان داشتی و در حالت سکرانیت و نزاع در  
آمنه که که افتاده است و بای بزرگین میزدند در حین رفاقت میگفتند که  
اضطراب و سراسیمگی رئیسان مایان بواسطه عدم بهر سه قوت  
و از ذوق بود و الا خجسته دیگر میخندیم و از خزانه و غیره سبب مطلق  
احتیاج نداشتیم اسبابم بیکم از عدم میزدند و گاه نا کاره و ضایع شده  
لانی سواری و ترکان را غانده بودند با مردم سواریم از پیادگان هیچ نمیتوان

شدند

یعنی قنونات ولایت و چهار سرداران نامداران هندوستان  
احدی را بزرگوار پیش و در جانی معده که جانگاہ که باز در ملک الموت گرم  
بود و در صراحت روزگار که گرفتار نوزیدہ کلیم و جزم و حفظ و حیانت  
از بد و ذوالجبریل محفوظ و محروس ماندند و غنائیم بسیار از نقد و حبس  
از قسم ناطق و صامت مال و اموال و احوال و احوال کم و زیاد است  
غازیان عکس منصوصه افتاد و هر یک از احوال الناس از فقر و مسکن  
از رز و نیاز و حرص و هوا که لازمہ شبری است دارند و مفروضند  
و قطع نظر از سرداران و سرداران و جماعه داران احدی نمانده بود  
که خدین میدان و رسبان و دستران غنیمت نباوروه بود و از فراط  
غنیمت کسی پیادگان لشکر منصور سواران و سواران جماعه داران  
را که داران و ربا داران بمرتبہ امارت رسیدند احوال اسیران  
از زن و بچه و چه نوبه که اکنون سر مو بر اندام رست میشود و روزی  
درانی طفلک صغیر پیش بنده آورده بود بقیبت سهل یعنی مفت  
میداد از نرس و نرس و نرس آنکه پرورش بچگان از کمال و دشوار است و  
ملاوه و رعایت که فیروز سواران بجزایب و بار بردار بجزایب و دیگر بنود

جماعه مقهوران لواء اسرار و دوا و غیره ناسروران غروب کلمه و خرم  
 طعم مصام خون دشمن شدند و براهیم خان کاروی که زخمی به بنجه پیران  
 و غادر دست گرفتار آمده بود بموجب حکم خواب کیوان باب حضرت  
 . خلیفه انہی بپاس رسید مگر بہار تہ کار کہ مرد تجربہ کار بود از موکہ جان  
 سلامت برد و جنبہ بی نفیو فی و در دہاہ بازی کرد و پیش از روی  
 معلی سہ برودہ صاف بدکن رخت او بار کشید نسیم فتح و فہرزی  
 از مہب افضال انہی و میان برکات حضرت رسالت بنا ہی صلوات  
 علیہ وسلم بر برجم لوائی ظفر انتمائی حضرت شہنشاہ و زید یعنی اولیائے  
 دولت قاہرہ مظفر و منصور و معاندان و مخالفان دین و دولت یک قلم  
 محذوم و مقهور گردید بموجب اشارت بہارت حضرت قدر  
 قدرت جشد شوکت فریدون حشمت نقارہ شہ دیانہ نوشتند  
 و قرنائی نصرت و مہمت و میدند طرفہ انکہ از ناسروران مقهوران  
 بجز لواء اسرار و کہ جوان و جیدہ حسین و خرد و سال و در حسن و جمال نانی  
 و مثال نہ داشت تشہیدی را نیافت شکر از بند متعال کہ از سروران  
 عایشان جنود و سلام چہ از علاؤمان رکاب فہرزی انشاب

مرد خوں خود را جدا جدا بنابر وسیع گردیده به بتک گاه رسیدند و چهل تن  
مردانه بر روی کار آمد دست بر روی عجب که باعث حیرت نظاره گیار  
بود نظیر رسید و نوبت از تبر و تفنگ و بان و گوه و در گذشت کار بشنید  
و خنجر و جبهه هر رسید اخلاص مریدان و دلاوران فریض دست و گریبان شدند  
و کشتی های مردانه نمودند هر گاه که مقهوران حب رست نموده پیش پای  
از تصادم اسپان غازبان اسدام سر جنگی نشسته خورده منفرم نمید  
و طاقت نبات قدیمی و استقلال نیافتی لیکن حرارت حب رست  
که در حقیقت خراب است آنها بود و کار نامه رستم در سفت دیار را تبار گئی  
یا دسبادی چندان ترکت از مردانه نمودند که انداز به بیان بیرون و افرون است  
از زنگاه اقبال استقبال و محبت و دولت حرانفار و حشمت و اجلال  
بر انظار به اوران حکم نصرت نشان بود سعی معاندان نکوسید محبت  
از مکر و کوس وادی و پیش رفت نشدی بعد زود و خور و بسیار که از  
گشته های وخته با توده توده و انبار انبار نمود در شده جوئیهای خون  
هر طرف روان و جاری گشته بود از دست بهادران کیتر یعنی جناب  
خداوند نعمت و نجیب الدوله و حافظ رحمت خان و دوندی خان و غیره

معانده ان اطلاع دهنده که ثقب خبر در درویش شمار باشند هنگام صبح که  
صبح دولت و اقبال و دولتخواهان اسلام و شام او بار تقاضا بکنند و  
انار بود کرده ما از انجوه زیاده از مورخ که پایان و نهایت ندارد و در سنگر  
مقتور ان برآمده اگر چشم و جاه و شوکت و شان احدی از باس و ارادت  
آن گزیده اجل نبرده بیان نماید در دفتر گنجایش ندارد و بیاد و بواسر او  
و بهار او و جنگ و امان و دشمنی بیاد و ابراهیم خان و غمزه که هر یکی شد و امان  
و غمزه و شان بود و با نجات و پندار به پایان و شوکت و شان فردان  
عمر اکب اهل مسواری شده بمرکب گاه یعنی بموکه رسیدند و مبارز طلب نمودند  
از نظیر حضرت شایسته جمعه ماه که کعبه دولت و اقبال و شایسته  
همایون بخت شجور شاه با شست و اجداد و وزیران و مستور المعظم شاه  
و پنهان در سر و در با و خارجیان خان و حاجی کریم در او خان و عطاشی خان  
و بر خور و ارخان و شاه سپه خان و غمزه الوست و دشمنان و دولت  
بجز انفا و نواب و الا جناب خداوند نعمت و نجیب الدوله و محافظ حضرت  
دو و دیندار و غایت خان و غمزه استار خان و سید معصوم و شیخ محمد  
و علامه محمد حسن و غمزه کسر در ان بر انفا و نواب شجاع الدوله و احد خان



احوال گمشده سندانها و غیره سرور در دکن مقهوران محصوران از تیره  
بختی و سیطاعی خود را از امتداد محاصره دانند و در سده و افوقه از کمر سنگی  
و فاقه کنشی بسته آمده در سنگرهای مائی و فوغمائی ملبد خسته بلوائی  
معام نمودند قریب بود که مردم حوام از کمر سنگی و بی ادوقی از دمام نموده  
سنگر را شکسته بیرون برآیند و آواره دشت او بار و ناکامی شوند  
و سنگ تفارقه و حوادث در جمعیت ناسروران دکن افتد تا در آن  
نهایت نماند احوال لشکر و انبوه خود را گریزون ملاحظه نموده و نقش مراد  
بالعکس و مینو در صورت کردند که بچینک و شکست بیرون مایان نبات  
الشعش میشود و اخروش را ای همه ما برین راجع گشت که فردا از سنگر بر  
آمده مگر که آرائی باید شد و تماشائی قدرت انبوهی چشم عبرت بین  
باید دید که از پرده غیب چه ظهور می آید و حق کدام جانب است چرا  
سپس معتبر این اخبار را در وجه عب مع اقبال مجامع رسانیدند که  
در گروه بی شکوه مقهور و چنین قرار یافته است که فردا روز خشر و دیم  
جرائی است احکام قضا نظام بجایوشان و لشکریان زمین نفاذ یافت  
که سربازان دلالت دهند و سنان و پره بد پره خیمه از راه ناصواب

رسیده با نظام بهام ماے و ملکی بر دست خبر گیری افواج است سواران  
یعنی حافظه رحمت خان و دودنی خان و غیره که در اردوی معلی گذارند  
آمده بودند نموده و از طرف امورات خانگی یعنی کیتبه مطهری شده مستند  
زدانگی اردوی نظیر طراز بودند که اخبار مقابل کفار بخار با لشکر در اسلام  
که اندر اجداد کبر پنجواند سواران فرزند کردید و ارکان دولت از امان خود  
لحج نمودند و از بسکه خان لباد خه جسمی در ساحت حسن بود <sup>قرب</sup>  
فرمود و جناب خداوند نعمت مثال رستم که مفت خوان ملی نموده  
بودن بگزیده و قطع یافت کرده که بهمت هر چه تمامتر داخل اردوی  
جهان نور دکن شده چنان نیاز و پیشانی در اردو در انجا استانی  
ملائیک استانی نور دکنی سخته نذر لافیه و نیازن شسته منظر مبارک  
و معلی گذارند و در پیشگاه خلافت و جهان باغی نور و تفضلات  
و مشمول نورانیت خسروان کشت و خور و عزت و انجاس  
از انشای و الاقران و در گذشت هر روز میبایست ناز و نملطفاست  
بی انداز و سرفراز سندی و محسود انبائی روزگار کشتی

گوشمال لایقه می یافتی که دیگر با کتاب طاقت با بیرون نهادن از سنگ  
در خود ندیده از راه از منبوه چنانچه فاصله اشقیاء از طرف اوج و دواب  
از موافقت دانند و چاره بجان رسیده نوبت فاقه بر فاقه گذشت و  
چاره تلف شدن گرفت گاه و غلکه کیاب بل نابید اکت عده های  
و دود لقمه ان را نادیده میسر می آمدی و فریاد احوال اناس بجائی  
نان غم و غصه منجور دی دل و جان بر ملاک نهاده هر لحظه و لحظه الموت را  
یاد منبوه می حیات خود را در محاسن می پذیرد شتی عرصه سنگر باشد  
کشید هر بران بیشه و غنا و تنگمان بحیرت عرصه زندگانی بر محصوران  
تنگ و نار یک ساخته بودند لیکن از باعث استحکام سنگر و  
مور حال جرات و حجاب است پیش رفت ندیده چرا که تو بچانه  
بسیار در ضرب بیشمار رگ و نواح سنگر بلا فاصله چیده بودند منبوه  
که گذاره طیار با بال و پر و نوار و زنگال بود و ناله از غریزه چه رسد  
احوال رفتن و رفتن بخبره که در بر آفتاب به نغمه های آواز و ناله های  
نواب سعادتمندان و جناب خداوند نعمت که در ایام بر ننگال بنا بر بنابر  
سازمانی بشکر که در سفر عرصه یکال ضایع و ناکاره گردید بود با نوله در ارم

بہند انجیال محال و عن باطل در سنگر مقید گردید جانبا و اندا حدی اگر اندر آ  
در یک آن جنوب از آن موکہ جان سلامت نہ ہو و مکر او بلندار کہ  
مرو چہ اندیدہ و تجربہ کار بود بہا و دلجو اس را و را بہر چہ کہ فہمائید کہ این سنگر  
نیت زنجیر اجل است کہ در پائی سر داران مفقود العقل افتادہ است  
اگر قبائی حیات مستعار بر قامت رُسن تنگ آمدہ ناچار نیت  
والا بک طریق زین مغاک ہلاک کہ عبارت از سنگر است بدرباید  
رفت و نا بائی دوری ارادہ گزینہ باید کرد بہا و دلجو اس را و وغیرہ  
نامہ داران کہ طفل نا تجربہ کار بودند بمقتضائی نخوت و بندہ در وجہات  
داد بار کہ چشم راست بین را از راہ راست صواب بچسبندہ بود  
گفتہ فہمائیدہ او بخو اطر بناوردہ دل مردانہ وار بر ہلاک نہادہ مستعد کار  
زار شدند و حجاب قرار دے از طرفین شروع کردید غازیان لشکر  
اسلام راہ رسد برانبوہ اختلاف جزوہ مسدود نمودند ہر گاہ کہ رس  
از وقبہ بانبوہ انشیا صرخت بہا داران ظفران دویدہ تاراج نمودند  
بہ اور دوی معلی می آوردی بسپہ سالار دن مقہوران کہ لصبی بہت  
ہی در سدرک نمیرفتی ہر مرتبہ از دست غازیان افواج باوٹھی  
لشکر

و جہدی با بیان می بایت شکر و سپاس خداوند عز و جل که سزاوارست مقبول  
تکلیف نشان نشیوه اسلاف خود را را فراموش نمودند و از یاد دادند  
نمی توان گفت که این است چهار رک اوم از عقل در گیاره فہم و فراست  
بہرہ داشتی و تمام د کمال حیوان عبورت انسان بودی انجہ کہ مقبول است  
اندیشیدہ و خیال کردہ بودند انبرست کہ از سحت با نئے پست ناقصہ  
تہائیسر سفت چہل داشت کردہ اراضی معبد شود ان است کہ کسی  
و ران سرزمین خلد آئین قالب عنصری خواہ محبت خواہ با جمل طبعی  
ہنی ضمایہ بلا مواخذہ باز بر کس افعال و افعال ماضی و حال بہ بہت برین  
میرسد و از عقوبات و جزائی کردار مصئون و محروس میباشد بحال  
اسکہ حجت غظیم یعنی مہابہارت رو بکار است اگر ورین میدان میدان  
فتح و ظفر نصیب کردید یلند نامی دنیا است از عقیقی تعلق ندارد و در حالت  
کشتہ شدن و جان دادن دولت عقیبی کہ بانیہ و دایمی است میر  
خوابند و اگر بطور سن وطن یعنی و کن لطف لقا اجداد و حجت نحایم و تہتاز  
کنم خداوند کہ در کدام اقطاع حجت واقع شود در صورت تلف کردن و  
قالب عنصری تہی کردن دولت و عقیبی ہر دو مفت از دست میرود

و سواران کثیر و فواید بسیار از این دولت و احمد خان بکشی و غیره که از مورخان  
 از عهد و حساب بیرون بود متوجه بقیه و نادید مقهوران شرافت نشان  
 شده و هر روز بجای و تو زک تمام که کوه هم باین وقار و عین مقبول رسید  
 سوارانندی سبحان الله جناب اقدس اعلیٰ جقه ردی و جگر وسیع  
 و قوی داشت که چنین دشمن دین و دولت را که از قهر و جفا بیهوش  
 بود بخاطر ریائی نقاط راه نداده سطرهای و قطع مانند سید خیابان  
 گلستان محمودی و قتیل و اسیر نمودن کرده بکشت نبرده را از فواید  
 اخروی و اجتماعی میدادستی القصد او به جهان کنائی سعادت  
 استغنائی بسفت چهار پنج کرده از دست متجاه مقهوران نصیب  
 و عجب قرار و سطرهای و بکار گشت خلاصه نسبت که از شقیاء  
 ببه دولت نبره بکشت که چشم دور بین آنها بر نشسته غفلت و دخت بود و تیره  
 در وید خود کم کرده و طریقۃ ابا و احب خود بر باد داده سنگدسته مورچان قائم  
 ساخته همین در سطر او بار داشتند ام آنها بود و الا اگر بطور خود ترکت از دست  
 و حرب و پیکار مقبولان جنوبیان نمودی تا سالهای دراز انجام این  
 هم نشدی و در صبر و حیا الطول و طویل کشیدی که قطع اندر اثر و دست نشان

و جهدي بايان می بایست شکر و سپاس خداوند عز و جل که مقهور است  
تکلیف نشان بشیوه اسلاف خود را از افراموشش نمودند و از یاد دادند  
نمی توان گفت که این سه چهارک اوم از عقل در گیاره است و فهم و فراست  
بهره نداشتی و تمام ذکال حیوان بصورت انسان بودی آنچه که مقهور است  
اندیشیده و خیال کرده بودند انبست که از سخت بانه پست ناقصه  
تپانید بر سفت چهل و هشت کرده از ارضی معبد شود ان است هر کس  
در ان سرزمین خلد آئین قالب عنصری خواه کجاست خواه با جمل طبعی  
نهی نماید بلا مواخذ باز بر بس اعمال و افعال ماضی و حال به برت برین  
میرسد و از عقوبات و جزای کردار مصئون و محروس میباشد بحال  
اینکه حجاب غظیم یعنی مهابهارت رو بکار است اگر درین میدان  
فتح و ظفر نصیب گردید بلند نامی دنیا است از حقیقی تعلق ندارد و در حالت  
گشته شدن و جان دادن دولت حقیقی که بانیده و دایمی است میر  
خوابدند و اگر بطور من و وطن یعنی دکن لطیفه اجداد و خدایک نمایم و نیز تاز  
کنم خداوند که در کدام اقطاع حجاب واقعه شود و در صورت تلف کردیدن و  
قالب عنصری تهی کردن دولت و حقیقی هر دو مفت از دست میرود

سردار استیفته و نواب شیخ احمد و له واحد خان نکبش و غیره که از مور پنج  
از حد و حساب بیرون بودند متوجه بقیه و نادیب مقهوران متفاوت نشان  
شده و هر روز بنجیل و توکز تمام که کوه هم باین وقار و عین مقبول رسید  
نوار شدیدی سببان که جناب اقدس علی حقه رول و جگر وسیع  
و قویع دانسته که بغین دشمن دین و دولت را که از تعداد و حدود حساب  
بود بخاطر دریائی مقاطر راه نداده طے منازل و قطع مانند سید خیابان  
گلستان منجودی و قتیل و اسیر نمودن گروه نکبت نبره را از جنوب  
اخری و اجتناب و کلی میدانیستی القصه ایوبی چنان کنی معذرت  
استماعی بوقت چهار پنج گروه از دست گاه مقهوران نصب گردید  
و خط قراره از طرفین رد بکار گشت خلاصه نسبت که رشقیاد  
بید دولت نبره تخت که چشم دور بین آنها بر بنده غفلت و دخت بود و تیره  
در دین خود کم کرده و طریق اباد اجداد خود بر باد داده سنگدسته مورچال قائم  
ساخته همین در سطح اباد و انهدام آنها بود و الا اگر بطور خود تر کنار رود  
و حرب و پیکار بغیران جنوبیای نمودی تا سال های دراز انجام این  
هم نشدی و عرصه بیجا بطول و طویل کشیدی که قطع اندر اثر و دست نشان  
و عهد بی پایا



چمن مجبور کرده بر سر مقام رسیدند آن نگهبان تیره روزگار که اجل  
بائی در کل بود نذار طلوع نبرد ملت و اقبال یعنی نصفت ارباب مالت  
بنا بر تخریب و نادر ایب آن بید و کتان اصلا اندک ناک و خطره مندرگشته  
همچو کوه باو غار از دایره گاه خود حرکت و جنبش نکردند و به دستور قائم مقام  
مانند و اضطراب و اضطراب را بخاطر خود مارا ندانند بلکه تجدید مورچال  
درست و مستحکم نموده خود را جمع کنند و زینگاه خلافت و جهانبا - نه  
به نجیب الدوله حکم قضا تو م زینت نفاذ یافت که نورب شجاع الله  
را بیایه بر خلافت مصیر حاضر زود مش را الله احکام قضا نظام  
کار بند گردیده با یلغار شتافته نواب مذکور را فهمانیده از عنایات  
حضور معلی مبه و در روز بهیم مطمئن ساخته به اردوی نصرت قرین  
حاضر آورده نبر بارت عتب فلک رتبه مغرر کردند از حضور و الایه  
نواب مذکور بعطای خلعت فاخره و ارفاق و اقران عزتبار یافت  
و احمد خان بیکش لطیف طراقت فرادان و تجلی بی پایان بلاوس ملت  
غیری بمبع کر گیهان بوی رسیده مشمول تفضلات خدانه گردید  
حضرت قدر قدرت با قشونان و الحاکمات و ولایت و افواج هدایت

وصفای فدویت خود ثابت و منقش بخت از حضور خلافت  
و جهان بانی مشمول تفضلات خاص و مورد توجهات گردیده ماسوا را  
جنوب اضرب کلان و خود سرکار بایست و هر قدر تیار و ناتیار است  
افتاده بود و در خلافت بر او نشاند لطیف بانی است و کمال بخت  
او بار بردند و در آن ساحت بانظار تحجب و مرکب طرح اقامت  
انداختند حسب الصمد خانی ملازم احمد شاه در آن وقت و قطب شاه مومنان  
و نمبر ملازمان نورب سدا احمد خان متعین نجیب الدین که با نظام جنگ نشینند  
مصرف بودند از آمدن فوج مرثیه تاب عاقبت مقابله جنگ در خود  
نزدیکه در فلو کنج بوجه تخصیص بستند فوج مرثیه قلعه اندر اتمام نموده آن  
و دانه بر حضوران بنده و در وقت اخراج او سنگی نموده با نواح عقوبت  
و اذیت بجان کشند نهضت را بابت لغو بابت احمد شاه از  
چهار دینار نوب بشنید بر این تنبیه سرداران دکن حضرت شاهنشاهی  
جم جاهد از آمدن جمعی مقابله میگردید بخت مطلق خطره و اندیشه نموده بطریق  
در استقلال تمام بعد از قضای ایام برنگال متجمل و نظام مالا کلام از چهار  
که در ساحت انوب بشنید بود و کوچ نموده با هستی و تو زک تمام از  
من

جای متفرق و آوار و بود آنهم یکجا و فراهم شده و کوای کور جل جاث  
بالک سوار و پیاده برقی انداز نریک مقاهر بند و لب عافیت  
تباہ کشت قحطی رخسای و صاحب دریائی چمن به قبضه اختیار آن بید و نشان  
تیره روزگار رسید این معنی زبانه ترا سباب نوح و بندار آن پیر رسید  
در البر آباد متوقف نگردد به کشتی مار اسیر ده گرفته برادر سواحل دریائی  
چمن بدار الحلافت شایه پیمان آباد رخت او بار افکندند  
احوال جدا شدن کور جل جاث از رفاعت سر و آرزو کن در و آنگاه  
بابی به نوشته شدن قطب شاه و مومن خان کور جل جاث که زمیندار  
مکار عیار جهان و پید و گرم سر و زبان آرموده بود از مقام در الحلافت  
شایه پیمان آباد و نام سر و در آن دکن را خریب داده به پیمان رسد و از تو  
رسد و درستی و تیاری سازمان حرب و پیکار و خصمیت  
به قلع جاث متعلقه خود و رفته سعد متی جان و مال خود و سجدان سنگر  
بجناب داد و حقیقی تقدیم رسیده تواند و در ایض آنکس را شعور ترک  
رفاقت مقهوران بیاسی اداب و اطاعت حضور و الا در سال  
داشتن نیراج و باج حضرت شایه پیمان چمن گد و حسن ارادت

تبه کاراوری یکین اهدی بمقابلہ حضرت شہنشاہ جرات نمکدہ  
مگر روجی کہ وعدہ و اخلاقی قرار رسیدہ و خیر غالب عنقریب انہا از  
خاکدان سزمین ہندوستان بود یعنی پادشہ اور بالار او و لکھنؤ  
و جھلکو و دران و دہراہیم خان کاروی و جمہونت رادونا و سنگرو  
ایشیل رادونا و پوراد و اندر او و جہر سنگہ و ستداشیو و ہری راد  
و دودور و ترنگ راد و دودور و پور و ہراجی و ماناجی و آجی و غیرہ  
سردار ان لشکر جرات کردہ بابائی عزم برکاب درگ  
ہناوند و باحضار لشکر و اجتماع سپاہ خراہیم اور دنی اخراج کہ متعین برنگ  
و محالات بود تقید فرید نمودند و راندک فرصت لشکر مور پنج سپاہ  
بمقیاس جمع شدہ سرداران نہ نور با تو پجاندہ فراورن و لشکر پی  
بایان کہ از حد و حصر اخرون بود بغیر بمقابلہ حضرت شہنشاہ بہ  
ہندوستان کوچ نمودہ بعد طی منازل وقت میلین کہ اجل آنی گزیدہ  
نزدیک شد براہ نور و دوگوارہ بہ اکبر آباد رسیدند و وقت آمد و  
اخراج آن مخدومان از انجم و در یک بیابان زیادہ نشان میداد  
و علامتہ سپاہ مقتوران کہ در ہندوستان بمحالات و برنگات و صوبہ

ساحل دریای کنگ که تحت فراز دارد و سیلاب نمیرسد  
چاه و نه فرمودند و خجام دولت و نفرت بر باب ختنه نواب  
سید الله خان و جناب خداوند تخت بموجب اجازت حضور آن  
و اعلی بنابر نیازی که روسان که در باب قنطاریق ضایع  
و فراب شده بود در محال است متعلقه کوچ نموده بکنیز شریفی رودند  
و لبر انجام و نیازی که سبب توجه نمودند احوال آمدن بهادر  
شمره سرداران و کن برائی مقابل احمد شاه درانی از آنجا که ملک متعلقه مرطبه  
نای که تحصیل کرد و نای بود در تفصولات جناب خداوند کیسان به قبضه اقتدار  
سرداران افغانان رسید شتکان و محال متوسلان و لواحقان  
مرتبته نای با کمال بیدخل گردیده بلوائی عام و شورشی عظیم بر باب  
کرده بدکن پیش نمانین بالارادون باجی رد و رئیس بونا فواد  
و استغانه نمودند که بنای مایان از بند و سستان جنبت نشان متعلقه  
کردید و افغانان تسلط گشتند انیوقت فرما درسی و دستگیری  
الست سرداران و کن متفق گشته چندین عسورت و مصاحمت با  
بر درختی و مال اندیشی با منبوعی و حسن و قبح غنیمت بند و سستان

دوست روز نامبرده در ازیت محاصره تنگ آمده معرفت حافظ  
رحمت خان از حفظ جان امان و محفوظیست خواست نامبرده نیم  
شب قلعه را فانی کرده بدر رفت و از زینت و حفاظ رحمت خان  
جان ناموس خود را سلامت از بخان چمکنه بر دوازینگاه معلى  
خواست قلعه مذکور تفویض نواب سعد الله خان گردید و اقم التوسیم  
بر کباب طفرانست نواب نواب مذکور بنا بر ملاحظه حصانت و قنات  
قلعه مذکور رفته بود و افتتاح کول و جالیر و فیروز آباد و شکوه آباد  
و خواجه و نیکار پور و سعد آباد و تاداد و کوشاد و کوشاد و غیره در جایداد سردار  
ران کتیر از حضور خلافت و جهان بانی مقرر و مفوض گردید و چنانچه  
نواب سعد الله خان بتقریب سیر و نیکار پور و جالیر و فیروز آباد  
و جناب خداوند تخت به شکوه آباد از حضور انور دستوری یافتند  
و در نیمه موسم بزرگسال در پیش آمد و ابر رحمت الهی متوجه برادر  
دشمنی موالیه شد و گشته حضرت جهان پناه کیوان بارگاه اجداد  
در دینی بنابر اسود گئی و رفاه جنود و ولایت هندوستان که از دست  
نی سال در رکوب غیر دینی حاضر و ملازم بودند نزدیکی انوب شهید

خداست تیمورتاشه منسوب گردید و از طرفین رسمیات نسبت  
موافق ضابطه و قاعده بنده و ستان بتقدیم رسید بزا یعنی لشکر مرسته  
باشد و در میدان و هوش کشت رخت او بار و رشت با پمال عساکر  
گزدون مانر گردید آن طایفه غفلت شتر شت را که مانند بخت خود  
در خواب عدم بود تمام و کمال بقتل رسانده متوجه بقیه و نادیده و بجهل  
حادث نخوت سمات شده همداد بنده این و غیره تمامی اکنه آن  
نواح را که چون روضه رضوان بود تاراج و غارت و کشتن انجبار  
قتیل و اسیر نموده بمحاصره قلعه جات توجه گماشت حادث هم تباری  
در استحکامی برج و باره قلعه های گروه جنگ نبرد و کشت و کول و بان  
قصور نکرد و بدست محاصره مایته او کشید و ماری پیش رخت شد  
و سعی مجاهدان و دلاوران لشکر اسلام بی بمقصود و نبرد و بفر و خفت  
بدولت و اقبال ترک محاصره نموده در حاکم کول خاتم نصر  
فرجام زد و به قتل نمودن ثابت کده مسمی را دم کده که احد است  
نموده ثابت خان فوجدار چکله کول بود و دوران ایام پوری سکه در  
طرف جات با نظام و حرابت ان قلمه مامور بود و توجه فرمودند در

شاه جم جابه هم آغوشش یگانگست و اتحادند نواب عباد ملک  
و غیره اوردی شد وستان ببارگاه معلی حاضر آمدند درش همچنان آباد  
طرحه حشر و نشر برپا شد که ابادی و دارالخلافه است همچنان آباد  
که مورد و ماس حوران و غلمان بود یک قسم تباراج و ناموس عالی  
برباد و رفت هزاران هزاران جسد و پیران و دختران شتر خاوند  
بدست غازیان عاکر اسلام اسیر و انبوه کسیر از زور و آتش  
قتل شدند و زنان و دختران محبوب را در انیان و افغانان و  
روپیدمال طریق تحایف و در مغان بولایت ایران و توران و  
سمرقند و بخارا و ترکستان و کوستان و دیگر اطراف و اکثاف  
عالم فرستادند هر دو شاه حجاب کیوان ببارگاه بامید گیر عقد موافقت  
و موافقت و خلعت و در تباط بستند و دوستی و اخلاص تازگی هر  
ند بریفت و خوشی و غوری جلوه ظهور گرفت بجهی مخالف و  
معاندت را در داخلی مانند و سر رشته یگانگست و یکجستی است حکام  
یاخت یعنی پادشاهی بی جیه محمد شاه پادشاه مخاطب فرودس  
در انگاه با حضرت شاه پادشاه و جیه عالم گیر پادشاه با همین بود



عارضه بدنی در نیولایماید گزیده بود و علاوه در صوابعات متعلقه  
ش را الیه خلل و تنگناهی عظیم برپا شده پس انواب مذکور را  
رخصت هو به اوده نموده شد رسیدن سواران کیتیر بار و <sup>سوار</sup>  
حضرت احمد شاه در آن نوبت سعد الله خان و جناب خداوند  
نعمت و نجیب خان و غیره سواران زرنگ و سکر تال کوچ  
نموده به اردوی ظفر طراز رسیده بریار است سر اوقات حشمت  
و اجلال غمراختنار یافته مذورات لایقه بقدر درجات گذرانید  
از حضور علی مورد تفضلات خسروانه شدند جماعه و کنیان شقاوت  
شان لطیف و گوهر احمد شاه بی جنگ عار فرار اختیار نموده  
لطفشان همچنان آباد آواره دشت اوبار و ناکامی شدند  
حضرت بدوئت و اقبال نفیس نفیس با سواران کیتیر سبیل  
زده پاشنه خوب جماعه دشمنان رسیده هنگام عبور دریای جن  
بیهات برای ناسر داران دکن یعنی و تامل و غیره تبه تیغ بیدار  
غازیان نصرت شان شدند حضرت عالم گیر بادشاه از  
در الخلافت همچنان آباد بتقریب استقلال پیش آمده بود

ظفر انتساب بناده نخل صحرای نور و فتح و اقبال را بر بساحت  
نبردستان تیز گام سخت و افواج دریا امواج و لشکر ظفر بیکر بدریافت  
هنرست شاهنشاهی به نبردستان از اماکن و اوطان خود حرکت  
و کوچ نموده به جناح استعجال گرداگره و جوق پیش و پس در ظل الویه  
نصرت پیرائی و علم ظفر افزائی رسیده در غور حالت در نهایت خودا  
مور و در احم خسر و از زمینهای تا نزد دل را ایات فیروزی آیات ایجاد  
و راست لاهور و کمر فرادان و افواج بی پایان بر کباب ظفر نشاء  
حاضر و فراهم شدند و حضرت مبدولت و اقبال متوجه بقصر سلطنت یعنی  
دار الخلافت شاهجهانی آباد شده و صاحب بنا بر خبر گیری و غوررسی  
افغانا بطرف سکرताल توجه فرمودند و دریافت طلطنه آمد و مداحان  
نواب سعد الله خان و جناب مستطاب خداوند نصرت مظهر  
و نجیب خان و حافظ رحمت خان و دوندی خان و غیره سرور  
کثیر با همه گیر نشدند و مصاحبت نموده نواب شجاع الدوله  
را در خدمت صوبه دوده نمودند و سرور ان کثیر به پیشگاه خلعت  
و جهانبانی عدا یض مد میضون ارسال نمودند که نواب شجاع الدوله

گرم دیدند نواب صاحبان و الاثان سعد الدخان و جناب خداوند  
نعمت دامت اقباله و نجیب الدوله و حافظ رحمت خان و وند بخان  
و نجیبی سرور خان فتح خان خان مان لوازم استقبال بتقدیم  
رسیده تواضع کشتی های بارجه و خوان جواهر و اقبال و اسپان خاصه  
و نقد بقدر درجات و موافق مراتب نمودند باسر واران و رسته از اتفاق  
و اخلاص صاحبان صدر طاقت مقابله حرب و پیکار و در خود نیافته  
تاخت و تاراج ملک علاقه نجیب الدوله که انروی دریائی گنگ  
بود شروع نمودند و هرگاه که بنا بر مقابله افواج اسلام می آمدی سر جنگی  
و اجبی و کوشمال خوب می یافتی احوال نهضت را با  
احمد شاه از قندهار و سپهستان را با امانت بخشید و از آنجا که  
مدت محاربه جماعه اشقیاء طول کشید و این اخبار بولایت قندهار  
بسمع مبارک حضرت احمد شاه ابدال رسید که بر جماعه افغانه  
هندوستان هجوم و غلبه قاضیه تنگ ساخته احدی از طبقه  
اسلام باعانت و کمک نمیرسد حضرت بدولت و اقبال به  
استیلا این بغیر بجماعه قشونات و الوسات بائی حرم برکاب

بمجرد وصول میر سطور و دریافت حالات جنگ که مرسته های تفاوت  
انتهای سر لشورش بر داشته با نجیب الدوله مقابل و دارند بلا توقف از  
لغو لوبج نموده بمنازل طولانی نزدیک و رفیق نزدیک سعاد خان شد  
در آن اوقات جماعه ضاله کفره فخره از معاشر چاندی بابایاب عابره گردید  
تباخت و ناراج ملک متعلقه نجیب الدوله دست غارت در زر نموده  
بودند و از بخشی سرور خان که سدره و مستعد جوابدهی و سر شکنی  
مخالفتان دین و دولت بود محاربات و محاربات رد بکار نواب  
شجاع الدوله و نواب سعاد خان و نواب جناب خداوند نعمت  
مد ظله العالی و حافظ رحمت خان و دو دو پیمان و فتح خان خانان  
بر وقت رسیده به بتیسه و نادیب معاندان و مخالفان توجه  
گشتند اصل نسبت که از ملوک و صلابت آمدند نواب شجاع  
الدوله منافقان خالقی و سران سرز پائی نشناخته بحالت  
اضطرار از دریائی گنگ عابره گردیده بعضی جان سلامت پرورند  
و گروهی غرق ببحر خاشدند و انبوهی که باین روی آب دست  
و بایی کم کرده حیران مانده بودند طعمه مصداق خون ایشام بیاد رانی اسلام

از زمانچه در سمرقند احوال آمدن جنگ و غیره سرداران بموافقه نجیب الدوله که  
رسیدن سرداران کثیر و نورانی شجاع الدوله برای اعانت بسکرتال  
بعد از آنکه جنگ و شتایمیل و غیره سرداران دکن بمیزم انتظام هندوستان  
از اماکن و اوطان خود مار وانه شده از راههای مار و اجی نگر و کوه بوند  
و غیره رسیدار آن ان نواح موخر گردیده با نجیب الدوله بازخواست و پیش  
نمود مدت مجادله و محاربه بطول کشید نجیب الدوله در تاب و طاقت معمر که  
میدان در خود ندیده و در سکرتال که گریه و مله و مناک حقیق بر سر حل  
اندر وی گفت است سنگد بسته حرب سورجبال و پیش نموده از نو  
سند الدوله خان و غیره سرداران کثیر استند عائی اعانت و گوشت  
نمود جانچه نوب مذکور و نواب فیض الدوله خان و حافظ رحمت خان و  
دو ندی خان و بخشی سردار خان و فتح خان خانان و رعین موسی  
بزرگسال و شدت باران کوچ نموده بمباران طولانی مامور و رسید  
توقف نمودند بخشی سردار خان را که سپه دار لشکر افغانه بود و بیشتر  
به سبیل کده و حشمت نمودند و میر محمد رسول خان را بمقترب استند عائی  
اعانت و ایداد و نوب شجاع الدوله به اور فرستادند و نواب مذکور



و خطاب محمد تقی بن کامیار نواز شد

در این وقت منتوی خویش سیوا که جان خود را در پیش یافته پس در فرار از اعدا که کینه جرات  
شمار در راه جهان مدارا و جوی بسکند و در او در کنج دستگیر نموده بینا می بیند و سنا ده بود و چون بایه  
او در کشتن رفت رسید آن ره و الا صا و رنده که فدائی جان میرانش جعلی ز اهل تو بخانه بجز استنش  
می شنید از حال او با خبر باشند و پس از چند روز که در قبه ضحی خاند کور بود بدلات و دست  
و هدایت سعادت داعیه قبول اسلام از خاطر نس سر بر زده و بطلت فائز می بود بدلتی نمود  
که اگر مخالفت با دشمنان این منبره را امان نبخشند ز روی صدق و محقق و مسلمان می شود  
چون متمسک برضی همایون رسید بنشیند و دین بر جنت نبرده آن داعیه و ضیعی مستحق است و هر  
تو عفو و انصاف بر حال او ستودند و آن بخت منند نیک سر انجام که عمری از اعدا  
کفر و وجهات و بت پرستی سر برده بود و توفیق او را که شرف اسلام در یافته  
زاویه باطنش از ظلمت شرک پیراسته شد و بمیان این آرامت علیار  
و رطوبت غضب داشت حتی که نمودار سطح آلهی است نجات بافته کامیاب مقاصد  
دارین شد از غارهای دهم منتوی خویش سیوا که حقیقت حال و کیفیت نیک سر انجام  
او توفیق او را که شرف اسلام قبل ازین و قوم کلمات حقایق نگار گشته چون منت خسته بجای او  
شمار و ادب می شنیدند و نکته بود مطلع انظار در دهم نشیند و دین بر او کمر گشته و تعجب  
فاخه و جبهه هر دو صبح و شمشیر برب ز منبا کار و اسباب ز طلا و عنایت نزار می و هزار  
و خطا بر قهقهه



مکیدت و احشای را کار لب و تقیر و صبح و آوده و رشب بخت و معصم  
صفر با سبها جی لب خویش را بگرایی و آوی فرار و در حله پیمایی و نشت او  
بار آید چون استغنی بجز انشرف رسید گویا در ام سنگه مورد خشم  
و عتاب با و نمانده شده از منصب معزول و از دولت کور نش  
منوع آید و بر اجمه چینگه فرمان شد که نه تو جی خلافت جورا که بان  
نقی اندیش فتنه جو سمت قرابت و رشت خبا نچه ندگوار شده  
قبل ازین سرنگ آید و در اجمه چینگه بمنصب بنابر مصاحت و  
وصوبه به پیچنداری سر بلندی یافته در لشکر طغرل همراه راجه بود کس  
تدبیر و سنگرب خسته بکتاب خلافت و جهان داری فرستد که مبادا  
عرف شقاوتش بخشیش آید و از خویش نصرت شعار فرار نماید و بان  
محشیان نیره روزگار گمراید

و فرمان پذیرایی انحراف نورزیده حرات بر سک و مجاده بنی و عصیان  
نخواهد نمود بنا بر این عاطفت خسرو از انعمه روحیه را قبول این  
متمن سرمنده می بخشیده بر تو عفو و بخشش بر حال این باطل  
مکال گسترده و حکم انحراف فلولاد خان صادر شد که جمعی بر دور  
منزل گاه او بجهت خبر داری ننند و بود بر خیزند تا خاطر و حشمت زده  
اشن جمعیت و اطمینان گراید و بنیها برش بیشتر از پیشتر از انعمه  
و رحمت ظهور رسیده و مرکز باطن اقدس این بود که پس از چند  
روزی انفقور را نیز گامیاب دولت کورنش گردانند و مشمول  
الطاف و اعطاف سخته رخصت انحراف و شد از انجا که  
باطن ضلالت موطن آن تیره نخب از تصور شنای افعال و اطوار  
سبب داد و صاحب ناهنجار و ادائی نالایی که بازگی از او سر زد  
ناایمن بود و غلبه خوف و دهرشت و غضب باورش می که نمود از سخط  
و قهر آئین است او را بیقرار داشت و در انوقت اهل تو پنهانند  
بنیان فلولاد خان از اطراف منزلگاه او بر فراستند و کزور را هم سکه  
از سایه داری حال او غفلت در زید انتهاز فرصت نموده

اند و ز مغز وی توجیه و تلخیص زهر بیخایتی گشته از دولت کورنش محرم  
بود نور سودای بندار و غمخواری که در سر داشت فرو نشسته از آن اندیشه  
سفاهت بهوشش آمد و از بیم قهر و عتاب بادش مانده جگر در باخته و صد  
چاره کار خود نشد و توسل با برای رفیع القدر و توفیقان و الاحیه حبه  
انظار عجز و ندانست پیش گرفت جنبه آنکه خضوع و الحاح نمود بر توفیق  
بادش ہی بر سخت حال الضلالتش ستافته و دولت یار و  
در خصت کورنش نیافت لیکن سبهاجی لبرش بموجب حکم  
معلی با کور را م سگه نگر کورنش میرسید و بغایت و رحمت  
خسروانه منقذ و مباحی میگزشت در خلال این حال عرضه داشت راجع  
چگونگی در جواب منشور لامع النور رسید معروضی داشته بود که چون  
انقبه دی بان مجذول و رانب عهد و میثاق در میان آورده هنوز  
بهمات انجده و مشغول است اگر فضل و کرم بادش مانده از جرم  
او در گذر و این بنده رهین منت بخشایش و احسان دلسر افراز  
در افعال و اقتران میگرد و دو هم اینمغنی بصلاح کار بادش هی و تمثیت  
جهام انجده و اقرب مینماید و متعهد گشته بود که آن مطرود از مسکنه گد

بنحی و بد اطوار و کردار از نظر توجه و التفات شریفه افتاده حکم شد  
که من بعد در پیشگاه حضور باریافته از دولت کورنش محروم باشد  
و مکنور را هم سکنه که واسطه کاران نابکار بود و در بیرون شهر منزل داشت  
حکم شد که منعقور را نزد یک وثاق خویش فرود آورده از حال او  
با خبر باشد و سپاهی بسپارش را که خا بنجه سبکی و کمر یافته بمصب  
بنحی از ری بنحی از سواد سر بلند بود هر چند روز بار خود بملازم الترف  
او رود چون مراتب کم و شرافت آن مدبر نگه میدارد و بد اطوار بر خاطر  
هر آنور سمت ظهور داشت و مظنه فرار و تفلات شمار می شد  
لغولاد خان شهنه شهر است ره معالی صا و رگشت که بر اطراف  
منزلگاه او جمعی از سهرامان خود و برخی از اهل توپخانه محبت با سوار  
بنشاند و منشور لامع النور محتوی بر صورت حال و کیفیت معامله  
ان مقهور بر وجهی که مشغول مهم میجا بود و در میان بدیش عهد  
و قول در میان داشت غرض از یافته حکم شد که بنحی در ماده او صلاح  
دولت دارند بر گاه اسمان جابه معرض دارد تا بروقی صواب بدین ملتس  
آن عهد را در میان موجود معامله رود و پس از دولت روز که آن تفات

از انجا که آن تیره نخبه خدایان شکار همواره با وحشیان و نبت خلعت  
دو دو و دام صحرایی چاهالت روزگار بسر برده غامی از نبت و خطی  
و هرگز شرف ملازمت خوانین نماند و سلاطین سپهر مقدار که بدین  
سرمایه تحسین اخلاق و تهذیب اطوار است در نیافته قواعد و آداب  
مجلس باو نماند و نمیدانست و هوای بعضی توقعات بیجا و مقاصد  
دور از کار و سر داشت و خیالات خام در خاطر نخبه بود و با وجود حواف  
دراهی که بمحض تفضل باو نماند نسبت بجمال او سمت ظهور یافت  
بعد از ایستادن در آن مجلس بهشت آئین سودای چهل و نود و نه  
سرمه بفرش را بنور آورد و دگرگون رفته با کنور مردم سنگه اظهار  
رنجیده خاطر می نمود و گله بای بیجا و خواش بانی ناز و از غار نهاده  
برده از زودی سفاهت و بیخبری بر گرفت و چون خط و نورش  
و باغش در همان روز جهان افروز بر روی زو رافت و چون بر توی  
استغنی بر پر گاه خاطر آگاه حضرت نشینست و هی تاوقت او را قابل  
بلا قرب و حضور نداشتند و حضرت فرمودند که منزل خود را در دین  
نمایات و مواهبی که نسبت باو مقرر شده بود و نظیر نیاید و آن

همند و درین هنگام که بسبب غلبه احترام آمد حضرت شایسته ای که نظر  
لطف و رحمت الهی اند نظر بر سوابق تقصیراتش نموده با او در مقام  
نوازش و بنده پروری در آمدند و منجواستند که آن باطل نبوده را  
بهین غایت دامن دمو و تفضل و امتیاز بسازند و بآنچه در  
روز جشن مبارک که رسیدن او بدولت ملازمت گرفته غایت  
در اندرز مسعود قرار یافته بود کتور ارام سنگه و مخلص خان را حکم  
شد که بجهت سرفرازی او پذیرفته شده آن شکاوت منشی را  
نبردستان بوس رسانید و چون ببارگزار خلافت رسیده که بجا  
تقبیل سده سینه گردید بعد از تقدیم ادب ملازمت باینده و الا  
بر باب طریب و منزلت باریافت و در مقامی مناسب که حاجی  
مقربان پیشگاه دولت بود با امرائی نامدار و نویان رفیع مقدار پیش  
برد منشی استوار و مقرر شده بود که در آن روز فرخنده و بواسطه گونا  
گون سیر ملبدی باید و در دوزی جنبه دولت اندوز ملازمت انشرف  
بوده از میامن الطاف و مکارم با بخت اندام مطالب و مقاصد خویش  
تتمه گرفته نزد وی که مایه عزت و جلال و شخصت انفرادی باید بجا

بر تیره اختر بدگوهری که ناصیه بخت شقاوت اثرش از خانه تقه میرقم  
 بذیر نقوش خسری و لکال وطنیت او بار آورش مقلوب بر بسوک  
 منج و گمراهی و ضلال باشد لامحاله باقتضای حرمان ازلی و خذلان  
 قطری پیوسته از دولت گم‌نیران بود و از اقبال ردی گردان گردد  
 دین بد صدق اینمغنی رخ تا فتن سیوای بدبها و است از راستان  
 فلک بنیان و فرار نمودن از مستقر الخلافت اکبر ابادتین این  
 قصیده که آهنگنا که در مقام خود همت گذارنش یافته لب از تمییز افواج  
 قاهره باستیصال روحون آن مقهور لیم منج و قویم مسک مستقیم  
 اطاعت و فرمان برداری گزیده کامیاب دولت عبودیت و  
 خدمت گذاری گشته بود و محده راجه ای عظام راجه جی سنگه نابهر  
 عمه و قوی که باد داشت در صد و اصداح کار و انجام آمال بخشان  
 مال بود و در انبوقت که ان ضلالت منش را بموجب خواست او بدر  
 گاه و الا فرستاده التماس کرده که چون به پیشگاه حشمت جابه رسد  
 بشمول مزاحم و مکارم بادشاهی بین الاقران سر بلند و مباحی گردد

و اضافه هفت هزار و سیصد و سیست اسب باشد و  
کنور رام سنگ خلف الصدق راجه ندکور که دولت اند و خدمت  
حضور پر نور بود بقامت خلعت و برخی از علی مرصع و یک نخبره  
فیل نوارش یافت و از عمده های ان جيش مسعود پیرخان و  
داد و خان و راجه را اینک سنوده و کیرت سنگ بهجت خلعت  
تمامت مبالغت افراختند و یک هزار سوار از تائبیان و پیرخان و  
اسبی اسب مقرر شد که منصبش از اصل و اضافه چهار هزار  
سوار از انچه دو هزار سوار و اسب است اسب باشد از اصل و اضافه  
و راجه سجان سنگ بنده بیکه منصب است هزار سوار  
بالفصد سوار و اسب است اسب باشد و کیرت سنگ منصب دو هزار و  
بالفصد و دو هزار سوار و ترکمان خان بمنصب هزار و ششصد سوار  
سکه بنده اند و ختنه و دیگر بنده های در خود حالی با اضافه صاحب دیگر بود  
نوارش یافتند



سافتی ملی کرده در اثنای راه باد به خور و مند و او را آورده به راه بلاق  
ساخته انعمه را چهای غلام در اسم نکودارنت و اختراش بجای  
آورده دو اسب عراقی باب ز طلا و یک زنجیر فیل باب ز نقره و دو  
نقور از نقایس اقمشه باد داده بو شاق خودش رخصت نمود و مادر  
محبوب او و زنجیر فیل و برخی جواهر و مرصع آلات برای راجه فرستاد  
بود و چون در الوقت بار که سیوا برسم مجرمان بی سلاح آمده به راه  
علاق شده بود تا این وقت یراق نمی بست راجه درین هنگام  
بیک قبضه شمشیر و یک قبضه جگر بر دو باب ز مرصع باد داده و لکلیف  
یراق بستن نمود اکنون کلک حقایق نگار سر رشته سواخ و کن را  
از اینجا که اشته خبر میرد قالیح حضور بر نوری بر جزو زوز و هم فدی حجه که  
خبر فتح قلمو ببرد هر کیفیت آمدن سیوا نزد راجه از عرضه داشت انعمه  
را چهای مع جابه و جلال رسید بانشاه معلی شاه دیانه اقبال  
نوازش آمد و عواطف خسروانه راجه را بعطای خلوت خاص و شمشیر  
خاصه باب ز منبا کار و یک زنجیر فیل باب یراق نقره و جل زر لفت نواخته  
و دو هزار سوار تابانانش و اسب است اسب مقرر نمود که منصبش از اصل

انجمنه راجه باسمناجی بسید از پیشگاه مکرمت و احسان منصب  
 پنجهزاری پنجهزار سوار سرفراز گردیده فرمان محنت عنوان مستل براسنی  
 در این روز رسیده بود راجه او را هنگام دیوان طلبیده بجانی یک  
 بخشی لشکر فرائض ره نمود تا او را تسلیم ابن عطیه عظمی فرمود  
 و از جانب خود خلعت و یک زنجیر نعل باس ز نقره واحد پس از  
 از چند روز سیوا نیز از راجه رسیده و چون عادلحا حاکم بجا پر  
 قبل از این مصدر برخی تقصیرات که از انجمنه تاخیر و اهماال در ایصال و  
 جو پیشکش بود گشته درین اوقات برای اصلاح کارهای نامبار خویش  
 ملا احمد نانیه را که در سبک محده داد اعظم دولت او را متظام داشت نزد راجه  
 فرستاده بود و بابت ششم که او بنشش گردی معکه فخر اثر رسیده  
 راجه او و پیراج نشی خود را با استقبال او فرستاد و ملایحی برادرش را  
 که مدتی قبل ازین جناح بگذارش یافته بیادری طالع در سبک بندگی  
 در گاه و مسکن جای نمک گشته در آن جیش فیروزی بود نیز دستور  
 بابتش خود پس از آن روز که ساعت ملاقات ملا احمد بود راجه  
 در تخته دونه راجه را نشاند و بمرت سگد رفته او را میاورند و نهادند

روایست باب ز طلا و یک رنجیر فیل داده رخصت نمود و کیرت سنگ را  
همراه کرد تا قلعه کند آنکه جمعه قلاع سپردنی با دلیائی دولت و در حقیقت  
در مقام نانی بپزند هر بود رفته بعد از تصرف قلعه مذکور و سپردن  
آن بزرگ خان که بقلعه داری مقرر گشته بود سپردار از آنجا رخصت گشت  
و تقصیر اسامی قلاع مفتوحه انبست بپزند هر بود در مال کند آنکه  
کننده بکله بده کده آب کده پکی نکوبه روپیره نادرک ماهو  
بهدار و رب بس لپول روپ کده گشت کده مور لخن  
مانگ کده روپ کده سا کده رک کده انکوله  
سون کده مان کده با بنجه چهاردهم ذی قعدة بروتی قرار داد  
سیواس بهنجی بسش نرور احمد آمد و چون بندرجول از جمله و  
لایاتی بود که از سید تصرف احباء سلطنت قاهره در آمده بود  
را به بودی خان را الصبط انجالیین نمود و بخت و یکم ربيع الاول  
بدین قلعه کند آنکه در شش گروهی محکم ظفر سپردار و رفته انحصار  
رفع و معقل منع را ملاحظه نمود و از تمام نسبت و سرانجام ضروریات  
آن کرد و شب انجا بسپرده روز دیگر بکمرگاه برگردید و از آنجا که متوجه

در باره سپردن تمامی قلاع و حصون با و بیاورد دولت آید بقرون سخن  
در میان آورده بعد از گفت و گوئی بسیار چنین قرار یافت که  
از جمله سی و پنج قلعه که از زمان حکومت نظام الملکیه در انولایت بود  
و الحال سیوائی در تصرف و زنت برت و سه قلعه که حصن قدیم بودند  
و در دریا از انجمله باشد و قریب ده ملک بهر نفع حاصل در ایالت  
معلقه زنت تصرف بندهائی درگاه اسحاق شاه سپارد و در انجا که  
دست توسل و التیاج و عظیم و فضل حسین بن شد و جرم بخش هر بار  
کریم در زده بقدم نداشت و اعتماد رسک اطاعت و بندگی و  
بینه عبودیت و سرافرازدگی سپرده و دوازده قلعه که قریب یک  
هون محصول مضافات زنت بدستور بق در تصرف او باشد  
و بمادائی خویش گذشته بینهاجی سپرد خود را که طفلی زنت  
نزد راجه فرستد و آن سپرد رسک بندهائی درگاه خلافت  
تنظیم گشته همراه راجه باشد و سپاه و نوکرانش بر اسم خود  
قیام نمایند و سیوا خود نیز درگاه در ان حد و همی بمیان آید که  
بمیان جایی بسته بود از مبنی بجای آورده و بنا بر این قرار داد

از تاج شهامت نشان لجه از ملاقات دوسر اسب یکی عربی  
باس ز طراد شمشیر دجده هر چه باس ز مرصع و دو نفقو را از نفایس  
با او داده رخصت نمود چون پیشتر که سیوا بنا بر مال اندیشی و مصلحت  
شناسی جدا نموده کدارش یافت راه انشائی داد نه گمانی بر آن  
گشوده بود در راجه او را با بلاغ نصایح هوشش از فرادین نام بیم دامید  
میخواست و بجهت خاطر نشان آنند بر فرمان عالیشان کدورت عنوان  
مینی بر فرود فضل و بخشایش بنام غلیم ادا بخلعت بماطفت و  
نوازش از پیشگاه خلافت و جهان بینی التماس کرده بود و فرمان  
همایون و خلعت که بموجب استرعی آن زبده را در جاهای عظام  
از جناب سلطنت در سلک نشسته بود درین روز رسید آواخرو روز  
سیوا باستماع این نثار عظمی بهجت اندوخته بکشته باستقبال  
نثار کدورت تمثال شتافت و بورد و آن منشور کدورت مضمون  
سرمدیات باج گردون رسانید و خلعت افتخار بپوشید و چون  
باطن ضلالت موطن آن وحشی داشت عصیان نموده عفو در حان  
شهنشاه جهان فی الجمله آراست و اطمینان یافت راجه با او

میده آمده بود در دایره خود جای داده با انواع ملاطفت لطیف  
سند روز دیگر بوجب قرار داد هفت هزار تن از مرد و زن از  
را بجمعه چهار هزار مرد جنگی از قلعه بردند و در بندهای بادی های اصلی  
شده انحصار بدین را تصرف نمودند و راجه سید محمد حوادر که هم  
بیونان لشکر خطر اندر بود تعین نمود که قلعه رفته ذخیره و اسلحه و توپخانه  
در پیراشنای که در آن باشد بقصد ضبط در اردو جن سیوار  
همان روز پنج قلعه دیگر موسوم بلوکه که در اسکده و تیکی و مگونه و در و  
پیشکش کرده بود و در راجه جینگه راجه سبجان سنگه بند بیکه  
در سمت عقب حصن بودند هر بر سر راه را بیکه معین بود و در  
نمود که اندر من برادر خود را با فرقی برای تصرف قلعه و و پیر  
ستند و بقباد خان نهان و در بونه نوشت که باین راه و با قصد سوار  
رفته چهار قلعه دیگر را تصرف آورد و سیوان نیز گنی خود تعین نمود  
که مردم او را بر گرد و دره قلاخ نر و به بند های بادی های حواله نمایند  
و چون دیر خان هنوز دریائی قلعه اقامت داشت راجه سیوار  
در طاقت راجه را این که نزد خان نر فرستاد که با دلاقی نشو  
انخان نهاد

ملاتی سندر اجه باد معافقه کرده نزد یک خود بجائی داد و انضام  
لحال زبان عجز و استیصال کنوده اظهار ندامت بفرزاد تقصیر  
خود نمود و گفت که قلم ببرد هر را بسیاری از قلاع دیگر بامید عفو  
و بخشش گیتی خود بگویم گسترش کش میکنم دمن بعد خلقه اطاعت  
و بندگی در گوش و غاشته و دلتخواهی و خدمتگذاری هر  
دو نشی خواهم کشید راجه نظر برشمه تفضل و احسان باد و خطا  
بخش عذر بنیوش کرده او را بجان مال امان داده و غازی  
بیک مروت و زان را از راه نمود که بر خاقت یکی از مردم او  
نزد و لیر خان دگیرت سگه رفته بگوید که چون سیوائی بیادوری  
نخست در هیری طالع منبج تویم عبودیت و فرمان بدیری سپرده  
است در اعمات خاطر او کرده محصوران را امان دادیم متعرض  
حال آنها نگشته گذارند تا بیدون آیند و سپاه ظفر نپاه بقلعه در آمده  
انرا تصرف نمایند غازی بیک ابلخ پیام نمود و کس سیوا با  
نزاره او بدروازه حصار رفته مستحصینا نرا با اعلام کیفیت حال  
فرزده حیات تازه بخشید و آنها را ثب نخلت خواستند و راجه سیوا را

در مجموع سی و پور رسیده از آنجا به یافت سر فرار خان +  
نه در آنجا ملاقات می آید آن عهده راهبانی او دوی راج منشی  
در دربار رسین کجوهیه باستقبال او فرستاده پیغام کرده که اگر  
آمدن بغیر فرمان پذیری و عبودیت و قصد سپردن قلاع و حصون  
تصرف ادبیائی دولت است باین غیر محبت صایب و آرا ده  
بسنده بیانید که مورد نظر و تقاضای او است همانه کشته مال  
و ناموس و جان در آمان خواهد بود و الا آمدن در کار نیست  
چه غنایب بمیان خون عنایت این دو متعال و نیروی نجات دشمن  
بسر عهد و مال او رنگ نشین کشور استقبال تمامی قلاع و ولایتش  
مسخر خواهد گردید او ویراج پس از طی اندکی مسافت باور سیه  
پیام را در چه گذارده آن خندان تاب جواب گفت که الحال خود نزد  
بجنور رسیده ام و بجز مقتضای بندگی و دولتخواهی خود به و بعلم  
خواهم آورد پس از ساعتی بمبکر غفر پیوسته نزدیک بدایره -  
را در سیه آن نوآیین کا بر شناس جای یک بخش نشکر است  
اندر فرستاده که او را بدرونی آورد چون درونی خیمه رفته بار را  
لافی زنه



بود روان گردید و شب بر اجم خبر رسیده بود که انضالات کیش  
فردا خواهد آمد چون روز شد راجه بدلیر خان و کبریت سنگه که  
از پیش قدمان عرصه پیکار بودند و سپه آنها بحصار بسیار نزدیک  
رسیده بود و پیغام نمود که مورچال خود پیشتر سرده تدبیر ویرش  
بر حصار نمایند خاند کور و کبریت سنگه بجهت و اتهام بلع شروع در  
پیش برد کار کردند از دست بده اینحال مقتور ان جمعیت تمام  
از حصار بیرون آمده بر اسم مدافعت پرداختند بسیار از ان فیروز  
نشد بجهلهای متواتر و پیرانه ان جبارت نشان را از پیش را  
نده بدر دازه قلعه رسانیدند و نیردی مردانه روی داده قریب  
شصت تن از اعدای به تبع رسد افکن و لیران دشمن شکن  
سرازه بود هستی پرداختند و بسیاری مجروح گشتند و چندی از  
تابیان راجه و دلیر خان و کبریت سنگه چهره حردی بگلگون زخم دار است  
معدوی جان شیرین در راه عبودیت در باختند و رانهای این  
حال که هنگامه جدال و قتال گرم بود و راجه بهر ساحت خبر میگرفت  
که کار جنگ و کارزار یکجا انجامیده منشیان خبر رسانیدند که سیوا

مال حاشی نخدان و نکاح و فراخی درستی حال خواهد شد  
مهر پیش بینی و مصاحبت کنیزی را کار بسته چند آن نزد  
چو چینه فرستاده که تمهیدات مراسم اعتدال در صلاح کار  
افلاک است بشمار نمایند و بعد از آن نیت نام برهنی که انقباض  
لیم باور البه اراوت و اعتقاد عظیم داشت بآب رده او نذر حج  
آورده حرف اسد عا و بمیان آورده راجه با و عهد نموده که اگر نذر  
نقد در بقدم صدق و درستی طریق عجز نداشت بپدید و بی سلاح  
باین حجران آورده ملاقات کند از اسب جاد و امان باشد  
چون بندت مذکور معاودت نمود و بجهالت کنش ضلالت  
نیزه که در صدقات قدر و استیلا و موکب گرونی مشکوه ستوده  
آورده و در یحیی بیت امن و امان و وسیله برای سلامت مال  
جان میخواست بجهت و قول راجه از خوف و هراس فرزندش  
و در سوای سده حریمت اطاعت و انقیاد و عبودیت و فرمان  
نبریزی آستان سپهر بنیاد مهم نمود و بخاطر امین و حل مطمئن مقتضای  
ذی حجه با بعد و وی از راجه که بقصد ملاقات راجه باینی که قرار داده  
بود و او را

سپهران خویش را با جمعی از تاجران خود در ندوله خان و خواج  
ابوالکلام و راجی و بهای سپهران افضل بیجا پوری و برخی دیگر  
از بنده های بادشاهی ندانجا تعیین نمود این کرده چون نزد یک  
انموضع رسیدند شش صد سوار از انندار که در انجا بودند فرار نمودند  
و سپاه نصرت شعار اسیر و موارشی بسیار گرفته مراجعت کردند  
با محمد چون سیدائی ضلالت کیش بر مراتب سطوت و استلا  
خیزد قاهره آگاه گشته بقیقین میدانست که غنای حصن ثلثین  
بر ندر که از مواد عمده نخوت و استکبار آن تیره روزگار بود  
بسیاری از اقربائی کاری و مردم او در آن محصور بودند به  
نیروی قهر و صولت ادنیائی دولت سخن خواهند و لا محاله افواج  
بحر امواج پس آن بمحاصره حصن رجده که آن ناپاکار پشت استظهار  
بدان قرار داده با همگی اهل عیال و ذخایر و اموال در آن بود  
خواهند بر درخت و انرا نیز بجزیره قهر مفتوح خواهند سخت و اگر بر  
جاده سرکشی و حصیان منشی ثابت قدم بوده بمسک مستقیم  
تفاوت و فرمان برداری نگرانید و در مخالفت و طغیان اصرار

جیست که از صواب اندیشی صلاح در آن ندیده سپاه ظفر پناه را  
از انقضیت بازداشت و در پای برج سفید مورچال نمودند و چون  
شام برده غلام بر چهره تخت عصیان بد فرجام کشید رخت اتما  
از برج سفید برگرفته با حال تباه به برج سیاه و بر آوردند و آن برج و  
برجی دیگر قریب آن هر دو بنا کرده سیوای بدنهاد بود و تصرف او بدست  
دولت ابدی بنیاد و در آمد و توپهارا برج سیاه بسته است به  
انباشتن نشیب گاهی که مابین هر دو برج بود گماشتند و در هر  
پنج شش روز از آنجا کوه سنگ انباشتند و بر آن زمین  
مورچال بلند بر آورده بر برج سیاه مشرف دو توپ بر بالای  
آن برده علی الاطلاق می انداختند چون صد مات توپ را  
نیز رخنه افکن کشته حارس نش را گزند بسیار رسیده و بر  
مذکور را و برج دیگر متصل آن بود و خالی کرده در پناه و بوار حص  
جائی نگرفتند و آن هر دو برج نیز تصرف بهادران قلعه کث در آن  
و چون در این ایام قبادخان تهمینه دار بونه خبر رسیده بود که جمعی  
از مقهوران در موضع نیرکوب و مادی دارند الباقی القاسم و عبدال

و بسیاری از مقامات رفیع پیوسته در آنجا بعد از این سو به کمر  
بندیده و در کتانی خانی و جمعی دیگر از بابت نشان جماعت بها  
در آن نصرت نشان تبیین نمود و دیرخان و کیرت سنگه متصل  
و دمه ایستاده تا کیه نهنگ و کارزار و اهتمام پیش برود کار  
میگردند و بعد از آن توپخانه منصور در برج سفید شکست و ریخت  
در خانه بسیار راه یافته مبارزان نصرت منشس کمر یورش کردند  
و خود را بپای برج رسانیده شروع در کادش آن نمودند مقهور  
ان لیم مابین این برج قدیم که به برج سیاه مشهور است باروت  
بسیار ریخته بودند که اگر در آن فیروز میزد به برج سفید استلا  
یابند و خواهند که از اینجا به برج سیاه یورش نمایند آنرا آتش زنند  
در آنوقت آن باروت را آتش زدند فریب نداشتن از  
مخازیل بی دین شراره شراست و شعله کین خود کو خفته در  
کین گرجی جلادت کینان نصرت منشس را احاطه آن بود  
که برج سیاه یورش نمایند چون شب نزدیک رسیده بود مخالفان  
میان هر دو برج که داشت گاهی بود آتش در زده بودند و راجه

سرکوب ماحیان شکوب باشند و کار بر آنها تنگ سازند بخت  
دچارم ذی قعدة که دهم در تب گشته بود آن عده را چهار جبهه  
از مردم خود تعیین نمود که دهم مذکور را محاذی برخی که سیواکی مقهور  
میستخوان قلعه اعدا شده بود و به برج سفید زبان  
زد است نصب نمایند و او را فرود زد دهم در برابر آن برج نصب  
شد و مبارزان توپخانه و برخی از راجپوتان راجه بر فراز آن  
برآمدند اهل قلعه از مشاهده این حال شروع در بارش توپ  
و تفنگ و ریزش حقه و سنگ و دیگر آلات آتشباری کرده  
بدافع مبارزان مضور و باطل سختی دهم مذکور بر داشتند این  
آشنائی جمعی دیگر از راجپوتان عده راجه که در مورچال بودند با سپاه  
دیرخان بآباد پهاوران جلا و گیش رسیدند و پس از آنها زبردستان  
و دشمنان در دهنه آنجا به خود رارسید و هنگامه جدال گریز نبرفته  
از طرفین نهایت جهش و کوشش و کمال دلیری و دلاوری بظهور  
رسید و بهیچیت سنگ و توپ عده راجه چنانکه سر در بالند کس  
بود و جبهه از راجپوتان و یکی از تابانیان دیرخان جان نثار شدند

روی خیمت بدالصبوب آورده نواجی اور دک تاخت نموده  
و نزدیک بر یک از قلاع مخالف که جمعی از لغبی اندینان تبار  
لش نجبال محال دیندار دور از کار بر آمده عیار پیکار انگیزند  
صد نه صولت بهادران ظفر طراز بعضی کشند و برخی ز غدار شسته  
خاک فرار بر فرق روزگار خود بختند فاخته کور اندر ز عفت  
کده منزلی نرید و چون خبر شنید که جمعی از باغیان ضلالت پیونده  
بالائی کوه فراهم اند و روز دیگر سوار شده جوقی از مبارزان دلا  
در بالای کوه فرستاد از آن عصیان نشان جندی که بچنگ  
پیش آمدند به نیروئی بازوئی جلد دست بهادران فیروزمند  
تخصیص نیستی افتادند و برخی بیایمردنی فرار را می یافتند و  
بسیاری دستگیر شدند و خباخچه و وزن است صد اسیر اندند  
هزار موداشی بدست سپاه ظفر پناه آمده با مجمل چون راجه جینگ  
باستعداد چهارت پنیگان فن تعلیم گیری قرار داده بود که  
دومد بلند باستوکارم تمام از جوپ و دخت تریست دهند تا گردی  
از برق اندازان و توب افکنان باد و است تو پنهان بر فرازان بر آید

جمیع ضرورت کینان جب دست شعار به شیخ آبدار از ہم  
 گسیختند و چون جمعی بخاک مگر که بران میخستند و بقبۃ السیف برگشتی  
 فرار گشته قلعه را حصار عاقبت ساخته و حصار زان منور و نور  
 دامن کوه قلعه را آتش زده ویران ساخته و اسیر و موافقتی بسیار  
 بدست آوردند و در آن نواحی دایره کردند و صبح آن در باره سوار  
 نموده مواضع دامن قلعه بوه کوه داپ کوه و پتگی و کوه را سوخته و غراب  
 کرده بدایره گاه گشتند و چون اکثری از ولایت عاصیان مرد و  
 با خیال خرابی ساخته از تاخت و تاراج انچه دو برداختند روز دیگر  
 بغیرم مساعدت کوچ کرده نزدیک قصبه نزل نمودند و چون راجه حاکم  
 مقرر کرده بود که قطب الدین خان با همراهمان در نواحی بونه تهنه ساخته  
 انجا باشد فائز کور انجا توقف کردند و در آن دوران در آنجا رسیدند  
 و در بزم باده ای بادی می چهارم و بی بقعه پس از چهارده روز  
 بدست که غفران پریو گشتند و قطب الدین که نزدیک بونه تهنه ساخته  
 انجا اقامت داشت چون آگهی یافت که جمعی از غنیمت شاد است  
 آئین نزدیک قلعه آوردند که کین گرفته خدمت کین میچونید با همرا



روی غنیمت بدالضروب آورده منواجی آورد ک تاخت نموده  
و نزدیک هر یک از قلاع مخالف که جمعی از لغی اندینان چهار  
لش بجای محال دیندار و روزگار برآمده عبارت یکار انگشت از  
صد م صولت بهادران ظفر طراز بعضی کشته و برخی زخمی شده  
خاک فرار بر فرق روزگار خود میخندد و فرار از روز عفو  
کوه منزل گزید و چون خبر شنید که جمعی از باغیان ضلالت پیافه  
بالای کوه فراهم آمدند و روز دیگر سوار شدند چو قی از مبارزان دلا  
در بالای کوه فرستاد از آن عصیان بنیان چندی که بچنگ  
پیش آمدند به نیروی بازوی جلالت بهادران میروزمند  
تخصیص نیستی افتادند و برخی بیا میزدنی فرار رایی یافتند و  
بسیاری دستگیر شدند و خنجر و دوزن است صد اسیر اندند  
هزار مردانش بدست سپاه ظفر پناه آمده با مجمل چون راجه چنگ  
باستصواب مهارت پنیگان فن تعلیم گیری قرار داده بود که  
دند مبلنه باستیقام تام از چوب و تخته تربیت دهند تا گردی  
از برق اندازان و توب افکنا باد و است تو پنهان بر فرازان برآمده

جستند کشتن جبارت شعار به تیغ آبدار از نیم  
سیختند و چون جمعی خاک معرکه برانختند و بقبته السیف رگباری  
را در کشته قلم را احصار عافیت ساختند و مبارزان منصور و مجبور  
دامن کوه قلم را آتش زده و بران ساختند و اسیر و موافقی بسیار  
بدست آوردند و در آن فوجی دایره کردند و صبح آن در باره کوار  
نموده و مواضع دامن قلم بود کده داپ کده و پتگی و کون را سوخت و غراب  
کرده بدایره گاه کشتند و چون اکثری از ولایت عاصیان مردود  
بایمال خرابی ساختند از تاخت و تاراج انچه در دبر داشتند روز دیگر  
بغرم معاودت کوچ کرده نزدیک قصبه نزول نمودند و چون راه جنگ  
مقرر کرده بودند قطب الدین خان با پسران در فوجی بودند تهنه ساختند  
انجا باشد فغانه کور انجا توقف کردند داد و دغان در راه بر ایننگ  
و دشمنان بدی بادی چهارم ذی قعدة یس از چهارده روز  
بیشتر قتل و تخریب کردند و قطب الدین که نزدیک بودند تهنه ساختند  
کایت و تیرت چون آگهی یافت که جمعی از غنیمت شقاوت  
تیر و تیرک قتل و در یک کجین گرفته فرصت کین میچینید با همرا

و صولت افواج قاهره جرات فرود آمدن نیارستند نمود بانچه چون  
آن سرزمین کوهر و سنگراز بود و شیب فرار بسیار داشت  
خود مسعود بعد از تاخت و غارت انهد و دوازده بخا و گروه برشته  
نزدیک کتل گونج کتوره دایره کردند و شب آبائین پاسداری  
و پوشناری بسیار برده روز دیگر بسیار آوردند و او دغان از  
انجا بسمت قلعه کنده رفته مصافات انرا تا تاخت و قطب الدین  
با همرازان بسمت دره پوره کتوره و ناحی کهوره نزدیک قلعه کتوره  
رفته بتخریب ولایت اهل کفر و غایت پرداخت و از سکنه  
آن بوم اسیر بسیار گرفت و هواشی بسیار بدست آورد و بسمت  
نهم نوال که دوا و دغان و قطب الدین جان بهم حلق گشته با اتفاق  
یکدیگر بسمت قلعه لوه گده شتافتند و چون افواج قاهره بجائی  
قلعه رسید از احمد اویانکار پانصد سوار و هزار پیاده جنگی جبار راز  
قلعه برآمده با قرا و لال جنبش منصور خجک در پیوستند چون اینخبر  
بداد و دغان رسید راجه را ایستاد و قطب الدین خان در اجل شدند  
باسباه او مباد و فرستاد را ایستاد و اجل شدند هنگام رسیده ملک



آندند چون او و همراهایش خبردار و هوشیار و آماده حرب و کارزار بودند  
کاری نداشتند خاسرو ناکام برگردیدند و نوبتی دیگر انتظار فرصت نخوردند  
به برده پردازی ظلمت شب بر مورچال رسول بیک روز بیانی حکم  
اورگشتند و چون او در فیکانش که مغلوب غفلت و بختی بودند بر  
سر توپهای که در مورچال او بود افتادش گاه یکی را میخ زدند و بتا  
بیان رسول بیک ناگهان در او نخته یکی از پائی در آووردند چهار  
کس را جروح کردند چون صدائی این دارو گیر بلند شد زبردست  
از مورچال خود و محمود نوگرد لیر خان رسیده بمقهوران در او نختند و  
دچار تن راطو صمصام انتقام ساخته بسیاری را کشته و جروح کرد  
نیدند بقصیه السیف نیم جانی بر آورده به پناه قلعه در رفتند و روز دیگر  
فریقی از ان بخت برگشتگان بقصد برداشتن لاشه های کشتگان  
از ریچه قلعه برآمدند چون در اطراف مورچال پردنخان دسوپهم  
لرن بندید و دیگر بندائی بود این کرده شهامت برده بعنیم در او نختند  
و انقدر ان لیم کاری نداشتند رگدائی فرار شدند و در این اذیتش  
بستن از مبارزان خصم انگن گل زخم از رخ روی چیدند

و بهشت و بهشت پیاده را آسب زخم رسیده و لحد زفتح این قلعه را به  
بصورت بدیداری اخلاص پرورد و دستان را باراجه را بسنگد و شتره فان و  
در سنگد چندی راوت و محمد صالح ترخان و سید زین العابدین نجاری  
و اصل سنگد که چو پد نوار عده خود و چهار صد سوار از تانباين خویش و  
جعی دیگر از مبارزان بلبت کیش که همگی بهشت هزار سوار بودند  
معین نمود که از دو طرف بولایت سیواکی حرد و در آمده بتاخت  
و تاراج پرورند و بدینجهت کار بران تیره روزگار تنگ سازند  
نزد هم شوال خانند کور را با همراهان رخصت نمود و بقطب الدین خان  
که او نیز بانگدینان شسته در سمت خیمه معین بود و بودی خان  
که به محافظت ملک گوکن قیام داشت نوشت که آنها نیز از نظر  
بولایت انخدول در آمده در تحریب ان بکوشند و رعایا و متوطن  
اندر زمین را که همگی در کیش ضلالت و ایمین جهالت اند و چنانکه  
توانند بقید السیر آورند تا سیواکی نقادوت نبوده از جهت ستون  
آید و بجزو چپا که می گزاید با انجمنه در یکی از ششپا جعی از مخالفان عند  
اندیش تیره درون بار اوت و تسبیح و شبنون عبور چال کیرت

از تانسان و لیرخان پیکر مردی نریت زخم در استند و هفت تن از  
خاندان بر خاک هلاک افتاده چهار کس زخدار شدند چون ارج از اینجی  
آنگی یافت از راجپوتان خود نیز جمعی تبین نموده که بسپاه و لیرخان پیوسته  
در تسخیر حصار کوشش نمایند باز از آن منصور دست جلدوت و مردانگی  
بقال و جدال کشوده لوائی غلبه و استیلا برافراختند و با استعمال آلات  
توپخانه کار بر محصوران تنگ سخت چون آن گروه خلاصت نبرده  
ستوده آمده نیروی محافظت قلعه در خود ندید و ز دیگر کس نروراج  
فرستاده نبربان سکنت و خضوع امان طلبیدند راجه نظر بر شمیم نعل  
دارم خسروانه نموده انبار امان و در روز آخر محصوران از قلعه بیرون  
آمده بد لیرخان لاتی شدند و انقلبه تصرف اولیائی دولت در آمد  
و از فرقه ندکو رد و در راجه لیرخان خلعت داده باو گیریمانش  
پیش راجه فرستاد و راجه نیز جمعی را خلعت داده و گیریمانش  
چون رخصت خواستند که باو طان خود روند اسلحه از آنها گرفته همگی را  
در خص سخت در تسخیران حصار استوار از بهارزان جلدوت  
نظار قریب بنجاه سوار و کسی صد پیاده جان نثار گشتند و سی و دو سوار

حضور پرنور گدارش یافت باجل طبعی روزگار حیات سپری شده  
آن نوین ارادت لگال سیوم نوال قبادخان را بجائی اودتبان  
نمود و بعد بدیداری حایب زر جابگیر معکفر فیروزی بود کوچ کرده در  
بائی کوه نزدیک مجور جال مانزول کرد و خانچه اکثر دایرهای اهل لشکر بر  
لرکوه واقع شد با مجذوب و روز مبارزان نصرت شعار توب و  
تفنگ شعله افروز نمود و هنگامه ارایی بیکار بودند مستحیان آن دهن  
حصین در رتب مدافعت و مقاومت کمال سعی و کوشش نمودند  
و اوج هر روز خود مجور جالها رفته در رسم اتهام و تاکید بطهور رسیده  
چون یک برج قلعه و دور مال لصد مات متواتر که علی الاقبال بران  
میروند شکست و زخمی یافت و لهرخان سپاه خود را بر یورش تحریص  
نمود و ششم نوال آنها استظهار نیز در آن اقبال و خدیو جهان و لیراند  
بر آن برج یورش کرده بر فرازان برآمدند و جمعی که محافظت آن  
قبام داشتند تاب ثبات و با بیداری نیاورده محوطه که مقابل  
نذر دست در خریدند مبارزان فیروزی غلم نصرت بر بالائی  
افراشته با استحکام آن بر درخت در این یورش و او برش جا  
از تابنده



را شور و حد صالح ترخان و رام سنگه و سید زین العابدین بخاری و حسین  
 و پنی و سر سنده را شور و حد و چنگه نور و حبشی و دیگر زنده های بادش عجب  
 قلعه بودند بر مقابل هر کجی جائی مور حال نرید و رسول میس روز سانی با جمعی  
 از روز سانیان و دوست راست داد و دغان قرار گرفت و خبر بهیچ جا  
 باخوئی از سپاه و لیرخان و دیردی خصن رد و در حال دقت سیدین داند من  
 ندیدم و حبشی دیگر و عجب ان باستحکام مور حال برد خشت و روز دیگر  
 در جازهای بود کوچ کرده بپور آمده فاصله دو کرده از قلعه شکرگاه  
 سخت و خود با جمعی بجای اقرار رفته ملا خط شنیده با دهمام پیش برد  
 کار کرده بدایره گاه برگشت و چون جاسوسان خبر رسیدند که شتوی  
 مرد و دکه خویش نزد یک سیوای ضلالت لر است و سه خیل فتنه انجمنه  
 بود باخوئی لطف بر پند شتافته است و در حد سید منور خان باره  
 را با شکره خان و حسن خان و جوهر خان و چلت سنگه و دیگر سنده های بادش  
 که نهانه صوبه بودند بتعاقب و تنیه انفقور فرستاد و دین کرده تا بر پند رفته  
 چون مخالفان باستحقاق توچه آنها فرار نموده بودند معاودت نمودند و از  
 انجا که احتشام خان نهانه دار بودند را چنانچه قبل از این در طی و قالیع

نویسنده و مصالح مورچالی فرستاد و داد و خان که راجه افروز در پاری  
کتل برسم چند اوی گنداشته بود چون از این معنی آهلی یافت  
در کتل عبور نموده او نیز بمقتضای کار طلبی از همان جا بجانب لشکر  
دلیه خان شتافت و باد ملحق شدند و چون سبک مجاهدان منصور  
بجیت درست آمد دید لشکر واپست تمام بهت بر محاصره  
هر دو قلعه بسته با ستم مورچالی باپرداختند و گنند تدبیر بر لشکر تغییر  
آن دو قلعه حصار جریخ افزارنداختند و لیونان با سپاه خود و عبرت  
و مظفر برادر زاده ای او دلیه افغانان و ادو پنهانی و هر پنهانی کوراز  
باچی گنداشته مابین بوزند هر دو در مال جایی مورچالی اختیار کرده  
دانش خان میرانش لاچیش افسال را با تو بنجانه بادشاهی و  
ترکناز خان و جعی از راجه چینه و پیش روی خود جایی داد و  
لیرت سنگد بات هزاره موارد و خدی از منصبه اران او بر روی  
در دازه قلعه بوزند پشینیه سخت و در و بست راست  
را جیه بر سنگد کور و کن را شهر و جگت سنگد نوری و سید مقبول  
مورچالی که قرار دادند و داد و خان با تمام نانبیان خویش و راجه

حسین

عش

باجی

س  
چو

س

و سیه پیاده بند و قچی نهان درانی انجا مقرر نمود و بخت و ویم انگاه مبارک  
که یکمندی بسور رسید و میرخان را که مقدمه جیش فیروزی بود با فوج  
هر ادل و توپخانه منصور پیشتر رفته خود را از کتلی صعب المرد که بر  
سره راه بود عبور نموده نزدیک بسور منزل گزید و فردائی آن  
خود نیز با دیگران فوج قاهره متعاقب او روان شد چون بیای کتل  
رسید و او و فغان را انجا گذاشت که پس از آنکه همگی لشکر ظفر انرا  
انزاد ان لریو عبور کنند از انجا رود و خود با سپاه همراه از کتل  
گذشت و در گروه طی نموده نزول کرد و میرخان که پیشتر آمده بود  
نزدیک بسور رسید و در صدد نزول بود و سواره ایستاده  
سز زمین مناسبی برای فرود آمدن می جست در آنوقت فوجی  
از غنیم سید روزگار نمودار گشته بمباران انگیز پیکار شد آن خان  
شهامت پرور سپاه ظفر انرا توپک کرده بران جبارت  
کینان حمله در شد و انها تاب مدافعت و مقاومت و نیروئی  
و شتاب و استقامت در خود ندیده بطرف کوچی که قلعه او بر بند  
ورود در مال بر فرازان مقابل بهم بفاصله دو تفنگ اندازد و رقع

مقابل حصن نادرک تپانه دیگر قرار داده در آن مکان نیز فوجی نشسته  
معیش سز و خود با همه حیو کشش قاهره در اطراف و انحد و دود کوک  
نموده بر اسم پوشیاری و پاسداری قیام در زود همچنین در  
هر طرف که نظنه دستبرد نمی اندیش آن بود جمعی از خود مسعود تغیر  
نمود و بمقتضای رای مصاحبت پیرانست قلعه بپزند هر و حصن  
ر و رمال که از مغلطات قلاع سیوا بتره نجات بود همیشه نجات  
اخلاص نیت ساخته تا بفرزیت صایب مقیم رمضان این  
سال فرخ قال از بونه سمعت ساسور که هر دو قلعه نزدیک آن  
بر فراز کوچی واقع است بر آنده و احتشام خان را انقبض در است  
بونه گذاشته و رند و خان دبیرم دیو سنود به و زاهد خان و جان شافان  
و خواجه ابوالکھارم و جمعی دیگر را که همگی چهار هزار سوار بودند به راه  
او تهن نمود و بعد از وصول بموضع پونے که پنج گروه از بونه بسبت  
ساسور و بروی کوه قلعه بپزند و واقع است و دوراه از  
میان آن کوه مکتب بادشاهی است که اخصیان گمراه بان دو طریق  
مسک جبارت متوانستند سپرد و او نهنوت را با سیصد سوار

آغاز آنگذ آن زبده راجهای عظم که باعث گرفتار آمدن حاکمان  
گذارش یافته نور و هم ریح الاول سال گذشته از جناب خدمت  
و جهان در ری بدفع سیوا مقهور قتل شده بود چهارم سببان آن  
سال بخط فیض بنیاد اورنگ آباد رسیده شرف ملازمت  
دره التاج عظمت و جلال قوه انظر حشمت و اقبال بادشاه  
فرخنده خصال محمد معظم دریافت و هشتم ماه مذکور از آن عالی مقام  
والا نزا و در محض کشته در دانه سمت مقصد شد و بهت و بیخ بونه  
که چهار راجه حسبت سنگد با فوج قاهره بادنچه انبار رسید  
چهار راجه بموجب فرمان همایون سر رشته اختیار آن هم بدو باز  
گذارنده روانه درگاه سلاطین پناه گزید و آن نوادین اخلاص  
آنین جنبه روزی در بونه اقامت گزیده بلفظ و نسق آن خود  
در استحکام تپانهای پر و اخت و قطب الدین خان را بابت  
پزار سوار بطرف خیر فرستاد که در آن سمت بوده از غنیمت و  
خبردار باشد و مقرر سخت که رو بروی قلمرو گده در مقام  
مناسبی تپانها باستحکام مخته است هزار سوار در دینگذار و

راجہ جیسکے رائے اور اچھائی و بی شکی و محسن تدبیر و جمعیت  
لشکر و فورس مان سہ داری و سہ لشکری رانسان بود با  
جندی افراد نامہ دارد محمد ہائی استان سپہدار فضل دلیر خان  
و داد و دکان و راجہ رائے سنگہ سونہ و احتشام خان شینخزادہ  
و راجہ سچان سنگہ بندید و کیرت سنگہ و لایچی نانہ و راجہ بر سنگہ  
نوزد و برغل بندید و زبردست خان و بادی خان و بختیار و  
برق انداز خان و دیگر مبارزان نصرت شعار با تو پخانہ و سایر  
ادوات نبرد و پیکار کہ ہنگی قریب چہار دہ ہزار سوار بودند  
مقدمہ انجمن مت تعیین نموده مقرر فرمود کہ آن زبدہ راجہا ہی و  
جمعی کہ در رکاب ظفر تاب بودند در جشن مبارک شمش کی  
و قوجہ ان نزدیک بود بدالضوب و محض کہ روند ویرغ کیتی  
مطالعہ بنام دلیر خان و احتشام خان و برخی دیگر کہ در حال بقول  
خویش بودند بفرصت و ریویست کہ از انجا عازم مقصد گشتہ براہند و  
پیوندد قسم اکثری از قلعہ و ولایت سپہا و فوجا ہند ان اچھا  
کیشیں کہوشیں و تدبیر راجہ جیسکے رائے این داستان نصرت طراز

و تفاوت پروری مدتها آن محنت زدگان باین که  
در شکنجه قعب مبتدا داشت تا آنکه جمعی از آنها که در موطن  
بقیه نژوت در اشتند از آنها مبلغان کلی طلب داشته باور  
دوازده چنان جبر و بیداد و انضالت کیش بدینا درائی یافته  
هماراجه حسونت سنگه که باع کمر قاهره باستیصلال و تعین یافته  
بود اگر چه بر سر ولایت آن مرد و در قفله یکچندی بمحاصره بعضی از  
قلعه اوقیام در زید و تخرب ولایت و تسخیر حصون و محقر سعی  
موفوره بظهور رسانید لیکن انری که مطلوب ادلیای دولت  
بود بر کوشش او مرتب نشد و بجیک از قلهای عظیم آن مخدول  
لیتم مفتوح نگشت و مهم او بطول و امتداد کشید لاجرم در این اوقات  
سعادت پیرای ملک ابتدای حضرت شانت هی که مطمح  
انوار اهامم الکی در راه صور اسرار سلطنت و جهان پناهی است  
خبان اقتضای نمود که یکی از نوینان بارگاه خلافت را با لشکری تازه  
و سامانی شایسته بدفع ان ضلالت آئین تعیین نموده همارا به  
حسونت سنگه را به پیشگاه حضور رلامع النور طلب دارند و



او درین صحیفه ما را اقبال گذارش خبر گرفته و در ولایت خود باستظهار  
خلع حصین و معاضل متبن و کثرت جمعیت او باش و کنیان در  
طلب فتنه امن کمال قوت و استقلال یافته ریش اسرار دران  
سزین فرود برده بود و شیوه تاخت و تراقی پیش گرفته عیار  
شورش می انگیزخت و ازین جهت که ولایتش بصل دریائی  
نور نزدیک است و بندری چند در تصرف داشت مانند طایفه  
ملیار بندروی و رنرخی برکشتی نشینان نیز بد کوهی خوش بود  
میبخت و هرگاه کشتی مورد خور و دریافته بکسی از بندر  
اومی افتاد تمامی اموال و ریشای که دران بود دستخوش  
جور تقلب او میگشت و خاچه در این ایام بطور پیوست که چهار  
نبرگی که جمعی کثیر از طوایف شجابر باموال و احمه بسیار دران بود  
طوفانی بقتضه تصرف و رستید و او در آمده بود و ان کافر جا برست  
تطاول باخذ و نهیب اموال ان مسکینان گشوده تمامی را تصرف  
شد و معتمد اما لکان اموال را که اکثر مسلمانان بودند مقید و  
محبوس سخته با ضرار و از ار طلب زیادتی منبود و از ظلم برستی

و تان بنیان امرا جان نثار گشته سحر خودی ابد انداختند و ششصد کس  
رو اسیب زخم رسید و چون مخالفان ضابطه ارک نیز از حیز قدرت  
خویش بیرون دیدند امان خواستند و بوسطت را و پیاوستند  
آمده بامبرالا و ملاقی شدند و قلعه با و لیائی دولت قاهره کسب  
امبرالا و فردائی آن داخل قلعه شده ملاحظه برج و باره و توپخانه  
و ذخیره نمود و بدین سبب لب و استقام مرست آنی بر داشت و او را  
را بجزارت انحصار زمین گذاشته تعبیه یی با خود نصرت انر  
از انجا کوچ کرده بقصد تنبیه سیوا ضلالت کیش و تنجیه یاقبی و  
لایت ان مقهور یعنی اندیش بسمت بونه روانه شد و قلعه  
مذکور بموجب حکم اشرف باسلام آباد موسوم گشت  
درین ایام پیرایع گیتی مطاع بجعفر خان صوبه در راه لوه صادر شد  
که برخی از تان بنیان خود انجا گذاشته با همه سپاه خویش برای  
ملک امیرالامرا بدکن نشتا بد و در تقدیم خدمات پادشاه  
ممد و معاون ان عهده الملک باشند تعیین راجع عیینه با فی منوچهر  
دفع سیوا چون آن نابکار شقاوت شعار که محلی از حال خسران مان

بود محمد ولان بران پشته برآمده دست جلادت جدا فکته کشودند و باند  
بان و تفت و حقه و سنگ پر داخته کمال جد و اجتهاد و در محالعت نمودند  
سوارزان نصرت مند اندروز مجال پیش رقتن و برآیدن بران  
کریوه بلند نیافتند چون در آن او نیز شش و شصت روز با خر رسید  
و ظلمت شب برده میانجی در میان کشید مجاهدان عقیدت شعار  
که عارفان بر خود نمی پسندیدند اکثر و زبانی قلعه قدم بهت فشرده  
پهر خوان که بود شب را بر سر بردند و صبح روز دیگر که خورشید جهان  
آرامانند بهادران قلعه کئی بر قلعه ذات البروج اسکان  
یورش کرد و گریه بار چاکر فیروزی لوا آماده نبرد و پیکار گشته بر قلعه  
دویدند و بمیان اقبال گیتی استان خدیو جهان بحصار شهر بندور  
آمده بقبر و غلبه و صولت و اعیان و انرا مسخر ساختند و بدلات  
تیغ آبدار بسیاری از آن محمد ولان ناپاک را ابدار البوار فرستاده  
قلعه پیکرستان از برج سر برداشتند و بقتة السیف بحصار آرد  
نباه برده انرا حصن عافیت و آمان کرد و اندیند و در این دو یورش  
نصرت ماثور و صد و شصت و هشت کس از سبدهائی با دوش

رسانیده بودند هفتدهم ذی حجه از سال سیوم جلوس واکار نقب  
ند که بر باروت انباشته شده بود و امیرالافرا الصوابید برای نخل  
بهر اقرار بر یورش داده مقرر بخت که بخت شکر داده شده که بعد از پید  
برج از اطراف و جوانب بر قلعه و دیده یکپاس روز مانده انبار  
کرد تا نقب را آتش دادند برج مقابل از صدمه باروت از هم پاشید  
افران مانند خیل کوثران رسیده بهو اوج گرفت و کشتن به برج  
شده و افلاک رسیدند و چون راهی برای یورش بهر سید آن  
نویسن عشقت این خود تا پیش صدمه که در مورد جان او مخته  
شده بود آمده خندای بادش می و تابان خویش را بر یورش  
و کشتن تحریص کرده که خبر روزی مانده که آماده محاربه بودند نگه بر روی  
طالع کنو کنی حضرت شانه ها می کرده و سبب حفظ آتی بهر  
کشیده مجموع بگ و فقه بر قلعه و دیدند و دامن جانفانی بر میان  
زده باز روی جرأت کشادند و همگی داد سعی و تلاش و دیری دادند  
حصول کشتن لاین خان و در ادبها و سنگ نهایت کشتن و تردد  
نیزه نظیر پیوست لیکن چون در عقب برج بسته بلند می از جا  
افرا

از قلاع دکن طلبیده بودند که در جای مناسب و در مهلت  
انهار انصب کنند و از موضعی که ترین صلاحیت لقب داشته  
باشد آنجا از لقب نمایند با مجله مبارزان نصرت انار را مرکز و در  
میان گرفتند و کم سعی و اجتهاد بر عهده بیت استوار کرده همت  
بر کثایشان حص قوی بستند و با وجود موسم بزرنگال و دام بارش  
ابرهای طوفان بار تو اتر تقاطع طر امطار شب در و زار طوفان ثوب  
و تفنگ نهنگانه جنگ و هنگامه پیکار گرم بود شراره شعله باروت  
همواره از برج و باره مانند برگ لاله زار باد بهار برق محابدان  
نصرت شعار میرغیت و گوله توپ و بندوق افواج قاهره درو  
و دیوار حصار را بر و نیزان و از مشکب سخته خاک اوبار  
برسد دشمنان سیر روزگار می سخت و گاهی که اعدای نصرت  
می یافتند جمعی از قلعه برآمده بخیمال دستبرد بر مورچاها هجوم می آوردند  
و از صدمه ببارک خون اشم مبارزان نصرت فرجام خاسر و  
ناکام بر می گشتند القصه مدت پنجاه و شش روز برین دمیرو تیران  
قتال شعله و رلود و چون از مورچاها امیرالامرا به برج مقابل آن لقب

[illegible]

حراست از ولایت قلعین نمود و بابا جی بهوشمه و در کوه جی و اردو سے  
دیگر از تبرسم کو ملک همراه او معین ساخت و از اینجهت که موسم  
بارش رسیده بود برای گذراندن موسم برنگال روزی چند  
در بونه اختیار اقامت کرده قریب چهل روز آنجا بسر برد و در نیت  
اکثر اوقات از خواجه قاهره را بر سر گهی مخالفان بدنگال او بر سر  
و جدال روی میداد و چون بسبب طغیان آبهای که میان سرحد  
ملک بادشاهی و آن قصد واقع است راه رسیدن نمودار و ذوقه  
بلند نظر و نرسد و دوشد و از این رهگذر عسرت و تنگی بهر سید  
لجوا بدید و ای صایب مصاحت چنان حال است که از بونه  
کوچ کرده بجایگه که از آنجا ناسرحد ملک بادشاهی غیر از دریائی  
پهنوتره آبی در میان نیست و از ذوقه بلند نظر بیکر اسان تر میرسد  
رفته اقامت گزیند و باقی ایام برنگال را آنجا بسر برد و چون  
تا انقضاء موسم باران خود مسعود و پیکار بودند تسخیر قلعه بجایگه  
که از قلاع متغییه آن ولایت است و انتراعش از مقدمات ضروریه  
آن مهم بود پیش نهاد غنیمت ساخت و باین قصد از بونه کوچ

مصاحبت در اینجا با بقا رسا خلق راه و بجهت اینک سپاه فخر ناه  
مکرر یکی رفته و خبره چند روزه برگیرند چهار مقام نمود و هفتم ماه مبارک  
رمضان و از اینجا کوچ کرده سبک کشتی رسیده و چون جمعی از سپاه و برنج  
از اردو گذر داشتند خود نیز پیش رفته سرفراز خان و جادو درائی  
را با خود پیچید و دیگر فوجی از زبانیان خویش گذاشت که حاجب جادو  
او را سطر راه البتاه اردو در هنگام عبور از دست اندازان کاه  
مقبور محافظت کنند مخافان هر جا قاجاری دیدند بقدم حیات  
منش آمد قصد دستبرد میکردند و مبارزان نصرت شعار بر آنها  
تاخته دفع شدند آن اشعار را با یکبار میخواندند تا آنکه مجموع اردو و لشکر  
بسلامت از کشتی عبور کرده در تنبیه آن نزول نمود و از اینجا  
بطی دومر حله قصبه بونه محل درود و خود مسعود کردید و چون امیرالادرا  
هزار سوار از زبانیان خود با دو هزار پیاده بنده و فوجی سبک کردگی  
اسمعیل نامی از نوکران خویش جهت ضبط ولایت ملکو کن فرستاد  
بود درین وقت خبر رسید که اکثر افریقی بولایت نندو در آمدند  
پایان آنرا لقبیه لفرق در آورده اند بنا بر آن صلابت دکنی را نوجو



ریزانش کین و پیکار گردد بدند در خدای این حال جمعی از تابستان  
شمش الدین خان جلوی کرده از کتل نیز بر رفتند و محاذیل کرد و با  
کتل بودند نظر هر قتل المصد و در کرده بر آنها حمله نمودند شمش الدین خان  
را از دست دیده این حال عرق جمیت بحرکت آمد و با وجود ریش  
توتة قتل از برج و باره قلعه با بقیه سپاه خویش از کتل نیز بر رفته  
بر مخالفان تاخت و ضربت شمع جانستان جمعی از آن تدبران  
بی باک و بر خاک پاد انداخت و بقیة السیف رخ از  
عمره ستیز یافته راه گزین سپردند و چون روز با خبر رسیده بود و  
آنکه منصور در کرده از مسکن ظفر قرین دور شده امیر الامرا صلاح  
در ترب تعاقب خیده به بنگاه خویش معاودت نمود و روز دیگر  
از آن منزل کوچ کرده در مفتح را چوره منزل گزید و چون کتل و نزار  
گذاری بر سر راه بوده که انرا با دست ساخت و نیز قبر رسیده بود  
که غنیمت یافت و خیم در اطراف جاگنه و بونه بر جاگاه و غله بود انرا  
چون خرمن محبت خویش آتش زده در انحد و انری از آبادی نثار  
است و در منزلی مذکور غله یافت میشد و گهی میسر بود بنا بر رعایت

مدد و عدم وصول مدد بایستی محبت استوار نگه داشته دست جرات  
 نجیب آفتاب اندازی کرده مدافعت نمودند و چون مصالح  
 سبب دق افتادند بحکم ضرورت دست بقایم تنوع آید و برده دل  
 بر بد بک نهادند و داد و دهی و دلیوری دادند و پس از این رخسار  
 بسیار و کوشش بیشمار بست و چهارتن که دست چهار کس از آنها  
 حمایت در بودند مردانه و از رتبه جانی در رسیدن انجلوت در  
 باخته بست و پنج کس رخسار و دلاوری بگلگون زخم زینت سپر  
 ساخته و بسیاری از آن مقهوران سپه و در کار و در آن کار  
 زور بردار البوار شناخته و گروهی زخم بردار نشسته و چون از این  
 قضیه با خبر شدند بر سر و پا و پاهای سنگه را بکمال  
 درد و گدازند خود را بقدر شکر بخت توجه آن سمت گردید غنیمت  
 ششم از حدت و سطوت سپاه ظفر ناه بایستی قرار از جای افتاد و اگر  
 قرار گردید و ابر و لامر و بتعاقب آن تیره بختان بر وخته ناکه کتلی  
 که در بایستی قلمه بر بند هر دست از بی رفعت و جعی که در قلمه بودند با  
 نداشتن زبان و گفتار بر وخته از برج و باره آن حصار شاره

از آن عقبه سه و نیم کرده طی کرده در موضع کرده منزل گردید و چون  
را دپها و سنگه با جمعی چند اول کرده در یائی کتل گذاشته بود  
که هنگام گذر زدن بغیر از دوشتر غایبید بعد از گذشتن سه هزار  
سور از حدود بار در یائی کتل نمودار شده بغیرم ستمقدم حواری  
پیشین نهادند را دپها و سنگه مرکب جلدوت بدانینخته از روی  
دلیری و دلادوری بر آنها تاخت و سگ جمعیت انضالالت  
کینان متفرق و بر بن ساخت و در باره مقهوران جمع  
شده از روی خبر کی حمله آوردند در این اثنا شنشالدین خان  
که اجدالامرا و راجه از آگاهی از این معنی کجوبک چند اول تبین کرده  
بود جلوزنبر شده بران حارست کینان حمله کرد و مقابلت  
بابداری نیارده بودی فرارشتافتند و در دیگر قصبه سورنخم  
ع که منصوص شده اجدالامرا بعد از ورود بمنزل جمعی از سربازان  
خود تاخت و بهائی قلعه برید بر که از اعظم قلاع سیوانی بدیده بود  
و از سگور بخت و دکرده واقع است فرسناد و مخالفان  
خبر یافته بابت هزار بر سر آنها هجوم آوردند و الفرتی با وجود قلت

و چون پس از زمانی خبر رسید که کمران کوه رده پیدا شده که بعد  
از یک ختن آن عرابه تاب فی عبور متواند کرد و در محنت  
جمعی از پیلان و دران و غیره را برادران با نهد سوار از تانینان خود  
فرستاده که راه مذکور را با برادران و نهان بجهت بلوغ و خوشنشن تمام  
بختن آن پر درخته ناشام ادا ده عبور خود نصرت اعظم  
کردند و در این روز که در دوی سنگه با تمام گلهی خفته بود و قریب  
چهار هزار سوار از بغی اندینان سیه جزگار لقبه و مستبد سبشی که  
دلیل شکر گلهی خفته بودند شتافتند و در جبهه خود تو زن کرده  
و بائی همت و رمیدان جرات فشرده بعد از آن جرات  
فتن در آمد چون از اسمعی بیشتتر خبر با میرالامرا رسیده بود  
سواران را با جمعی از دکنیان و هزار سوار از مردم خود  
بلنگ رده تبین کرده بود این گروه در انشائی اینحال بعد رسیدند  
و مخالفان مصاحبت در او نمیشدند و به بائی جرات پس  
نشیند و با جمعه که روز دیگر راه خفته شده احبار الامرا از سید و پور  
نوح کرده آورد و از بائی کتلی رسید و بعد از عبور شکر منظور

رسانید و مردانه و از پیران کرده ناکبار محمد آ و کشته تیغ سداقتان  
بها و در آن تصرف نشان جمعی از پیران بی باک را به خاک  
هلاک افکند و برخی را مجروح ساخته و بگراهی وادی فرار کردند  
و آسیبی زیانها به اردو نرسید و از روز موضع سیوا بود که از قصبه سرول  
هشت کرده است مخیم خود و طفر قرین گردید چون مابین سیوا بود  
و چون نزدیک بموضع کرده کوهی است که از آن بالیت گذرد و دو  
راه مشهور دارد که هر یک لغایت صعب المور است و با آنجا  
سواری صعبه تعب عبور تواند نمود و خبر رسیده که مخا لفان دریا  
کسل فراهم آمده مسلح و آماده بکام بدافعت و مقاومت ایستاده  
اند بنابراین امیرالامرا برای سختن راه و تدبیر عبور از مضیق کوه  
در سیوا بود قرار اقامت داده شمش الدین خان را با جمعی از  
بیلدار و بنو در بیک زر آن دو راه فرستاد که ملاحظه نموده اگر  
قابل توسیع باشد بختن آن بر دزد و وسیع سازد و خود  
با گروهی بدین راه دوم رفته جوقی با طراف و نوای آن کوه  
تعیین کرد که تحقیق طرق و مساک آن برداشته راه دیگر تفحص نمایند

که از ولایت عاودنخان متصرف سیوا آمده بود رسید و قتلوانرا  
که غنیمتیم چون بنا بر دولت مندم سخته بود و مقرر نمود که بتجدید عمارت  
کرده جمعی انجا باشند و در آن موقع است چهار مقام نموده چون آهلی  
یافت که در اطراف قلعه را حمله که از قصبه سرول ده کرده است  
دار و در چهار پنج قلعه و دیگر از رسیدی بدگر درخواهی آن واقع است  
جمیع کثیر و فرقه انبوه از مخافان شقاوت منش او بار برده فراتیم  
آمده بنجیال محال آمده مدافعت و قتال اند شمس الدین خان را  
با فوج هراول در او و پهاؤ سنگه را با همراهم او و شتره خان را با جمعی  
از دکنیان و میر عبدالمجید و در دخیه تو بنجانه را با هزار تفنگی بدفع آنها  
تعبن نمود و امادی مقهور از سلطوت افواج قاهره بای قرار از جای  
رفته راه فرار سپردند و مبارزان جیش مسعودیهائی اطراف  
را حمله را تا فتنه اندوز و زور انحد و بودند و در دیگر دوا و معاودت  
افزودند و تنب هنگام محبکه نصرت اندر پیوسته و جاح ان لشکر  
ظفر میرزا انجا کوچ کرد و جمعی مخدولان جبارت نموده بر سر اردو  
آیدند و در او و پهاؤ سنگه که سردار جنبه اول بود خبر یافت و در وقت

دست برد میجویند مقرر نموده هر روز یکی از آن سه لشکر منصور را است  
چهار هزار سوار جنوبت برای محافظت جمعی که بحیث آوردن  
همه و گاه و سیر با محتاج از اردو بیرون میرفتند و با اصطلاح اهل هند  
دنراگهی میگویند رفته بحکومت بردارد و از آنجا بغرم مقصد بونه کران  
نیز از معورهای انولانیست و محال اقامت و مسکن سیوانی  
فدالت آئین بود چهارم سبحان بموضع بارامتی از اعمال برگشته  
بونه که فلج کلیمه دارد و نزول نمود و جمعی از آنجا گذارسته مقرر شد که قلعه که  
شکست و ریخت بسیار بان راه یافته بود و دست نموده بطوایم  
محاربت و خبر داری قیام نمایند و از آنجا بکنار دریائی نیز منزل  
گزید و چون خبر رسید که قوچی از سیوانی مقهور شده و برده شده است  
منصور آمد و در کین فرصت اندیشه زده خان را بابت هزار سوار  
بدفع آن جمع بدفرجام تعیین نمود و مخاضیل تیره ایام تابستان  
و با بیداری نیاورده براه فرار نشناختند و چند روزی در آنجا بود  
بسر برده بانزو بهم ماه مذکور بموضع همان از اعمال برگشته بونه که کنار  
دریائی تبار است نزول نمود و از آنجا بطبی و در محل مقصد رسید که از

صادر شدند که باعث گمراهی قاهره الفیضیه بمرسیت بدفع آن بدستگال و  
و انزعاض حقون و قلاع و لایتنش گشته اند و در از غبار ترم و فیه  
و بر اندن بابران امیرالامرا بموجب فرمان و الابلت و بحکم جمادی  
اول از دویم سال حبوس هما یون با بنیغیمیت صایب باخود  
مسعود کن از خط فیض بنیاد او رنگ آباد بر آورده مختار خان فواید  
ناتبدیر را بحکومت و حراست شهر مقرر است و بنیم جمادی  
والاخره با محمد نکر رسیده برای نظم و نسق بعضی محلات و در حین اتجا  
توقف نمود است و سیوم ماه مذکور از انجا کوچ کرده غره رجب بموضع  
سون بری که از محال ولایت سیواست نزول نمود و از انجا بقبر  
بود که از معورای دکن است و مصاری از گل دارد و مقام پیر است  
از محال غلظت آن کشیده خانه گذاشته بودند آمده جاد و روی را  
با جمعی رنجاند داشت که بمراسم آن پرداخته از اطراف و نواحی  
با خبر باشند و ایتهمام رسیدن نمود و از وقتیکه بگذر نماید و چون بو  
ضوح پیوست که افواج محمد ولان در اطراف و نواحی حضور اقبال برسم  
خراتی خانه بجا دست و گنبدان روح به خصال دست جولان نمایند و مرمت



و معاقله نخست خود حربه برآورد و در پیش از کین برآمده کار او تمام شد  
و در پیش از رفتن بدو بدو و سنگی نشاند و جمعی که جایجا در کین نشسته  
بودند از اطراف و جوانب بر سر نگاه داشتند و لشکرش را بخت دست چرت  
بقتل و غارت کشودند و چون سرزمینی که انجا نزول داشت اطراف  
آن کوستان و جنگل بود و لشکرش غافل بودند از آنرا و قبل رفته بعد  
از آن مملکت برآمدند و اموال و افراد و مواکب و اقبال متکاثر بدست  
سیوای ند بردند و بعد از این قضیه عادلخان لشکری بسیاری رستم  
نام یکی از نوکران عمده خویش بدفع او تعیین نمود و در نواحی قلعه پال که  
از مغلیات قلاع سیواست میان هر دو طایفه جنگ رویداد  
شکست بر لشکریما بود و با مجاهدان مقهور را از سنج این قضایا  
قوت و استقلال تازه بهم رسیده بکلیه خاطر از توهم و ملاحظه که از جانب  
بنجا بودند داشت به برداشت و شروع در قزاقی و تاخت و تاراج اطراف  
و نواحی نوکن کرده بعضی اوقات که قابومی یافت برخی از محال با  
نیز دست جرات دراز نمود و چون این وقایع بمسود حقایق مجامع  
رسید بر یغ گیتی مطاع از منیگاه خدافت با ابراهیم صوبه دارد کن

و تزویر باطن و خجالت و ندامت استغفار تقصیر نمود و افضل نام یکی از  
 ارکان دولت بیجا بود بلکه بود و خور حجب سپاه چشم و فرید جلالت  
 و سبب بگری موسوم بود و در تقصیر و تقصیر از کمال ملاحظه و بیم و رشت از راه  
 و صیقل و کینه است برای استقامت خویش طلبید و بعد از آن که  
 که اگر او بجه و دآید و با من عهد و میثاق در میان آورده خاطر رسیده  
 مارا مطمئن سازد و بواسطت او به بیجا برآمده ملاقی بشویم و با فضل  
 نیز در این باب خطوطی در این نوشتن بنا بر آن عاقلان از خای  
 و معامله ناهمی افضل را که در هنر و رسواری جلالت شعار و رشت یا در  
 او تعین کرد و چون بگویند رسید مقرر شد که او سیوای هر یک با همه دو  
 بی صلاح و بی امانی که سیوای معین نموده بود با یکدیگر ملاقات  
 کنند و با هم عهد و میثاق در میان آورده قول و قرار داد که باید بعمل آرند  
 سیودی غداران بکار نهانی مردم خود را هیچ سخته جنیدی را  
 نزدیک بمکان ملاقات و باقی را بر اطراف لشکر افضل در کتب  
 گاه پنهان نموده بود و خود نیز خوبه در دستین پنهان و رشت چون افضل  
 بموجب قرار داد بان بر فریب بدینا و بر خود و در انتهای مصافحه

طغیان برانگیخت و آغاز سرکشی کرده جمعی از مفسدان خویش بر خود  
گرو آورده و تحت بحید و تذویر قلمو چند را تصرف شده دست  
غلبه و استیلائی بجایقی قلاع که از وجود و در دست پشنگان و ذخیره و  
سامان تپی بود و در زرخند و در آن زمان محمد علی و لیمان روزگار حیات  
سپری شده علی و لیمان بسرش که در آن وقت طفلی بود که  
نیابت پوشیده از اینجست او را استقلال در امور حکومت بهم رسانید  
فتور و اختلائی در احوال بیجا بود راه یافته بود و بجز این قضیه نتوانست  
برود و تحت وسیلای مفسور روز بروز قوت گرفته بر تمامی قلاع و حصون  
انولایت دست بمک یافت و بحجیت خاطر و فراع مال سامان  
اسباب یعنی و ترمود و ما بستظار کوه و جنگل و حصانست و زخامت  
قلاع سرکشی و مخالفت را میان است و احداث حصون تازه  
کرده از سابق دلاحتی چهل قلعه مشحون لبان قلعه داری بهم رسانید  
و با عا و لیمان اعدان خلاف کرده کردن از اطاعت پیچیده چون  
عا و لیمان را فی الحقیقه استقلال در مراتب حکومت و ایالت بهم رسانید  
در صدد وقوع او شد و رسایل بمیان آورده از روی تاکید

آن تصرف اولیای دولت بسیار بود و حضرت نیا بر الحاج و افتخار  
 و ولایت مذکور باد و عطا کردند در آنوقت بار کل گوکن در تصرف  
 محمد عادل خان بود و در او از فرزندان حکومت او اکثری از ولایت  
 باقطاع بلاد و اعد نانیه که از عهدائی او بود و تعلق در پشت و در بر گند  
 که یکی موسوم به بوسه و دیگری به سوسیه است بجایگزین سوسیه  
 که پیشتر از اتباع نظام الملک بود و بعد از تقاضای دولت او بجا آمدن  
 گردانیده در سنگ نوکران او در آمد داده بود و سوسیه را بجا بر سوسیه  
 زمیده از آن وطن گزیده چون خود در سمت گزینانک معین بود  
 سیوا پس که کترش به نیابت الفضالت بر در انجایی بود و در او  
 از فرزندان اعلی حضرت چون عادل خان را عارضه مرضی که بان در گذشت  
 طاری شده و کوشش بابت او کشید و از این راه گذشت و انقلابی و مملکت  
 بیجا بود به هم رسیده لا احدث سباجی که در گوکن در پشت نزد خود به بیجا بود و طبعی  
 دان و ولایت و قلا عیش از لشکر حشمتی هم ضبط و محافظت آن کما  
 یعنی تواند نمود و خانه مانند در اینوقت سیوائی مردود که جلالت و بی  
 سرایی با لکه و خربه فراهم دارد و اینبار فرصت نموده در آن ولایت غبار

از عالم گیر نامه . فتح قلعه هاجنه از ولایت کون سبجی امیرالاعتراف محمود بنادرکن  
بتین اینمقال آنکه قلعه مذکور از قلاع حصیه ولایت کون است و آن در  
لاتیبت در ساحل دریای شورست قلاع محکوم بندرهای زرغری که از آن  
جمله بندر چول و در است و باره از آن کوستان دوره و سنگ لاف  
و بعضی بیشه و جنگل است و در سوابق ایام برخی از انوایت که ملک  
بیجا پور متصل است به و دنیان و اکثر نظام الملک تعلق دارند و در  
زمان فرمان رادی علیحضرت که قلعه سپهر بنیاد دولت آباد جامع  
ولایات نظام الملک بحیطه تسخیر اولیای این سلطنت ابدی  
دوام در آمد و از دولت و حشمت آن بی نظام انری نماید محمد علیخان  
که از عاقبت بنی و مصاحبت گزینی حلقه اطاعت و القیاد و روش  
گروه و غماشیه اخلاص و تحقیق و بردوش گرفته در مقام خدمت گذاری  
و فرمان برداری بوبیست کشتهایست بجناب خلافت و متذکر  
از خدمت اعلیحضرت التماس کرده که باقی ولایت کون که سخر  
جنود ظاهره شده بود نابرا آنکه عجال مملکت بیجا پور اتصال دارند  
با و محنت فرمایند و تقبل نموده که بعضی از ولایات خوب نیز در عرض





بها گلگیر نمانی هم صفای رشت و جدالت که اینها باستانه و در رشت  
حقی سلسله و سالی در انداخته و غلبه نجیب الدوله بردتا  
منجواهند اول خان خانان القبل رسیده و بعد از روز ششم بیج  
الاخر روز پنجم سده نهم و سبعین و مانده الف با گلگیر نمانی  
در هم جویم شهادت چنانید و در تاریخ مذکور پس چنانچه  
بن کام نجیب بن خلدو مکان را در تخت نشاند و بن بهمان  
ملقب ساخت و بعد قتل باو شد و خان خانان بر طبق طلب  
و نا بخت و شتافت در همین ایام آمد آید شد و در دنی غلغل  
در دنی نو دجی انگشت و ملاز خودی سکر تالی بر جاسنه بار داده  
مقابل باو شد و در رشتی جانب سید و دنیا و حماد و ملک  
بن بهمان آباد آمد و چون خبر مقابل باقر اولان شد  
که در انبان بقوت شرکت نازی غنیمت و حاسبی ملی پس خسته  
حماد ملک دریافت که محقریست غنیمت را برداشته بر سر بهمان  
آباد میرسد از خوف و باو شد و تازه رود در دنی گذار شده نزد لعل  
جاست رشت



از نامه حالش بر تو ظهور می دهد و محمد الملک در سه کار خویش پیش تو در  
و چون شاه در این پهنه وستان آمد بنابر جوهر ذاتی و هم قوم شاه  
تقریبی باشد پدید آید و تا بجائی که امیرالامراست و با محمد الملک  
طرف گردد و القصد محمد الملک در فکر نجیب الدوله از فرخ آباد عازم  
و بی گشت و رگشت را در راه در میان با لاجی و هوگوگر را بمیان  
تمام از دکن طلبیده با اتفاق و بی راه محاصره نمود و عالمگیر شاه و نجیب الدوله  
محصور شده نزد چهل و پنج روز جنگ و توب و در محله در میان ماند  
و آخر به فکر رنوت سکینی از نجیب الدوله گرفته بناد صلح گذشت  
و نجیب الدوله را آبر و مال و اقبال از قلع بر آورده متصل خیمه خود  
حدا و دوه تعلیق و الطرف آب جمن که عبارت از سه پاره  
پوریا و جاند پور و تمام قصبات بارهه باشد رخصت نمود و محمد  
بنقویت غنیم رفیق و رفیق جهات سلطنت به تمام بادست  
آورد و چون دشناسه در غنیم نجیب الدوله را در سکنه نال محاصره کرد  
نوحی که در ترجمه شیخ الدوله خواهد آمد محمد الملک از دکن بیگ  
خود طلبید محمد الملک که با خا نشان از تمام الدوله خان خود ناخوش بود

پدید آمدن استقبال کرده خیمه در گاه و اقبال و افراس و غمزه  
بکشش نبراده ماد و املک نمود و از آنجا پیشتر رفته از  
اب گنگ که نشسته و محبوبه او در دشتی بح الدوله ناظم  
آورده با استعداد جنگ از کهنه برآمده خود را در میدان سندی  
و پانی که سرحد محبوبه او ده است رسانید و با جنگ سهیلی  
با قراولان طرفین واقع شد آخر بوسطت سواران خان پیل  
بر پنج ملک رو پیقدری نقد و باقی بوبده صلح قرار یافت حماد  
الملک بمحض نبرد با مقتدر نوال سید سعید و بانیه و الف از میدان  
نزاع کوچید و از دریائی گنگ که نشسته نفرخ آباد رفت و چون  
منه درانی بنابر جدت و یاد داشت که او از جوانی اکبر آباد بغیر  
ولایت کام سرعت برافرت روزی که جماعی دارالملک  
رسید مالگیر نانی با نجیب الدوله بر سر نالاب مقصود آباد آمده  
بان دلاعات نمود و از حماد الملک شکایت بسیار کرده لهذا  
منه نجیب الدوله در منصب امیرالاحرامی هندوستان و داده او را  
بیمباز و بی نجیب الدوله از قوم افغان است چون آنرا رشت  
از نام

قرار نمودند و در دانی بر جناح استعجال بخت کردی و بهی علم  
افزایش عمارت ملک که سر دانی نداشت خزان قیاد چاره  
بناخته ملازمت شاه نمود و اول محتاب شد آخر بفارسی سلیم ندو  
و لفارسی اشرف انور را شاه دلیان محفوظ ماند وزارت  
هم بقدر پیشکش باو مسلم شد و چون شاه درانی جهان خان را  
به تسخیر قلعجات سورجمل حاجت تعین کرد عمارت ملک همراه خان  
جهان خان نزد دولت نمایان بعرضه ظهور آورد و مورد آفرین شاه  
کردید چون طلب پیشکش وزارت در میان آمد عمارت ملک از شاه  
التماس کرد و توره از اسلیم پوریه و فوجی از درانیان همراه من باشد  
که در از انتر بید ز خطر معرض وصول در آورده و اصل سر کار سازم  
شاه و درانی دوست و زاده یکی هدایت بخش بن عالم گیر شاه  
دوم میرزا بابر خویش اعزالدین برادر عالمگیر شاه را از دلی  
طلبیده با جانناز خان که یکی از سرداران رکاب شاه بود  
همراه عمارت ملک <sup>را</sup> با دولت زاده و جانناز خان در کمال بی سرانجامی  
عبور حین نموده عازم فرخ آباد سکن احمد خان سپهر محمد خان بخش

در حکومت پسر  
معین الملک بن او عاید شد چنانچه در واقعات شاه در آن  
مفصل می آید و محمد الملک عالمگیر ثانی را در واپس نگذاشته شاهزاده  
عالمی گهر را بتوزکی برداشته از رده ناسی و حصار روانه لاهور گرد  
آورد و به لوفخانه رسید و حسب الطلب ادینه بگینان فوجی را  
بسرکردگی سید جمیل الدین سپاهدار و عباد الله خان کشمیری  
مدد را بهم رسانید و بلاهور که از آنجا چهل کرده مسافت دارد  
رخفت کرد و اینها در یک شب و روز خود را بلاهور رسانیدند  
و خواجہ سہ ایان را در حرم فرستاده بیکم را که در کمال غفلت خوابیده  
بود بیدار کرده مقید بخت و از محارت بر آورده در خیمه  
جاده اند بیکم زن تنائی محمد الملک است و نیز دختر او بچاد الملک  
نامزد بود محمد الملک صوبہ داری لاهور به ادینه بگینان در بدل  
پستکش سی لک روپیہ مقرر کرده بدینی معاودت نمود  
و چون این اخبار رسید شاه در ادنی رسید بسیار شوق  
آورد از قتلہ دار باشند کوب خود را بلاهور رسانید ادینه بگینان  
چون طفل ادینه که از ملتب رزم کند از لاهور بصحرای ناسی حصار  
فرار نمود.

آمدند هر چند هوکدر اینبار را بجزمت نگاه داشت اما خاک بر سر  
این حرمت عمار الملک را منجنبر شنیده محاصره را گذاشته بدو را رفت  
شتافت حی را با چون دید که این هر دو سر در در بر جاسه رفتند و  
تنها عصبه برای محاصره نمیتوان شد او هم دست از محاصره برداشت  
بنار نول رفت و کور جل خود بخود از کسوف محاصره بردارد عمار الملک  
بزد و هوکدر زارش احوال حضور مخصوص مصاصم الدوله میرانش و  
زارت از تعبیر انتظام الدوله خود گرفت و امیر الاحرار بی مصاصم الدوله  
میرانش و دانید روزی که وزارت گرفت صبح خلعت پوشیده  
وقت استوار احدثه را با بادارش قید کرده غنیزالدین خلف  
مغزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنج و  
سبزه و مایه و الف بر تخت سلطنت اجلاس نمود و عاقلگیران  
ملقب بخت و عهد یک هفته از قبه لرون چشم احدثه مادرش  
را که تمام هفته از روزائیده بود فیصل کشید بعد ایامی برای انتظام  
صوبه پنجاب قصه لاهور بر برد مخفی نمایند و رسنه احد دستین و مایه  
و الف صوبه داری لاهور معین الملک قرار یافت و بعد فوت

بسیار شده یک بکری نشاند عمار الملک و حی آبارا خبر  
کرده باراده شیخون از رگه زشترا عبور و زیای عین کرده شبی  
که عاقبت محمود خان ملازمت نموده به خورجه بر گشت هوکتر قریب  
به کراچیه رسید اول شب چندان بان سر داد و دم  
گمان کردند که عاقبت محمود خان از راه نذرارت باز آمده  
ایشان را فرورنگامه رست او سهیل دانسته استعداد جنگ  
نگردند و فکر فراهم ننمودند و الا فراسپا پیش نمی آید آخر شب متحقق  
شد که هوکتر آمده است دست و پا کیم کردند که وقت استعداد  
جنگ مانند و نه فرصت فرار ناچار احد شد و مادر او و همصام  
اکه و دبیرانش بر اجداد امر اصمصام الدود خاندوران ناموس و  
احمال و اطفال را گذاشته با چند کس راه داران خلافت برگزیده  
و از طفلی و نا تجربگی و بی حیثی باو شده چشم رحم عظمی ناموس  
تیوریه رسید هوکتر آمده بی منازعی تمام اناث سلطنت را  
خوارت کرد و کله زمانیه دختر محمد فرخ سیر پا شده که روجه فردوس  
در اینگاه بود و دیگر بر دکان سر اوقات پاوشی با سیدی در  
آنها در

بعل محی آید با خود مشفق بخت خود است که انتظام الدوله را بر دارد و  
روزی قرار داده بر سر خانه انتظام الدوله غلو کرده هنگامه دارد و دیگر گرم  
بخت و همان روزگاری بخت خودی گویا بجانب داشته  
نهاد و از در قطع انظار انقی در آمده بخت و تاراج محالات  
خالصه بادش می و جوایز مضب در آن که در نواحی دارالخلافه بود  
غبار رفته بر آنگینخت در این ضمن سو رجیل جاست که از دست اهل محاصره  
بجالت کوف رسیده بود و از احمد شاه آنداد التماس کرده اند  
در ظاهر برای لشکار و نظم و نسق انتر بید و در باطن برای گنج  
جات از رویی بر آید در سکنه ره مضرب خیام بخت و عاقبت  
محمود خان را که در هنگامی بر دوز بود استقامت نموده بحضور طلبید  
عاقبت محمود خان از مقام خواجه بریده آمده ملازمت بادشاه  
نموده بخواجه برگشت از مقتدرات الهی اینکه سو لکتر بخاطر آورو  
که احمد شاه در داون اضرب توپ در تغافل زو الحال بیرون  
بر آمده است رفته رسد غلوه گاه لشکار او را بنید نماید که در قافیه او را  
تنگ نموده اضرب توپ باید گرفت و خود است که این کار را

سیم نانی را بجائی رساند که صفدر جنگ بر سرترجم آمده احبار الامرادر  
را حد شاه باژ و مانند آخر این نقش راست از نگین اخلاص  
پنج نشست عمار الملک خواست که صفدر جنگ را بر بزم زندنش  
ماه باژ جنگند تفصیل آن در ترجمه صفدر خواهد آمد عمار الملک در ایام جنگ  
نذکور سوگند را از مالوه و جی آبار از ناگور یک یک خود طلبید اما  
پیش از رسیدن با صفدر جنگ مصالحه در میان آمد عمار الملک  
و سوگند را و جی آنچه با اتفاق بر سر سو ر جل جاث رفتند و بهر  
دکبر و دیک را که هر سه از قلاع حصینه ملک جاث است محاصره  
نمودند و چون محده اسباب قلعه گیری از ضرب توپ است عمار الملک  
با تماس سرور در آن غنیمت حاضبه بدرگاه احمد شاه مشتمل بر بسته عمار  
از ضرب توپ مصحوب مافیت محمود خان کشمیری که در الهام  
اول و در سل درشت انتظام الدوله وزیرین اعتماد الدوله فخر الدین خان  
محمود لقبه عمار الملک بآوشت و از فرستادن از ضرب توپ  
مانع آمد ماقبت محمود خان انگریز منصبداران بآوشت هی و مردم تو  
را و بعد این که در اعتماد الدوله شد تابش امرات چنین و خیار  
بسی می آید



و بعد طی سافت بستم دمی قعه سال مذکور داخل اورنگ آباد شدند  
امیرالاملاک برادر رسید و بین که در حیدرآباد مسلط بود و بقصد مقابله سافتی  
نور وید غنیمت قاپو یافته از امیرالاملاک خاندیس تمام و کمال و جانانه  
از توابع اورنگ آباد و غیره استدعا نمود و امیرالاملاک چون توابعه نا  
واقف بود و کار عده مقابله با امیرالاملاک در پیش و پشت سندی ملک  
خاندیس با بمهر خود و حواله غنیمت انجمن ملک عظیم مفت در دست غنیمت  
رفت چون قلم قضا برین رفته بود که ریاست دکن بر امیرالاملاک  
بحال باشد امیرالاملاک بعد بقعه روزار داخل شدن اورنگ آباد  
هفتم دمی الحجه اخر روز سال مذکور بمرگ مفاجات درگذشت و  
تاجداران بن امیرالاملاک فیروز جنگ بن نواب اصفیه غفران نیا  
و دخترزاده وزیرالاملاک اعتمادالدوله قمرالدین خان مرحوم نام اصلی  
او میر شهاب الدین است او هم بخطاب موروثی غازی الدین خان  
بهادر فیروز جنگ ماموری دارد و وقتی که بدارش امیرالاملاک در دکن  
رفته بمرگ مفاجات درگذشت بجز و وصول این خبر و حشت افزا  
مدار الخلافت محاد الملک نجانه وزیرالاملاک صفدر جنگ رفته است

خود به اخصای طلب بنواب بهادر که در علم سلطنت بود و دیگر امرای  
 حضور پیش از رسیدن نواب وزیر بادشاه در دینے صلح کردند و هر چه  
 شاه خواست بپذیرفتند و همه پیمان در میان آوردند و قلندر فاکلیچی را رخصت  
 کردند و نواب وزیر هم چنانکه من بود که در میان پادشاه و دربار کان حضور بود  
 و بسیار همراه آورد و درم حالات قاضی بود که در اوج بدو چگونگی کنتم از فرط بیداری  
 و اقل نشدند و برون شهر لب در یائی جن فحیم سخت دران ایام  
 نواب نظام الدوله ناظم دکن تازه شهادت رسید بود و امیر الامرا<sup>۳</sup>  
 نیز وزیر جنگ خلف کلان نواب اصفیاه خود پیش درشت که صوبه دار  
 دکن بود مقرر شود امرای حضور پیشکش بی طلبیدند و او سودای مفت  
 منجواست امیر الامرا فایده یافته بازگان حضور گفت که اگر صوبه داری  
 دکن بی پیشکش بمن مقرر نشود بود که در اقبسی که بدادتم منیفها نم او  
 تقاضای زر و موهو دارند نمیکنند و امرای حضور بپایان راضی نشدند  
 صوبه داری دکن را با امیر الامرا تفویض نمودند و امیر الامرا سیویم<sup>۴</sup>  
 سپه سالار سبقتن و مانده دلف از دعدت<sup>۵</sup> بخلعت حکومت دکن  
 قامت مهابات در دست و در میان موسم بزرگانی جانب دکن قطره و  
 البطلی

و بعد طی مسافت بستم دومی قعه سال مذکور داخل اورنگ آباد شد  
امیرالاملاک برادر سیو دین که در حیدرآباد مسلط بود بقصد مقابله مسافتی  
نور وید غنیم قانوی یافته از امیرالاملاک خاندیس تمام و کمال و جانانه  
از توابع اورنگ آباد و غیره استدعا نمود و امیرالاملاک چون توابعه نا  
واقف بود و کار صده مقابله با امیرالاملاک در پیش و رشت سنگ ملک  
خاندیس با بکمر خود و حواله غنیم انجمن ملک عظیم مفت در دست غنیم  
رفت چون قسم قضا برین رفته بود که ریاست دکن بر امیرالاملاک  
بحال باشد امیرالاملاک بعد فده روز از داخل شدن اورنگ آباد  
هفتم دومی الحجه اخر روز سال مذکور بمرگ مفاجات درگذشت و  
کامران <sup>ناب</sup> بن امیرالاملاک فیروز جنگ بن نواب اصفیه غفران نیا  
و دخترزاده وزیرالاملاک اعتماد الدوله قمرالدین خان مرحوم نام اصلی  
او میر شهاب الدین است او هم بخطاب موروثی غازی الدین خان  
بهادر فیروز جنگ ماموری دارد و وقتی که بدش امیرالاملاک در دکن  
رفته بمرگ مفاجات درگذشت بمجرود وصول این خبر وحشت افزا  
بدار الخلافت محادالملک نجانه وزیرالاملاک صفدر جنگ رفته رفته

خود چه در خواست بود بپایان که در امر سلطنت بود و دیگر امر  
 حضور پیش از رسیدن نوب و زربادش و در دین صلح کردند و هر چه  
 شد و خورست نذر فتنه محمد پیمان در میان آوردند و قلندر فاطمی را رخصت  
 کردند و نوب را به زریه هم سپید که من هو کفر را بپایان بآید و در آن کان حضور بود  
 زرباری همده آوردم حالات قضائی هو کفر را چه مدارج کنم از فرط بیداری  
 در اعلی شهنشاه و بیرون شهر لب در یائی جن فحیم سخت در آن ایام  
 نوب نظام الدوله ناظم دکن تازه شهادت رسید بود و امیر الامرا +  
 فیروز خجست خلف کلان نوب اصفا به خود پیش از شت که صوبه دار  
 دکن باد و مقرر شود امرائی حضور پیشکش می طلبیدند و او را سودای  
 منجواست امیر الامرا را با خود یافته بازگان حضور گرفت که اگر صوبه داری  
 دکن بی پیشکش بمن مقرر نشود هو کفر را قبسی که مبداءتم میفهمم او  
 تقاضای زر موعود از شما نمیکند امراء حضور بجان راضی نشد  
 صوبه داری دکن را با امیر الامرا تفضل نمودند امیر الامرا سیو هم را  
 سپید حسن سبتین و مانجه دالف از احمد شاه بخلعت حکومت دکن  
 قامت مبالغت در است و در میان موسم بزرگانی جانب دکن خطره در  
 البهلی

و اسباب بغیبت در آمد و توج نورب وزیر بتعاقب افغانه نشست  
افغانه در کوه مدارید که کشیده اس از کوه کما یون پناه گرفتند و فوجها تمام  
ملک افغانه را در پی سپرد و نموده و قیقه از رواج بقایق نهب و غارت فرو  
نگذاشتند و فوج غنیمت چاوتی در ملک افغانه کرد و نورب وزیر در عهد  
این جنگ غنیمت را از سر حد کول و جالبه و مئو و فرخ آباد و تبنج تا کره چنان  
آباد حواله نمود و رفته رفته غنیمت تا مسوا و الد باد متصرف گردید و آخرا را افغانه  
در نهایت مرتبه عاجز آمده و اسلحه و در میان انداختند هر چه نورب زیر  
خواست پذیرفته نقوش خود را از پلاک محفوظ داشتند نورب زیر  
بعد فرار این مهم رونق افزائی صوبه داده گردید و در همین ایام آید آید شاه  
در رانی از لاهور جانب دلی از لکان حضور را فرستاد و سخته شاه  
در آتلند رغان را بطریق ابجیکری پیش احمد شاه فرستاد احمد شاه و امراء  
حضور نورب وزیر را با محاج و امیر ام تمام نوشتند که بولکمر را یا خود متفق  
سخت بهمخانی برق و با خود خایز حضور باید سخت و بدفع شاه در  
باید بدخت نورب وزیر بولکمر را بوجه زر خطیر پیراه گرفته در ماه رجب  
سنه خمس و سببین و انید الف خور و انجهان آباد رسیده و خایز

بی که در دست مرثیه افتاد محاسب اندیشه در احصاء آن دست  
مقدان اعلی باز رسیدار و از آنجمله قماشش نمروده لک روید و این  
صده نواب وزیر و فوج جانت هم با بنیم آن منجسته احمد خان را در گذر حیدر  
در سمت طرف شگ کردند و توپ و بندوق را در طرفین سرگرم  
کار نمودند چون افغانه را غلغله و گاه از طرف گنگ بر شستی مابرسید  
نواب وزیر حکم فرمود که پیل از کشتی مابرو یاب گنگ مرتب  
باید سخت سیر نورس خان کشتی با خراسیم آورده زیر گنگی رام پور  
که از فوج و دوازده کرده دست دوم مجادی اخراج اندک و رصراط  
مستقیم بر روی دریای نبرد قایم اگر محمود خان بزرگ احمد خان بهر جهت  
که فراحت نماید از سلک توپخانه که متواتر گوها بارش میکرد و نوارانت  
مزدک آب سرد روزی که پیل بسته شد فرودئی آن سده احمد خان ببری محمد  
را پیل جمعیت فرودن بگنگ احمد خان در رسید و چهار روز سوار جیل جانت  
موج حکم نواب وزیر از پیل عبور نمود و حجب عظیم و فوج آتشکست  
بر افغانه افتاد احمد خان و سده احمد خان نقد جان را از معرکه بدست بردند  
ترب ده هزار افغانان قتل و جرح و اسیر شدند و اقبال و انفراس و خیل  
واله

نوروزی برادران را که ایوب المذنبه خوانده اند جنگی در ایل عبادی (الاولی) کشیدند و کشته شدند  
 هنوز محل اعدام در هر دو صوبه قیام نگرفته که کفایت درک بود که در جی آایا بد جنگو  
 را که هر دو در آن عده از مرتبه بودند با خود متفق شده از دلی برآورد  
 با کربا بد رسید و باورجل جات هم ساخته فوجی از همراه گرفت اول  
 فوج غنیم در بابست نزد کور برت و لحن افغان که از طرف اعدام  
 حاکم کول و حاکم و غیره بود فرستاد و غنیم در بابی حین را عبور کرده بر  
 ش و لحن رفته جنگ انداخت و لحن کریمت و جمعی کینه از خانه  
 قتل در کشته شدند و غنیم بسیار از فیل و اسب و خیمه و اسباب و دست  
 لاف غنیم شد اعدامات که در دست چهار راه بقلعه الله آباد خسیده بود  
 از خرب و لحن محاصره رگند زشته بر جاج استعجال جرده با جمعیت قلیل  
 خود را بفرخ آباد رسانید غنیم فرخ آباد را قتل کرد و اعدایان قابو دیده  
 از فرخ آباد به حسین پور برگردیدند و کشته کرده لب دریای گنگ  
 واقع است آمده مورچای غنیم کرده اما ده جنگ شده و به ختیار  
 حسین پور این طرف گنگ جایی محاصره نبود و رسد غله از آن میتوان  
 رسید غنیم فرخ آباد و مورچای یاقه نمارت کرد و در این نمارت است







برکن لرغبت مردم و اسب فراورد آّب گنگ طمعه ننگ فنا  
گردیدند صبح آن شجاع الدوله از پلده ده کوچید و سه داران افغانه  
هم در جنگل کوه کما یون پناه گرفته بودند و بالا فریاد آمد و بلحق  
گشتند و غیب الدوله را از غلط برادر و ند و با وصف شکست  
یافتن غنیمت چون بدید غنیمت بنا بر کثرت سپاه و ملک مال گنگین بود  
شجاع الدوله و افغانه با دوتا جگوطح صلح انداختند و هنوز صلح با تمام  
نرسیده بود که خبر قدوم در راغنی رسید مع جهانیان را برافروخت  
و تائی خون گرفته صلح را نیم کاره گذارشت بطرف شاه رفت  
و نفس خود را بر پلک عوض کرد و شجاع الدوله بصوبه خود برگشته  
مفتخر جادی الاول شدت و سبعین و مانند الف و در دیکر ارم  
نه و داغها بکنو کردید

اینجرا و ایل ریح الاول سندنش و سبجن و مائیه و الف برعت  
 برق و باد و خود را بچاند پور قریب محاصره گاه نجیب الدوله رسانید  
 گویند نیت از روز عجب رکودن در با قرق رسد نکل نموده نجیب الدوله  
 را با سایر محصوران بحالت ترح رسیده بود که شجاع الدوله  
 از چاند پور کوچیده در انشائی راه خج مرته کم کم سباچی نمود شجاع الدوله  
 پنج کرده راه رفته بر موضع هلدوه فرود آمد هلدوه بفتح هاء و سکون لام  
 و ضم دال همزه و فتح واد و داء زده از موضع توابع چاند پور است در  
 انجا خبر آمد که غنیمت بر اکثر لگی خج اسلام دست اندازی کرد  
 شجاع الدوله همادقت انوب لرک این در اجه لرک این  
 که از سر دران رکاب بودند به تنبه غنیمت بیک سمت تعین نمود  
 و میرنجف علیخان برادر زاده خود را پانچ هزار سوار و میرباقر تنوکی را  
 با چهار هزار سوار و غلیه بر فرودگاه غنیمت فرستاد و هر چهار سوار را چید و شهنشاهان  
 بخصوص انوب لرک این صد کس را زنده اسیر کرد و دو صد کس را  
 بجان کشت و غنایم سوار و سپاه بیست و سه سوار و غنیمت  
 شکست فاحس یافته از راهی که گنگ را عبور کرده بود در کن

توجه وقوع علاج باید کرد و در خراج استعمال بگنج باید رسید <sup>الدوله</sup> شجاع  
این قباحت را فهمید و در عین موسم برنگشال باوصف شدت  
بردن و کثرت گل و لاله راه مشوال سنده نشین و سبعین و مانده و  
الف از کشتن برآید بهر سربلگرام گذشته باشد اباد و رسیده و در آنجا  
چند ماه توقف نمود که در طغیان گنگ وصول به نجیب الدوله که در  
سنگرنال الطرف گنگ میبکنند امکان نداشت تا آنکه برنگشال  
آخر شد و تا یکی از سرداران خود گویند شدت نامی را با حجت  
بهت نبرد و حواری پیاده تعیین نمود که از دریای گنگ گذشته ا  
نظر و خبا را نالان برانیزد گویند شدت از تها کرده که  
باین کوه است و دریای گنگ را با پای گذشته چاند بورد  
دیگر برگشت را تا کوه او را و در هر دو سه صد قریه را آتش زد  
و در فکر تاخت او و درون بهر سعد الله خان و حافظ رحمت خان  
و دودنیان و دیگر افغانه که برای گنگ نجیب الدوله از آنکه خود  
حکمت کرده بودند نه اینها و در با زنی خود زور مقاومت ندیده  
نیز به آن در جنگل کوه کائون بنابه لاف شد شجاع الدوله بمجروح  
بهر

از کتاب مشهور از ترجمه وزیران است که در این باره

غنیم درینکه تمام از تربید را تصرف شده از جهت عدم دخل صوبه اوده

همیشه دست نامف بدندان بگیرد تا آنکه دنا شنیده عم جنگو که در محرم

سنه احدی و سیدین و ماتیة و الف از دکن پنه دستانی رفته به نسبت

نواحی و هلی می بود رخت خورست که از مسدود و ریائی گشت با پای گذشته

اول در ملک رسیده دخل گشت و بعد از آن صوبه اوده در آید با اتفاق جنگو و اود

زاده خود اول جن زرمجور کرده بر سر نجیب الدوله رفت نجیب الدوله تا

جنگ رسید آن بنا و رده در سکر نال نام جایی از از تربید کنار و ریائی

گشت که مکانی قلبی است مورچال قائم کرده گشت چهار ماه برنگال

علی الاصلال صدائی توپ و تفنگ و ملغان شنید و سنانی خوب

و بعد و برق میدان و نجیب الدوله و سید الدوله خان و حافظ رحمت خان و

دو دندی خان و دیگر فاعنه شجاع الدوله نوشته که غنیم بمیدان است

بید رسیده همین که در جنگال آفرشته و آب گشت رو بکشی او و

از آب گذشته ملک مار را تصرف می ارد چون بر این ناحیه دست

یافت دندان طمع بملک شما هم نیز میکنند صلاح دولت است که پیش

بلد اره گردد به بلاهی جنبه ماه پیش از فوت خود رسوم حقه اراک  
و بیات مثل مقدم و پیشواری و دهری و کاژر و جام و نجار و حد و در و غیره  
هم ضبط کرده با جاره داد و مصالح گنیز از این وجه داخل خزانه و برانسته  
از خمارک نباید بنویز از این بد بخت در تمام برگشت محل او جاری  
و سبزی نشده بود که حق تعالی است او را از دست رخسار کوتاه است  
و نه به حصول این فتح عظیم از ناورد گاه که امید ان بابی است بود  
خامیه سود و پلی را بر او فروخت و برای می معده و توقف کرده  
ش نزد هم شعبان سنده اربع و مانده و الف از با خم لا مار و پلی  
بقصد قندهار نشسته و غنیمت بجولان در آورده و لبه طی یافت  
بلاهور رسیده و در بلاهور نایب گذاشته روانه پیشتر گردید

و در ملک گاه و خجندین هزار شتر و با نصد خیل کوه پیکر به بت غازیان  
منصور افتاد و تاریخ این فتح چنین بخاطر مولف رسیده نماند و شاه باؤ  
در ایس از دتا پیشت یارود در آغاز در انجام فتح به سوزنای خانه تا  
رخش نوخت و شاه درانی نموده بار فتح به مولف گوید و این  
باؤ و با فوج خود تلف شدند از دست مجاهدان قتال و تاریخ شکست  
فوج کفار فرموده و غنیمت یا مال به بقعه ایسی که اداره دشت ناکامی شدند  
رودم و بیات خبر اینها رفتند و از قتل و اسیر و غارت و قبه همل گشته  
شمنه بهادر و برادر عیانی بالاخی که از شکم بوی بود در اثنای راه  
اقص بسمل نمود و از سره داران عمده غنیمت احدی جانی بسلامت نبرد  
الا دوست کسی از انچه بود که لصد خرابی خود را بمالوه رسانید و از انجا  
بنیونه آمد و بعد وقوع این شکست فاحش بالاخی غصه مرک شد و  
بس از پنج ماه سیزده روز نوزدهم و نصد هشتاد و سه و سبجین و مائیه  
والف بالسر و برادر ملحق گشت جبهه در پیش از تلف شدن باؤ  
و با فوج و مردن بالاخی پیر اینها بانه بونامی بلقب به حجت که در ادو  
رنگ آباد سکونت داشت بمقبره اصلی خود شناخت و معتقدانی خود را

خود را بر مخالف زینم در قسمت ماتحت است یا نکته بتاریخ نشستم  
جادی الاخره روز چهارشنبه شد اربع و سبعین و مائده و الف و چهار تریب  
دادند و توپخانه فرنگی پیشی انداخته از سنگر خود برآمده و در جنگ  
۱۰۰ مرد مبارزان اسلام که ضیاء دار کین کرده انتظار صد یکشده از انقدر  
فرصت دادند و پیران مضطر مردم رام گویان از حاطه سنگر بکند و میدان  
بیرون آمدند بعد از آن یکبار بر خون و صون ملک الملک تالی شده  
کرده دست بشمشیر خون استام برده مجله آوردند و در طرفه العین خوف  
آمد را بر ابراهیم زده غلظی کنیز را بخراب آباد عدم فرستادند اذل و لو که  
راؤ که در علین شباب بود و مخم نفنگ بقول گشت و بر اثران باو  
و جنود سرداران دیگر پیشی از خضر علف تیغ بیدریغ گشتند و ابراهیم  
کاروی که به تر از نمرود بود و بکبر آمده بیت مرغ مقفص نگاه داشته  
عقرب بشمشیر باب اشیم گذرند و بنده الله اکبر زمین مکره از خون قتل  
همه ملکنک و عوحد عدم از ترس موتی خیلی تنگ گردید و بربت و هزار  
غلام و کتیر دکنی نژاد بر شیر مردان اسلام تقسیم یافت و غنایم کرد و  
انحصار غنایم کنند و بنمید از جوهر و نفوذ گردانید و در جاسی دیگر و توپخانه و پنجاه هزار



یا فرمودت را ایها از گذر امره و بابیت عبور کرده و با یلغار شناخته  
روز دوم بشاه دره رسیده نایب نادر و سنگرد که در انجا بودند  
ناش لقیل رسیده و برادران نغازی الدین سرگرد شش کرده از  
شاهجهان آباد داشت شناخته در دم مرته را که در انجا بودند قتل نموده  
بجای آباد فرودگاه گویند پندت که همان روز نهم شوال سال مذکور  
در انجا رسیده بود و رختید و او را با همراہا: نشی علف شمشیر و خوار  
ساختند و غنائیم بسیاری از نقد حبس و در بیدست آوردند و  
سرگویند پندت را بریده با غنائیم مخصوصه شاه آوردند این گویند پندت  
همان است که بعد گوئی را عبور کرده الطرف النش فتنه برافروخت  
و کیفیت ان در ترجمه وزیر الملک شجاع الدوله گذشت چون ایام  
محاصره و محاربه است او کشید و کثرت جیفه و بول غالی فرودگاه نمیشد  
لہذا بعض سخت داند او رسد غلہ قحط و غلار را بجائی رسانید  
که ہر روز جمعی از مردم و دو آب لعلت کرد سنگی قالب تہی میکردند  
محصوران تہنگ آیدہ بالا اتفاق قرار دادند کہ در فوراحاطہ سنگر مواد  
قوت تحلیل یافته خود بخود مندر نشی منسوبیم متبرانت کہ یکمرتہ بہت مجموعی

بسیار که شروع جنگ از اول وقت ظهر شده بود و در کوهی روز با  
مانده ریهایی پیاده همائی نجیب الدوله که در جوهر شباخت ضرب  
المثل اند فریب ده هزار کس بعد برق اندازی در سنگر درآمده بگوته  
بیراق پیوستند بوقت را و خسری برده یاد و که مدارا الهام و قوت  
بازوی او بود و بر خیم لشکر از اسب بزرگین افتاده تو بس فدا را  
همین که در ریهایی همار و زنگار غنیمت آفریننده نو بزند لیکن شب برده غلظت  
فروغیت و امتیاز در یگان و یگان مانند ناچار ریهایی چهره دستهای نمایان  
کرده از سنگر برآمده رویش کر خود آوردند گونید بخت مکاسب از صوم  
اتاد ابا جحیت ده هزار روز خزان بسیار و رسد غله الطرف در پای حین  
بشاه دره محاذی بشاه بهمان آباد رسید منجواست که میراث که تعلق  
به نجیب له و له داشت تا راج نماید و براه آنزبید بالا باده رفقه آید و بخوره  
عبور کرده شالی فوج مرسته شود و از شاه دبره کوچیده بر گینه عدل باد  
که دوازده کرده از شاه بهمان آباد واقع است رسیده چون از سابق  
خبر آمدن او بمشاه رسیده بود عطائی خان در درانی و پس  
محمد احمد خان ابوالی را با جحیت پنج هزار سوار بر روی تنبیه گویند

که انرا که ناری توان گفت و در آن خود کشیده مستحیقه کار نشست  
بست یکم ماه مذکور موکب منصور مقابل سنگ مرثیه رسیده در رس حیات  
را بعد بسم الله فتح آغاز کرد هر روز اسد میان و اصامیان با هم ملاشما  
نمودند و بتوب در سیکه و بان و منبوق و شمشیر از طرفین جمعی راه با دیه  
فغانی پیمودند و رانیان هر طرف و ایر و سایر شدند و در سیکه را بر  
مخالفتان از جمیع جهات مسدود ساختند که سمت لاهور پس  
نشت مرثیه که از انطرف الی جهات که سایر مرزبانان نواحی سرحد  
نقد میفرستاد بران هم و در رانیان قابو یافته میرنجشده چون شاه درانی  
دید که مرثیه با وصف تنگی قافیه از زنجیره توپخانه بر نمی آید لاجرم بست هشتم  
ربع الاخر شده اربع و سبعین و مانیه و الف جمله بر زنجیره توپخانه مقرر کرده  
سورری فرمود و حیا خان و سپند خان بنجیب الدوله بهر اول و عقب  
ایشان شجاع الدوله با فوج خود محمد علی خان بنجیب و حافظ رحمت خان  
و دو دینان و فیض الدوله خان پسر علی محمد خان رسیده و بر پشت ایشان شاه  
محمد اشرف انور ریش و لیمان از ان طرف افواج غنیمت فرستاده  
افاصله یک مان بهر تاب از سنگ مرثیه بر آورده ایستاد و کشت و خون

کار سیل است مانند کز و خور و قلم بدست آمد با و و سبب الهی  
و قطب خان را بدو چه شهادت رسانید و دست بتاراج  
کنجوره در آن کرده نقیر و قطمیر را نگذاشت شاه و رانی را بجز و ستم  
دین خیر شعله غضب در جولان آمد با و صف آنکه هنوز دریای چین با آب  
نشده بود حکم فرمود که افواج ظفر امواج از آب بگذرند بتاراج و ستم  
ربیع الاول سنه اربع و سبعین و مائیه و الف و دویست و سی و یکم  
در کدز آب بت فریبش جهان آباد اسبان را دور و ریا  
را در آخته بعضی با پایاب و بعضی شناگد شسته برخی که سپاه و ریا  
پیش نه بود و در آب فرو رفتند با و در هور سرداران افواج  
ظاهره در یار و باین دلبری و بی باکی رنگ پوشش باخت از کنجوره  
لقصد نارت سر نهافتی طی کرده بود در ستم و ستم و ستم  
رویا آورده سر نهافتی نموده در دو کوچ باغ نیت آمد در وقت  
همرد با و چهل نبرد سوار گرد کار از زوده جنگها دیده و تو بجا نه رنگ  
مستدیه حاضر و با و چون دید که در جنگ شمشیر فیه ان همه برای  
در آنانی نموده نشد تا جابر در سواد شمالی پانی پت حصار از تو بجا نه

اخذایم بر شغال خود است که از شهر برآده و دست نبارج آبادها  
 کنید و وبال رعایا و برآید که بدایع و دایع الهی اند بر کردن خود  
 گبر و وقت برآید از شهر است و نهم صفر سنه اربع و سبعین  
 و مائه و الف و پنهان بسحر محی است و موصوف کرده منبر احوال  
 بخت غلف شاه عالم مانی گوهر در ورقه است پنهان آباد و بخت  
 کنند و ز رارت غایبان به شجاع الدوله مقرر کرد و عرض اینکه  
 شاه و رانی با شجاع الدوله بدگمانی نشود و سنگ تفرقه در  
 اجتماع و اتفاق اینها افتد و لب از زبان نارسد بر همین را در  
 پنهان آباد گذاشته خود با تمامی فوج بطرف گنجه و حرکت  
 نمود که در اینجا محمد احمد خان ابدانی و قطب خان و وکیل و نجابت خان  
 زنده در آن سرزمین اقامت داشتند و رسد غله و غیره از طرف  
 اب بلسکندره می رسیدند و این محمد احمد خان ابدانی همان است  
 که در وقت فوج اری سر می بردست غنیم افتاد و آخر خلاص یافت  
 و فرمان بالا گذشت هفتم ربیع الاول سنه اربع و سبعین و مائه و  
 الف و نهم قلع گنجه و راه محاصره کرد و چون گرفتن قلع پیش از آن خانه فرنگ

حفظ ناموس و الحوس خود شاه درانی را از ولایت طلبیدند  
 صاحب مکتوب بارها بوساطت شیخ الدوله در لشکرش آمد  
 در رفت کرد و تهدیدات صلح در میان آورد لیکن بجائی نرسید و  
 نیز بر همین مذکور مینویسد که از جمله وجوه صورت گرفتن مصالح این که  
 سرداران مرتبه همه نفوذ کم فهم زود و روح دون همت مصروف خام  
 طمعهای خود و اذیت خلق الله بجا نخبه سورج ملجاست ادغام آنها  
 معاینه کرده دریافت که انجام این قوم بخیر نیست بر خفت از  
 ناپیا امان و بر خاسته بیگم که یکی از قلاع اوست رفت  
 باؤ و با آنکه سلطنت دکن دهند و رشت تنگ چینی و پست  
 فخری ادبجائی رسیده که سقف دیوان خاص بادنهای که از نفوذ  
 بودند انرا کنده ز ریسک ساخت و طلا آلات و نقره آلات  
 وقف قدم بنوبیدی نزار سلطان السیخ نظام الدین و مرقد فردر  
 در دهگاه محمد شاه مثل خود سوز و شمع ان و قنادیل و غیره طلبید  
 بتصرف آورد و القصد چون باؤ و باغیج خود و چاه و قناری در آن جهان آباد  
 کرد و قدمت دارند و علف حال سپاه را تنگ ساخت او

برزده در حویلی علیم ورن خان فرو و آمد و برشتی / نشسته الطرف  
آب حین خود را بستانه و رانی رسانید نوزدهم ذی حجه سنه  
ثلث و سبعین و مائیه و الف قلمه بدست باؤ و اقطاع و حرم باؤ<sup>ج</sup>  
و جمع کار خانجات سلطنت با اختیار غنیمت رفت و از آن تقدیر  
الغیر العلیم باؤ و قلمه داری بنار و سنگ بر همین تفویض نمود  
و جمعی را بنا بر حواست قلمه همراه او کرد و بر همین ارتلا نده فقیر که  
جوهر قابلیت و مصاحب مدار علیه باؤ و بود و مکاتبت محتوی بر حقایق  
هند و ستان متواتر بفقیر نوشت در مکتوبی منبذید که بنده بکلم باؤ  
و بر سبیل سفارت از طرف آب حین بنزد شجاع الدوله  
رفت شجاع مانع الضمیر خود را که نفس الامر و بیان واقع  
است ظاهر نمود و حاصل کلامش آنکه مدتی است مرسته و برهمنه و کن  
مرکب به مرستان مسطرنده رند الحال این همه فتنه از ریجبه  
و طاعی دستگیری این برخاسته یعنی احرار و اچهای این زمین  
از ریجبه می آمد و بدست کیهائی بکشت راد و و تنای مقتول و  
هولیکرو انتاجی و جر و اخذ مقصد یان اینها جان باب آیده برای

تایم کردند و محاکمات و سواران که بنا بر وقت پرستی سپیل رخافت  
با و پیچیدند و در این در زنگبار اعلان نداده از دور تماشای میکردند  
غنیتم محاصره را تنگ گرفت و ابراهیم خان کار دی که با و او را  
از دکن همراه برده بود و دشمنانه فرنگ همراه درشت است  
ضرب توپ در ریگستان زیر قلعه آذروه بکار و رشت گولهای  
توپ بر شعله رسد برج و برج دشمن و محلات بادشاه مثل باران  
بارش کردند و بهارات دیوان خاص و رنگ محل و موتی محل  
دشاه برج شکست عظیم رده یافت اما بحصانت و رضانت  
قلعه ضرری نرسد همچنین حمله عظیم در میان بود و هر روز و روز  
خوردی از بند و قیاسه یعقوب علیخان پسر زری برادر اشراف  
الوزراء شاه و لیسان قلعه در روبرو چون ذخیره قلعه مفقود و ممل  
تنگ در شاه و در رونی بسبب طغیان آب حین متعذر بود  
عیسای علیخان پیغام نمود که بشرط حفظ ناموس و مال قلعه را  
تا یک هفته باید و این صلح را عینیت در نسته انگشت قبول برید  
تا در عینیت عیسای صلح مستقیم عیسای میان مع احوال و انقال از قلعه  
المنه



گاهی گاهی بگوشش میرسد از سلیم گنده یک ضرب توپ سر  
میدادند که گوله اش با آسمان میرفت دوران وقت هوکتر و  
و جنگو بر دروازه حمیری البتاده سعی وافر در شکستن دروازه کردند  
چون دروازه تخته های برنجی و سیخهای آهنین و نهایت استحکام  
داشت در خرجه چهارم هم کاری پیش نبردند و در این اثنا قریب  
بالفصد کس از مردم پیتل را و یکس را و موحده و سکون یاد تختانی  
واقع تا فوتانی آخر لام عقب اینها مردم هوکتر و جنگو از جانب اسد  
برج بالای فصل قلعه برآمده تا محالات سلطانی دست بردی  
نکردند آنچه بدست می آمد از بالای قلعه باین می انداختند و در این  
غارت کسی با احتیاط قلعه نبرد و درخت در این ضمن ده بار منفعل در  
مندوق در دست گرفته از جانب قلعه سلیم گنده آمده و دروازه  
کس را ضربندوق و شمشیرهای غلطانند هرزه در آیان  
حواس باخته از بالای فصل قلعه خود در زمین انداختند و دست  
و پا بی خود را می شکستند و قلعه مفتوحه را از دست دادند ناچار رو  
غنیمت در حوالی سعد الله خان که قریب قلعه دست جمع شدند و کورد قلعه مورچال

بابو برادر عزم زاده بالاجی را دوا با سه دران نامی و سپهپان  
 کار از موده و فوج سنگین و توپخانه فرنگ بغرم تدارک از دکن  
 رگهائی هندوستان شد بعد طی مسافت چون بجوالی رگه آباد  
 رسید سورجمل جاٹ بوسطت هوکمر و جنگو محلات با دوا آمد  
 و با دوا بنفس خود یک کرده استقبال کرده سورجمل را دید و  
 عماد الملک هم بوسطت سورجمل در حوالی میتر آمده با دوا  
 پیوست با دوا قرار و در که بالفعل طغیان آب جن مانع عبور و تقابل  
 بباد شد و درونی دست نشانی همان آباد رگه بدست آید باید گفت  
 باین اراده که پیشتر کرده نهم ذی حجه روز شنبه شنبه  
 و سبعین و مانیه و الف و دویسی روز برآنده و در خلش همان آباد  
 شد متصل حویلی سدا له خانی رفته است و فوج بر قلعه ارک  
 پور نشن کرده با سه برج و در و دره خضری حسیه ند و خدی بر  
 دلی و در و دره مشغول زد و خور و بودند این طرف ده پشت مغل  
 در رانے از بالایی قلعه بندوق اندازی میکردند فوج جنگو رنر چو که  
 دیوان خاص متصل فضل قلعه است و از این جانب صدای بندوق

با نژده هزار سوار به تنیه هوکر تعین فرمود نامبرد از زمار نول بنای جهان  
آباد که هفتاد گروه راه راست در یک شب و روز رسانیدند و  
روزانه در دوی آرام کرد نصف شب دریای جمن را عبور نموده  
شباه شب جلور نزد قتل صبح صادق بگذره رسیده به هوکر میخستند  
هوکر با شصت کس بر اسپان پشت بر نه سوار شده گریخت  
باقی سواران و فوج همه قتل و اسیر اموال و اطفال همه غارت  
شده شاه درانی بعد ازین از زمار نول بنای جهان آباد آمد  
و چون ایام بر نکال قریب رسیده پادشاه انظر در یاس  
جمن مجادوی بنای جهان آباد در کسند ره چا و نه کرد و افظ چا و  
که مکر در این اوراق گذشت نوبان هند به عبارت از گذر نین  
ایام بر نکال در کفانی است خبا نجه و در دلاست بیدار کردن و  
قتل کردن کوهین پیدار جاسد و سیر که در انجا تا بستان  
گذرانند و قتلان جای کرم سیر که در انجا بستان سیر بند و  
این هر دو نقطه ترکی است و چون خبر قتل و تار و غارت و غارت  
شدن افواج او و فوج هوکر بدین رسیدند اشیر از و خوف

گفت نارسنج این طفل از او نصرت پادشاه علیجاه پناه درانی  
بعد قتل و تا بتعاقب جنگ بود درخت و همان روز به جنگ با نژده  
راه پاشنه کوب رفته متصل سردای اله و روی فرو در آمد همین  
قسم تا نازل حنان باز نکشید و برین اثنا خبر رسید که هوگر که در  
ملکند ره فریب جی گنگر اقامت و درخت بعد دستباج قتل و تا  
خود را به رحمت تمام نزد سورجبل جاث رسیده و در غورست  
کرد که با اتفاق یکدیگر فکر نه در رفته غمناک سورجبل خود را در که  
با و را بنیان طاقت جنگ میدان نذر رم هرگاه نه در ملک  
می آید میفهم و ران ایام افاغنه بعد از تربیه خزان و رسد غلخه برای  
نه درانی از محلات خود آزرده بکنند ره که از و پهلوی است نه در  
حاجب شرق واقع انزبید است رسیدند هوگر بر سر خزان و  
رسد غلخه و دید لیکن افاغنه پیش ازین مجبور استیغ خبر هوگر نزد  
سورجبل جاث آزرده و در اندیشی خزان و غلخه را بر قدر تو است  
از طرف کنگ بر و نژده رود هوگر تا راج نمود نه درانی این خیمه  
شنید نه در مستبد خان و شاه قلندر خان و درانی را با جمعیت  
با نژده

دنبند و واقع شده خود را شاه رسانیده شرف ملازمت  
اند و خبند شاه خود از دره دنبند خرمش نموده و فوج قزاقی  
را فرمود که برادر متعارف متقابل و تاپی سپه نشوند و تاسفتی  
طی کرده چون بجوای سپه رسید با قشون قزاقی شاه متقابل  
واقع شد و رانیاں بزور ترکمانی غنیمت را از جابو رسته رودنه  
عقب کردند و ناخجک کمان بجانب شاهجهان آباد رجوع  
الفتحی نموده بمیدان بادلی که در سودا شاهجهان آباد است  
رسید اگرچه فوج غنیمت قزاقی دارد ولیکن در رانیاں از غنیمت قزاقانند  
در میدان بادلی و رانیاں اطراف فوج دتار و فرود گرفتند و تا غلبه برادر  
زاده خود را با جمعی قلیل گریزانید و خود با سایر فوج از اسپان  
فرود آمده با درستیزه قایم کرد و رانیاں بفرب شمشیر و بندوق  
و مار و زنگار غنیمت برآوردند و تا با جمیع همراهیان بقتل رسید و فتحی که  
بسمه فتوح روزگار توان گفت نصیب شاه در آنے کردید و  
این واقعه در جمادی الاخره سنه ثلاث و سبعین و مانیه و الف و قو ح  
آمد مولف گوید تاریخ کرد سلطان عصر قزاقی بقتل و تانیع شمشیر

ز رتبه مطهر  
تجلی کشید و صد تنی بیکمانی و زنی بیکمانی هم مسکند و در سپیده  
ماه در ماه مهر شصت و سبعین و مانند الف بمجوز توابع لایمور  
مت و پیشکش از زرد و نارنجی گرفته روی توجه بدلی آورد و در آن  
ایام فیما بین و تا و شجاع الدود به پیغام صلح در میان بود و هنوز نکلی  
از شتی ترتیب یافته بود که خبر رسید که الویش ده در در از لایمور  
از نظرف خواص و نا صلح را تمام گذاشته با فوج خود که در اوقات  
هستاد و نیز در لایمور و در بار او و مقابل با پناه در در و در آن  
شدند و چون از لایمور از نظرف آمد و بدید که کلب از بد و رفت  
افواج در پشت و در نه و علف و در این رده کم است  
در بانی جن را عبور کرده و در انتزید و در آن ترتیب عبارت  
از ملک باین در بانی گنگ و جن است چون هر دو دریائی از  
کو که کانون که نشانی هند است بر آنده و بعد از ترتیب دامن کو  
کانون است و متهای آن آمده بود که در ای کلب و جن بهم  
پیوسته اند چون شد و با ترتیب رسید انده غانی و نجیب الدود  
نظر رحمت خان و خطیخیانی که ملک را  
اندر

جبر و زره عازم دکن شدند و جلونا جی یکی از سرداران خود را که برای  
تسخیر ملک راجهای صوبه دجیر تین بود با طرف دہلی متین خست  
اتفاقاً در محرم سنہ اشین و سبعین و مائتہ و الف ادبہ بکمان فوت  
شد جلونا خوداری سپہمند بعد لیت یک خان را کہ از رفقاء ادبہ بکمان  
بود تفویض نمود و با نامی در پٹنہ در صوبہ واری لاہور درودہ رخصت  
کرد و با بدہ پور رفتہ قرار گرفت و از خروج او تا قریب آرتک سپہ  
و جہر و این کہ در دجہای قدیم سنہ سنان از تسلط غنیم بجائی آمدند  
و دتا سنید یہ از بدتے قافیہ نجیب الدولہ تنگ کرده بود بخوی کہ در  
ترجمہ وزیر اتمی ملک شجاع الدولہ کہ است نجیب الدولہ و دیگر افغانہ  
برائی تقویت رسد و عموماً و صبا نت خود خصوصاً در راجهای ہندوستان  
برائی حفظ ملک خود و دلیض شاہ و را فی فرستادہ آمدن ہندوستان  
التماس کردند شاہ و را فی بنا بر این دو وجہ اعلام خطر انجام مایلینار  
از کابل جانب ہند و برادر شت قدری جنگ با فوج س با کہ  
الطرف لاہور بود واقع شد آخر فوج ہر کسی متزاج تاب  
نبا درودہ در خل لاہور شد و س با معہ فوج از لاہور برگشتہ رخت

با فوجی جرّار از کون پهنه دوستان در حدود سنجهان آباد رساند  
 او بنده پکنان منوهر خوشنجات فرستاده و بنهار اطلبیده سواران  
 غنیم که چشم برده انجین تقریبات میباشند و بلاهور آوردند اول  
 بابعد الصدهائی که از طرف شاه در رآفته بقوه اری سرسند مامور  
 بود جلبیده او را دستگیر ساختند و از درجا جلور نر بلاهور شناختند  
 قراولان غنیم رفته با فوج جهان خان مقابل شدند جهان خان بنا بر قیلت  
 جمعیت سینه و آو نره صلاح ندیده با تهور شاه با فطرار تمام در  
 شعبان سنه احدی و سبعین و مائیه و الف رده کابل گرفت تا  
 بحدی که سامان که در چند سال فراسم آورده بود همه را و گذاشت  
 عجب غنیمی بدست غنیم افتاد تهور شاه تا در یائی آتاک  
 نمان باز نمانده زود آتاک در عبور نموده خود در میان رسانید  
 قراولان غنیم تعاقب کرده برگشتند بعد از این عمل غنیم تالمان و  
 در به ناریان و طرف دیگر تا آب چیاو پهن شد غنیم بنابر کسم بر  
 شنگال صوبه لاهور را با بنده پکنان بقرا در شکستی مقتدا و حج یک  
 او پس بایانه سپرده زود به جهان آباد برگشت و بعد توقف



آمدن احمد شاه در غنچه بزم و در کینه تندی که در آنجا نشسته بود  
 آنکه چون شاه سپه خود و ثجور شاه و جهان خان را در راه پور گزشت جهان خان  
 او بنه بگفتی را که در یکی جنگل خرابه بود و بنا بر آن که شناسای عملی دار  
 آن ملک بود استمالت نموده با رسال سند و خلعت حکومت دو  
 آیه آب رفته او را بجو آورد و او بنه بگفتن این را قوز عظیم در بسته  
 نصیب و آیه بر بدخت جهان لحد حبیبی او بنه بگفتن را در پیش خود  
 طبعه او بنه بگفتن که از جهان خان سرمایه اطمینان نداشت بهلوتی  
 کرده خود را بگوستان کشید جهان خان را و خان نامی را در بگفت دو  
 آیه نصیب کرد و ملقبه خان و سر فرزند خان را بگفت او تبیین نمود  
 او بنه بگفتن قوم سک را را خوا نموده بر سر مرد خان فرستاد  
 فوجی از خود هم همراه کرد و بعد صف را را می ملقبه خان گشته شد و  
 مرد خان و سر فرزند خان تاب نیاورد و خود را نزد جهان خان  
 رسانیدند قوم ملک تمام بر گشت دو آیه مخصوص جانند را با شاه  
 او بنه بگفتن دستخوش ناراج ساختند و در این اثنای کلمات را و  
 دشمنش پیاورد و در راه لاجی را و مع ک



آبادی قوم برهن سوخت تمام تاریخ شهر را شعله و طبع و کمانه  
آتش زد و بونه را سباه رسد نام رکناات رود و کبیر را باد  
رفته غوه و بیقیده سال حال بر شهر یو ریش کرده تلاش بر رفتن  
شهر از حد گذرانید شجاع الدوله پادشاه و خان او رنگ آبادی  
ناظم حیدر را باد جمعیتی نایسته نگاه داشته بند و لب شهر  
کرده بود و او و مردم او قدم بهت در مقام جهاد افتاده نصیب  
توب و تفنگ و نیزه و ریش را در و کردند بسیاری از زغالان  
سباه را تحفه آتش جهنم ساختند از آنجا هم رکناات رود بی  
نیل مقصود بر گشت

[illegible]

شهر نیا به رنجته دست تاراج و برادر کردند رکنات را و خود با خو  
جانب شمال شهر ایستاد و سپاهیان او نزد آنها پیاپی دیوار قائم کرده  
و فیلان را متصل دیوار را و روه چپ کسی برآمدند و نکته های دروازه  
را که دیوار کلافی باخ را رک است خود کشند که شکسته و راندند  
آیت خان بهادر و مرزا محمد باقر خان و تماشائیان شهر مبارکش  
تفنگ و نیزه و سنگ و کفشش این قدر تر و دو و دلاشش بطور رسانیدند  
که خام خباران بسیار در پای دیوار راه و رک اسفل گرفتند  
و در اطراف و کیر هم جعتی کثیر از غارتیان مردست شهریان را  
قتیل و جرح کشند و رعین را مرعور که تیر تفنگی بقتیلان رکنات را و  
رسید و همین تیر فارغ مبدان دارد و کیر شد رکنات را و دوست  
حسرت خائیده و خاک تشویر بر و مالیده از یورشش بر کنت  
و خبر قرب نوب اصفیه شنیده رخت او در گمی جانب بکله کشید  
لبت و ششم شعبان اندو نور موکب اصفیه و در جوار بزرگ رجا  
شد چون غنیمت را و درشت که بملک برادر آورده کرد تاراج  
بر اندو نوب اصفیه و غره رمضان بمنازل طولا فیه قریب مالا بوبر رسید

بنیم طبعه ملازم رکاب نوب اصفیاء ساخت و نام الملک سپهر  
تشین نوب اصفیاء خفران نپاه که لطیف غنیم رفته بود از ناف در آن  
نپیده چهاردهم شعبان سال نوب اصفیاء ثانی بیست رایت  
نوب با فوج سنگین منوجه تا دیب رکنات را داشت رکنات را در  
طاقت مقاومت درخو و ندیده آوارگی و تاراج ملک که اصل  
شیوه غنیم است اختیار کرد و باسی هزار سوار بر سر او زنک آرا  
اده در سود و غریب شهر نازل شد و در معتدیه از شهریان طلب  
کرد و متین الملک پیاد و ناظم او زنک با دو صف قتل سپاه  
و سامان حب و در کمال خرم و سهوشیاری با ستمکام برج و باره  
حصار شهر پناه بر درخته مورچه دار در بهشت خان پیاد و برادران غیاث  
محمد و ادخان پیاد و دیگر قصد بان و مردم شهر تقسیم نمود و با نظر  
از نوب اصفیاء با غنیم لطایف الجمیل گذرانید رکنات را در  
انیمنی در باخته رفتن شهر تقسیم کرد و در و بانهای قلعه کبری مرتب  
ساخت و به بستم شعبان سال همین که آفتاب  
در یک مشرق سر آمد و نمازین بر راس او و بر بادوی خارج  
شهر

انجام بران جمعی شایسته بارکنات را و فراهم آمد و از زده اورنگ نیک و  
با عهد نگری شرافت و دهور را و هم از بونه با فوجی برآمد و دوزده کرد و  
از عهد نگری و پنجم ربيع الاخر سال حال سستی و رود و دهور را و  
شکست یافته از میدان کناره گرفت و امان خورست و روز دیگر  
فردا پیش هم خود رکنات را و رانید و در اصفهان بیکار رکنات  
را و از بیدر برآمده قریب ناور و کاه رسیده بود که اینجا ششم انفصال  
یافت چون نوکب اصفهان جمیع موضع بیدکار و رسید رکنات را و هم  
انجام شرافت و نخستین عشره جمادی الاوئی سال حال با هم ملاقات  
و اذیتها بعمل آمد رکنات را و ملک پنجاه لکرو پیم و قلع و دولت آباد  
در حله دی این عنایت شواب اصفهان گذرانید و استاد مرتب کرده  
و کله و سه کار خوانده و چون این امر جلیل القدر بحسن ترویج و مدد و  
پادشاه بر برسی نسبت را و بر تاقوت نتوانست دید پیش  
از آن که محل و دخل در ملک و قلع و دولت آباد شود صلح را و بر هم زد  
نواب اصفهان را و بران و داشت که رکنات را و را معطل باید کرد و حاجی  
ببر که بوی که مکاسد را و برابر را و مطلع اینکه ترا بجای رکنات را و قایم

تازه و در وجه پرتافونت را که بهجری سکن سنگیر خنار  
 کل کرده جمع هجابت مانده و ملکی با و گذارشت به مصالحه ششم  
 جمادی الاخر سال گذشته بخوی که غریب گذارشت بافت رگنات  
 . را و مادهور را و بدار الحرب بونه چاونه کرد و در این ایام میان  
 هر دو مخالفت بهم رسیده قصد یان مادهور را و خورسند که قابو یافته رگنات  
 را و در مقید سازند رگنات را و برین فتنه اطلاع یافته سیوم مفرکه  
 است و سبعین و مانده الف جوده با سواران معدود از بونه برآمده  
 راه ناکه گرفت محمد را و خان چهار او رنگ ابوی که از حده کور  
 اصفجاه نمانده است و استمال غنیم از نواب مامور بود خبر  
 سرزده بر آمدن رگنات را و شنیده چهار و هم صفزند کور با جعی از  
 او رنگ اباد و دیده در نواحی ناکه بارگنات را و بر خورد رگنات  
 را و که کمال جی سامانی و سر اسبگی درشت آمدن محمد را و خان چهار  
 را و حتی خود مفتخ شمرده با جز از تمام پیشی آمد سواران غنیم از  
 رفاقت محمد را و خان معاينه کردند که نواب اصفجاه جانب رگنات  
 را و است اکثران با و کردند در رفاقت مادهور را و نهادن وزیر



و مانده الف واقع شد طرفه اینکه سال گذشته در همین تاریخ شاه در راه  
بر باد و طوفان رفت نواب اصفهانه از بیعت کرد و چون کوه چیده جانب  
بجای حملات را در اجماع چند خرابید و در پادشاهی حرکت لغوی که از  
بوفی آمد ملک او روز بستم کربابال گردانید و نماز موسمی بر  
نگاه چهاردهم ذی حجه سنه خمس و سبعین و مانده الف باراده چهار و نه  
بابه الممالک داخل قلمو بیدار شد و چهار روز اجماع الممالک را در قلمو بند کور  
مقدد کرد و یک سال و سه ماه و شش روز در حالت حبس گذراند و بعد  
تحریر این کتاب بستم ربیع الاول روز پنجم سنه سبع و سبعین  
و مانده الف از قبه زندان بستی برآمد و در جوار مرقد شیخ محمد ثانی  
قدس سره مدفون گردید میرا و او محمد ذکال عمره گوید: خدا بود کن  
روح بالائی او پیرو از آدم محبت شده و رقم کرد و تاریخ خوشی که  
امیر الممالک محبت شده و در سبزه شاهانه بعد از آنی که قلمو بیدار  
را و اسبزه در نزل ساخت فرمان شاه عالم عاقلی گوهر را که بنام او  
مشتمل بر بقول بعضی صوبه در ری و کن از تعمیر امیر الممالک صادر شده بود استقبال  
نموده بدین تعظیم گرفت و مسند ریاست را با الاستقلال آرایش

بود بنا بر حسبیت باقیمانده نخته نخت لب لب و هفتم مجاهد اول سال  
 مذکور در لشکر اسلام بر خاسته بشکر فنییم چو پست ز کار می که نکرده بود  
 بعمل آوردند بعد وقوع این فتنه فنییم بمرسد میان سبک بند رشته  
 روز دیگر در هر چهار طرف یورشش کرده جنگ انداخت و توپدار  
 آورده باز رگوله اندازی گرم سخت مجاهدان اسلام از زنجیره  
 توپخانه خود بر آمده دست جنگ کوه تیراق و در زردند و بنیروی  
 شمشیر بدار صف مخالفان را بر هم زده بسیاری را بر خاک شکست  
 انداختند فنییم تاب نیامدند و در میدان خود را واکشید و بدست  
 منصور را منقدر راه دور و از تپلی کرده بر عفت کردی چون رسد هر  
 چند سدر راه شدیم فائده بخشید فرودست که چون رزق آتش  
 بی زنه را میشود و کمانچه هم پیشی رکناست را و آمده فریاد بر آوردند  
 که بخواب خاخا تا را بر دست مسلمانان بر باد دهم ناچار رکناست  
 را دور داد و پورا و لقیان را فرستاده پیغام صلح کردند و ملک لب  
 و عفت کرد و پدر از صوبه خجسته بنیاد و صوبه بیدریل صلح با صفا  
 نانی تسلیم نمودند این مصاحبه ششم مجاهدی الاخره حسن و حسین

و مدد زانها یی بنام باد و کن هر چه بود باد و وجود رسیدن منستان  
و خطب باد شاه در دین و مودت و راد و باد و دسواران نامی معنی  
تلف در آمدند و باد جی را و هم در دین نور و هم فلقیده سال مذکور با  
بسر و برادر ملحق کرد و در یاست به بسر و هم در دم که مختبر سن رست  
و برادر عیانی در کنات راد و و هم در دم هم با فوج سنگین و نو پخانه  
زربونه حرکت کرده در میدان شاه گده ایمان و ادنانیان نزدیک  
هم رسد ندتا و رنگ اباد فی الجمله زود و خوروی و ریح شد اصفه  
نانه بنه و اقبال زاید راد و رنگ اباد گذاشته است موسم ریح الاخر  
سنه خمین و سبعین و مانده و الف لقصه دار الخلافت بونه از زانها هفت  
نمود و غنیم راد و زده زده نامفت کرد و همی بونه رسانید و در انشای راه  
تو که راد که شهری براب در بای گنگ و کن مشتمل بر پنجانه معتبری و  
غنیم در دولت خود عمارات عالی در انجا طرح کرده سوخته و بت را  
شکسته عمارت راد بازین هموار کرد و فریب بود که هم باین حالت  
رسد ناگاه نامر املک بسر ششین نورب اصفه غفران پناه نابار  
غباری که با برادر و رشت در درجه در دم چند که عده سردار شکر اسلام

تاریخ کاؤز شمس السلام گرفت : حصن بسیار حصہ از رخ بسالی تاریخ رقم کرد و رفت :  
 رفت و حمد و ملک کن : بعد بقاد صلیح غنیم قوی برائی قبض قلم و دولت آباد فرستاد و قلعہ دار  
 و بنا شجاعت جنگ از او را رسید محمد قوی فی الجملہ ایستاد و غنیم احکام امیر و محاکمات غنیم است  
 : جنگ بی هم طلبید کہ قلم را موافق قرار داد و در میان آمد سیم باید بر دنا چار نو و دوم شنبان  
 سنہ ثلث سبعین و مانبد الف قلم را بر دوم غنیم حوالہ نمود شخصی این تاریخ منظم اور و تاریخ  
 گرفت کفار احمد نگر از دگر دولت آباد حصن سلم رفت : خود سال تاریخ بر لی گئی :  
 چنین زور رقم دولت آباد هم رفت : اما در محض علیان قلمہ در از سیر بنا بر حبیب سلام در داد و  
 قلمہ بر دوم غنیم سر باز و در غنیم در لوازم محارہ کوشید یا غنم کور فریب سال خلبندہ قلمہ از القاد است  
 اخلا و چون فقدان ذخیرہ بحالت اضطرار رسند و از ہم رنج الاخر سنہ اربع و سبعین  
 و مانبد الف قلمہ را صلیح سلم دوم غنیم نمود و دولت آباد تاریخ در رفت و سلام کاؤز گرفت  
 برین شکل فرمان تقدیر رفت : و بیری خود سال تاریخ او پر رقم زور حصن را لغیر رفت :  
 القصد بعد گرفتن ملک شصت لک روپہ قلعہ و غلہ نہ تخت و مانبد باو در اور گرفت  
 و با فوج پیشانی غنم تو پچانہ فرنگ قصد ہندوستان کرد کہ بتدارک شکست و ناچار از رو  
 کاقل ازین کہ تقدیر بر بند میر خجہ قتا بد اجل اور از ہموئے لڑوہ ہست لسان را مانبد  
 اگر کہ سپرداری فوج بنام دالو اس و او سپر بالاجی را او قرار یافت

خستگی بسیار راه یافت و محله‌ای راه نور کوچه پنهان داشت که در بدست چشم جاویدی الاغیره سال ندکور  
بهادر رسد از زنجیره توچانه برآورد بر ابراهیم حاج و دیگر فرج غنیمت بخشید و شش جلد و شش  
از مخافان را مقتول و مجروح ساختند و باز در محله ابراهیم حاج کشته و در زند میرکلی  
منوال حکیمه بقدر و در محله و در رسید غنیمت و بدو که از محله رسد بدو در رسد فرج و نگار  
با خود و محلی نب زنده عصبه برای متعذر خود بدست بانو و هم جاویدی الاغیره سال ندکور  
خوب چهل نفر رسد بدست مجموع هر چند اول فرج رسد و بختند و در حقیقت بسیار  
و فرج رسد و دوستی در کسی می‌نمود که از کشتن کوشش بسیار چند اول نجات  
در آمده چشم غنیمت بسیار رسد و در دیگر با مفاد متوجه شدند که نزد چشمی است  
ف و بود و انعقاد یافت غنیمت جایز شد که در بدو محالات صوبه خجسته تمام و کمال رسد  
نخستین بر بنه جویلی و بر سر دستاره و تنه از رویه سید و بیجا بود و قلعه و در آباد و قلعه رسد و بیجا بود که  
که ام بانی تخت سلاطین اسلام بود و در وقت و جاگیرت خانه سرکار و جاگیرت احرار و نصیب از بسیار  
در تنخواه غنیمت گرفته یکم تقدیر قبل عام عجبی بود و قوع آمد و خبر صوبه حیدر آباد و بعضی از صوبه برادر بعضی  
از صوبه بیجا بود و قبلی از رسید در در دست اولاد و صفیاه مانند نهم غالیانه چهارم حصه هر چند و من  
عظیم در بنیاد اسلام راه یافت لیکن از نهم که در خوشی با در یاریت اسلام تعلیم از قلعه و در کن بر خیز و چون  
چون آغازین من رفتن قلعه و نهم که در شخصی تاریخ رفتن ملک شفت کرد و چه چنین یافت

مراد از ملک و کن بود و کار اصنام را رونق دهد و ابراهیم خاک را که بتبراز  
آفرینت تر نش بود و نور گرفت و این ابراهیم خاکی از قوی از اول بود که در زمین است  
بافیه خاک بقوه از خاک مگر در سامان و ب تو بخانه نشسته با خود در نیت اول و ملک و کن  
اصفهان نماند و سخر بود و از نور چه رنده و نعیم میوت نعیم از پیر برادره و بوم و جاد  
و لد و می سال ند و نور و سواد و دگر مقابلی عکس کرد و سلام رسانید و در این وقت فوج  
نعیم شصت نفر و سوار بود و فوج اسلام هفت نفر و در جنگ ملک و اصفهان نماند و خوردند که از  
او دگر بدار و در پیامند و بعضی افواج سوار را که فریب بار و بود با خود گرفته بر سر  
دار الحرب نه روند و خفی نماند که پیشتر با نعیم تنها جنگ قرزقی بود و نه سربا ایمین که رسد  
نمده ای لشکر اسلام مذکور و ند و خا و دیده بکوه براق میخکبند و در فوج اسلام بر تو بخانه بود  
که در اول که حارری از تو بخانه کشیده و بفتح میر و خشنین و نیزه بلب و خاقت ابراهیم خاکی از قوی و جنگ  
نزدیکی یعنی انگاری تو بخانه جمع شده افزاب تو یک تبر و همراهِ رفت و فوج اسلام در  
نزدیک تو بخانه بیت و حجاج رده علی مکر و تبر تو بخانه جانب نعیم کم خا گرفت و فوج نعیم برادر  
را در خبر و بدتر تو بخانه فوج اسلام با شما اتفاق میر رسید ابراهیم خا با آنکه خود را مسلمان می گرفت  
مکر و کز شکست اسلام بر سبب و در حالت کج و مقام از ب تو بخانه در مقابل آورده در  
بیت و بیدار تو بخانه رده آفری و غنیمت ادا را این جهت که در اسلام

خستگی بسیار راه یافت و عملی راه نور کو نیمه شهادت دید لبست ششم جامدی الا فرس سال ندکور  
بهادر رسیدم از زنجیره تو بجانم برآمده هر ابراهیم جامد و گریخ غنیمت بخشید و شمشیر و دست  
از مخالفان را مقتول و مجروح ساختند و بازده علم از جماعه ابراهیم خاں کشیده آوردند و برپای  
منوال حمله بقدره و کمر و دلاوری رسیدند غنیمت دید که امری که سلام بداد و رسیده فوج انبیا و  
با خود ملحق نب زنده عهد برای متعذر خواهد شد باین دو هم جامدی الا فرس سال ندکور  
غریب چهل نفر را برپایست مجموع هر چند اول فوج سلام بخشید و چون جمیع اعدای بسیار  
و فوج رسد و دوستی نزدیکی نبی بود که از کشتن کوشش بسیار چند اول نبات  
در آمده چشم زخمی عظیم با سلا میار رسید و روز دیگر با طمق و دمست بر چند ناله نرسیدیم این  
ف و بود اتفاق یافت غنیمت جایگزین شد که در چه محالات صوبه خجسته تمام و کمال بود  
نیمه گرته جویی و بیرون ستاره و تیر و تیر و پیر و بیجا بود قلعه و آباد و قلعه استر قلعیه میا پور که هر  
کدام بانی تحت سلاطین اسلام بود در وقت و جاگیرت خاوه سرکار و جاگیرت احوال و منصب را بسیار  
در تنخواه غنیمت گرفته یکم تقدیر قتل عام بجای بود و آمد خبر صوبه حیدر آباد و بعضی از صوبه برادر بعضی  
از صوبه میا پور و قبلی از پیر و در دست اولاد و صفیاه نماز دهنم غالیانه چهارم حصه هر چند دهن  
عظیم در بنیاد رسد راه یافت لیکن دشمنان خود را با و ریاست اسلام عقیده و قلعه و دکن بر خیزد و چون  
چون آغاز این پس ز قلعه آمدند و شخصی نارنج رفتی ملک شفت لکرو پیر چنین یافت

[illegible]



محبوب خود که بیجا مور باشد شناخت هر دو هم ربيع الاول ششم و سابع  
درمانده و الف فتنه عجمی کل کرد که قلعہ احمد نگر پای تخت سلطین نظام شاہیہ  
شد اسید باؤ و برادر رحم زادہ بالاجی با قلعہ و دربار زرنسہ گرفت  
و تباریخ مذکور دوم او داخل قلعہ شدہ قابض گشتند شہر احمد نگر  
آباد کردہ احمد نظام شاہ دست کہ در سنہ تسعانیہ طرح زبردخت  
و بنام خود مملوکم سخت در دو سال شہری بکمال خوبی آباد  
شد و بعد از یک فرصت حصاری از رنگ و کلی تعمیر نمود و رون  
ان محارت دگرشی و حضور فتنی برای سکونت خود سخت  
و بعد فوت او خلف او این قلعہ را متوارث بود و زین ہذا  
دانیال بن اکبرت جمع سپہ بدر خانخانان در اوایل سنہ  
تسع و الف قلعہ را در طبقہ نظام شاہیہ تصرف خود  
اور و بعد ازین قلعہ و داران با پوشانان تیموریہ مد بصیانت  
این قلعہ مامور شدند بعد دو صد و ہفتاد سال تھن این قلعہ از  
دست اسلامیان مدبت و صاحبان افتاد و در این سال  
با و خیال فاجی در سر خود بخت خود دست کہ ریاست رسد

شناختند و نوبہ مصفاہ نانے پس از پنج کردن حیدر خجک راہ  
 بران بزرگرت و در بر اہم خان کاروی کہ جبراً قہراً حیدر خجک اور از  
 نوبہ مصفاہ جد کردہ بود در این وقت بنوبہ پیوست نوبہ مصفاہ  
 سنہو ہم رمضان مذکور سوار بران بزرگرت نزول ساخت و متوالان  
 شہر محمد نور خان بران بزرگی و غیرہ در معاوہ نمود و این محمد نور خان  
 ہمارست کہ باتفاق سنکرچی بہادر وسط صلح امیر لادرا حسین ملیان  
 وغنیم بقرار چو تہ شدہ بود در وقت از غم معاوہ و شدت حملہ  
 ہم ہم ذی قعدہ سال مذکور زندگانی را وداع کرد و در گاہ  
 شاہ عیسی جندہ مدفون گردید نوبہ مصفاہ از بران بزرگرت  
 رفت و در قصبہ باسم کہ از قصبات عظیم ہر رست چہاونے کرد  
 و بعد چہاونے با جہانوی بزرگرت ہونہ مکاسہ در ہر محاربات  
 در میان آمد و صلح و خامیہ و بعد مکہ حاکم حضور امیر الممالک کہ در  
 نواحی حیدر آباد و دہشہ و بعد ملاقات در میان ہر رست و در نکال  
 نزع بسیار بوقت آمد و تہہ انجام کار صورت گرفت این نوبہ  
 امیر الممالک و نوبہ مصفاہ نانے یکی شدند و نوبہ بران الممالک

محبوب خود که بیامور باشد شناخت هر دو هم ربيع الاول ستمت و سبعين  
درمانده و الف فتنه عجيبي که از نو نه قلمو احمد نگر ياي تخت سلاطين نظام شاهيه  
شد اسيو باؤ و بر در تخم زاده بالاجي با قلمو و در سال زنده گرفت  
و تباريخ نذکور مردم او داخل قلمو شده قاضی گشتند شهر احمد نگر .  
زبا و کرده احمد نظام شاه دست که در ستمت سمانيه طرح زند رخت  
و بنام خود موموم سخت در دو سال شهر يي کجبال خوبه آباد  
شد و بعد اندک فرصت حصاری از زندگ و کلی تعمیر نمود و درون  
ان محارت دکلشی و قهو فتنش براي سکونت خود سخت  
و بعد فوت او خلف او اين قلمو را متوارث بودند و زانو  
و انيال بن اکبرت هج سبت در خانها ملان در او ايل ستمت  
تبع و الف قلمو در در طبقه نظام شاهيه متصرف خود  
او در و بعد از اين قلمو در ان بابوشان تيجوريه مند بصيات  
اين قلمو مامور شده و بعد دو صد و هفتاد سال تحنگ اين قلمو از  
دست اسلاميان مدبت و صاحبان افتاد و در اين سال  
با و خيال فاجي در سر خود بخت خورست که رياست رسد



فوت امیرالدور با میرالممالک که بقصد مقابله امیرالامرا از جمله راجا در برآمده بود  
میجبه و ملکی که از امیرالامرا گرفته بودند آن را از میرالممالک هم حاصل کرد  
و بعد از آن رکن الدوله از کمره برآمده با میرالممالک پیوست و بروکات  
مطلق قایم شد و مصمصام الدوله مطلق خسته باورنگت باو فرستاد و چون ایام  
مزدگال فریب رسید امیرالممالک با رکن الدوله باورنگت را با آمد عمده الملک  
موسی بوسی با رکن الدوله مدینه و چهاردهم صفر سنه سبع و ستین و مائیه و الف  
وکالت مطلق از تغییر رکن الدوله به مصمصام الدوله شاهنواز خان اورنگزی را بوسی  
مقرر کرد و به مصمصام الدوله چهار سال سرباز نام ابن منصب جلیل القدر برخواست  
و در ایام وکالت خود بتدایرهای بیله توحی ختمی را در برحد و خود نگاه داشت  
که اصلاحه شورش بر داشت تفصیل آن در دیباچه کتاب مائیه الامرا زبان  
قسم داده ام میر نظام علی و میر محمد شریف که تا این مدت معطل با امیرالممالک  
سرباز و مصمصام الدوله در سنه سبع و ستین و مائیه و الف و لیلین در حدود در  
برادر و دوی در حدود در ییجا بود و امیرالممالک هر که درم اصول  
فرستاد و میر نظام علی در محاط با صفیاء مانده و میر محمد خان شریف اول  
بنجام الملک و از خبر آن الملک مخاطب گردید و بتاریخ ششم شعبه

فرار و رسیدن بخت خود و ادوات و آلات طلایی بوجای غنیمت رسیدن میاز  
آمدن بلب نفاق خانه برزند و زنجار اینهمه زود و بلا نشین مصاحبه مرد بر بود و در اینگاه  
به انفعال جنگ فوج چه حیه را با و شدند و در جم سباه در مسبدان میساکنی سبز و هم جای  
۱۰. الا فرستد حسن و مایه الف را به اکنات و در مسکن را گشته نوب امیرالممالک بحسب پیرایه  
شناخت و حسب الطریق دو رکن الدوله و مصممام الدوله به اتفاق از او و رنگ آباد  
خود را به جبهه را با و رسد و نکالت مطلق به رکن الدوله تفویض یافت نگاه  
خبر رسید که امیرالامرا و نیز جنگ بن نوب صفیاء از پیشگاه احمد شاه غلامی در  
رکن و بنده لازم و رکن است رکن الدوله از و نکالت معلومی کرده بلکه از  
جانبی بنا کرد و نیز نوب است بالاجی که با و از عهد نوب صفیاء غفران پناه  
را بطی درشت با امیرالامرا رسیده نموده است بدست آمد و وقتی که رکن الدوله  
از عهد را با و رسد مصممام الدوله می نمایند و محبوبه در ری جبهه را با و  
از امیرالممالک استناب یافت و چون امیرالامرا با و رنگ آباد رسید به مقصد و از  
زندگانه کرده و در گذشت و این مقصد و در جبهه رسید که روزی او و خیمه در سر کار  
امیرالامرا و محاسبه بخار و اقامه او بود ملک خاندهیسی سرکار سنگ بود و حاله و خبر  
رنگ اسلام ازین اکنه به درشت و از

امیران که خلف سیوم نورب صفی‌الله غفران بنام اصلی او پسند محمد خان است  
 اول مخاطب بصلابت جنگ بود و در عهد مالکگیر نانی بامیرالهماک مخاطب  
 گردید و بعد قتل مظفر جنگ را در گنات درسی جمیع اعیان لشکر او را در درخت  
 و در درخت گنات درسی وکیل مطلق شد و در جمعی نصاری فرسیدی که مظفر جنگ  
 از بهر چری نوکر کرده همراه آورده بود در ستالفت نخوده رفیق امیرالهماک  
 سخت امیرالافرا بعد طی فنازل زوئی از فروری او رنگ آباد شد و ایام  
 بزنگال در دماغه انقیده یازدهم فروردین در لعل و ستین و مانده الف انقیده تنبیه بالاجی  
 از او رنگ آباد برادره احمد نیکو اول نگاه عا کرسخت و از زنجاب نوچه در را کرب  
 بوبه شد بالاجر با پنجاه هزار سوار و چهار عقاله پیش آمد و در و هم محرم خستین  
 و ستین و مانده الف جنگ شروع شد و در آن سلام جنگنده جنگنده غنیمت را  
 فریب بوبه رسانیدند و در بادیه های غنیمت را که سر راه پیش آمد سوخته و با خاک  
 برابر کرده جلوفات و وزخ خستند در این محاربات فرزندان با شش نامه خود را و  
 از نهاد غنیمت را و کروتد علی الخصوص نوب چهار و هم محرم که ماه خسوف نام کرده بود  
 نصار ابر فی غنیمت شخون زدند و جمعی کثر را با شکده اخرت فرستادند و با جی که  
 در حالت بوجا یعنی بر تنش خسوف بود و پنجاه نفر سر بر باد بای زبنت بر نه لور شده





کاؤوانہ وورہندی مندو درو کہنے نہانہ نامند صاحب تحفۃ المؤمنین کو یہ فخر  
 ماول رست دراول گرم و در دوم خشک صاحب ہرمان قاطع گوید از نقشہ  
 کردہ بجاؤ و مسد کا در اجاق و قریب بند طرفہ ترا کہ بالاجبی ان رد نقشہ  
 نام کردہ مداول میکرو و تور بضم تاء و فغانے و فتح و او در او صمد دانہ رست کہ انرا  
 در ہندی در ہر خوانند و در دوم حار و در سوم بایس الت و در چ سبغ در  
 فارسہ فلفل خراب نے خوانند رخیع الدین فردینے مصنف عقابا بدر فعیعہ عبارت  
 عربی گوید ترجمہ رئیس انکہ فلفل خراب نے غلافی رست مثل غلاف تحم تراب  
 وقت نمتہ شدن سبغ منبو و در شدت و حرقت مثل فلفل سباہ رست  
 و علیت در چہارم گرم و در دوم خشک رست و در وجوب کہ اندر در عربی  
 حروق الصقر نامند و در سوم گرم و خشک رست و در محضات غنیم نمرب  
 کہ در وفاترہ رستا و خود سنبلین بحری بیے نولسند نربان عربی و خط مرثیہ و  
 ظاہر این قاعدہ از سلاطین و کن اخذ کردہ اند

غذای اینها خواهد امیر باشد خواه فقیر مردان نور دست و این و ال عملی از روغن  
 که از اینندی لگاری بکاف فارسیه بگویند نمکنند و از خارج هم روغن در اخل نمیدارند  
 که پیوسته از ارفع سبزه و در اگر جایانار و غن مجورند اقل قلیل حکم عدم دارد  
 و مریض سرخ و حلیت و زرد و خوب هم داخل در هر ماکول و سبزه زرد و مریض سرخ  
 تنها نرفرو میرند بنابرین لطفه دنیا پست و پست از دال نور به روغن با  
 کم روغن و مریض سرخ و حلیت و زرد و خوب ممکن میزند و از جهت غذای حار  
 اکثر در اخل اینها صفردوی یا از جهت احتراق مواد سوداوی است و الهیاء  
 هندی موافق قاعده خود که غلبه محال میکنند و دویه حار و خورجید میهند پس از این  
 قوم خیلی حار بایس و ارفع شده و ملائمت و حسن خلق اصلا اگر طبیعت اینها  
 نگزیده و در این ده بیت سال که قدم اینها به سرزمین هندوستان رسیده  
 برخی مردم هندوستان هم استعمال مریض سرخ و خوشه پیشتر و مریض این و مریض  
 اکل و در هندوستان نبوده حق علم است و کفنی به شهید که اینهمه مراتب مطابق  
 و ارفع لقبم آمده تعصب و تفصیح اصلا و غل ندارد و حقیقی نماند که بایست که سابق مذکور  
 شده اند از زبان اینها بگویند و در سه بفتح کاف تازی و سکون را و  
 فتح سین جمله رسم عجیب و تازه است که از او در حلیت و بقره و در فارسی

قدیم را از بیخ برکنند و بنیاد تصرف خود قایم میکنند و میخواهند که مالک تمام رویه  
 زمین برائمنه گویند و نوذر زاق مطلق تعالی شانه که روزی رسانند و  
 سلمان و هندو است بر ذات اصناف خلایق بر همین زمین تمام این ممالک  
 قوم چرسم سلم تواند شد و نداشت مزاج و لطافت طبیعت این قوم باید دید  
 که بالاجبی بآن اقتدار که سلطنت کن و هندو در ضیق خود درشت نان باجره و حواری  
 میخور و و بانان گندم خوشی نداشت و به باد و بمان خام و باسیه خام و کرسند  
 سبز خام بتقلی میکرد و حال سایر الناس برین قیاس باید کرد و چون اصل منبت برائمنه  
 گدائیس و در کشیش هندوان مفر شده که صدقه را به برائمنه باید و در طبیعت  
 این قوم سلّ محبّسلّ بدربوزه لری خوگر شده و طحّاحی و ابن الغرضی لاقوم  
 ماهیت گردیده پسند ابا و صف حصول مرتبه سلطنت و امارت لوبی گدائی از  
 طبیعت نمرود و محتاجی که بحکام و مقصد بیان برائمنه رجوع میکنند نظر اینها با وجود  
 متحول عظیم همین که مردی ماجور و روه است و هر چه دارد و تا بجدی که دسار و  
 بای افزار و ار کشیده گیرند و بر آید کار او را حواله عالم بالا میکنند خوب گفته  
 که که گفته است بدست خلق عالم کاسه و در یوزه می بینیم که چون باوش کرد و دلا  
 ساز و چانه را و لبیب خشک فزاج انقوم انچه در یافت شد زبنت که در

اراده حیادید با مردم قلیلی از در شده آباد و برآمد و حرکت از بوجی  
رسیده در شد قلبنان تحتو تختی در اما و شعل و الود در الوقت منا فم او  
فوجی فرا هم آورده بحار به جهات جنگ مشتافت و شکست یافته خود را  
بیشتر از آب صفی رسانید و چوب در ستان که بخشنه در شد قلبنان نزد کوپن و ملک  
صوبه بردارفته او در غریب است خیر بنگاه نمود و کوفی سکین به در ری با سکر منته  
و بوان خود و ملی قرار اول که سر در غده از رفقاء او بودند همراه به جهات کرده بر جهات  
جنگ به بنگاه فرستاد و قریب یکماه جدال و قتال طول کشید جهات جنگ سده صلح کردند  
و با سکر منته و علی قرار اول را با بست و دو کولاب به تغریب ضایف و در غیمه خود طلبید  
همه را علف تیغ مید ریغ سخت فوج نبات النوشی شده و رو بفرار نهاد و  
بیر جهات به خاستند اما صوبه گنگ در طرف او بودند و هر سال فوج به تاخت  
و تاراج بنگاه میفرستاد و آنکه جهات جنگ هر سال میکنی برای او کوفی را  
ملک از فرار به محفوظ و دمنش حال اند که از خاقان این گروه ناز به برده  
و باید شنید در هم عموما و برده دمنش که خصوصاً طرفه غنی دارند و جهات می یابند  
خاصی هم مردم را بید کرده بطرف خود میکشند و فریب ری را در جهات بید  
ری مردم خبر نقل مقدم و بخوار به میکنند از رند و بانو و چیداد و س و از نان

۱۰  
دور گجرات برآمد و چند مبارز الملک نصیاح بقلم اور و نوادہ صفیہ ہم  
ازدکنی ہم خود در باب غلی و ادنی مبارز الملک لکھنوت چون حاد خان و نو  
ادہ بابے بود و ضیہ بنقا و حاد خان امان بیگ بخشے خود را با فوج غنیمت  
مبارز الملک فرستاد و ملک عظیم بمحبت آمد امان بیگ بقتل رسید و پنج ابدار بکلی رنج  
بخشے و سر فوج مبارز الملک از راه دیگر و غلی قتلہ احمد اباد شدہ سہر را بہ تفرق  
اور و ناگزیر حاد خان و مت از ملک گجرات بر داشتہ بدکنی نزد نوادہ صفیہ  
رفت و محوہ از آن غنیمت در ملک گجرات سرایت کرد و رفتہ رفتہ عمل باور شد  
با الکلیہ بر خاست و ظلمت کفر تمام صوبہ را فرو گرفت و در زندہ خمینی مائتہ  
غنیمت و در بنگالہ ہم و غلی کرد و سرکشے این واقعہ چنین است کہ کہند و ہم فوج نہاد حیدری و  
خمینی و مائتہ الف شجاع الدولہ ناظم بنگالہ رخت زندگانے از چہان خانے بہریت  
سپہرشی سر فرزند خان نایب فدا شدہ و مائتہ بخل طبیعت کہ فدا فی ریاست  
است اکثر سپاہ را بر طرف کرد و الہ و رویان مہابت جنگ کہ از نوکران  
شجاع الدولہ بود و از جانب او بہ تعابت صوبہ پٹیہے بہر رخت ہوائی گرفتاری  
بنگالہ را در سر خود حاد و و با فوجی سنگین بہ تقریب حصول ملازمت سر فرزند  
عازم در شدہ آہا شدہ چون خربے بعد سر فرزند زہان متنبہ شد کہ مہابت جنگ بہ

رفته علی کرد که خلی آن در هیچ عهده آن غمیدند و چند را خسته از پیرساند که از  
دور و لهندا صوبه دوری بگجرات از تنیز او ظاهر بنواب صفیاه مقرر شد و نور  
صفیاه نیابت گجرات بمع خود همد خان تسلیم نمود و در سده ست و شصتین و دوازده  
محبوبه دوری بگجرات از تنیز او بصفیاه بمبارز الملک تسلیم شد و همد خان توفی عطا  
مبارز الملک شد نیابت بدشاهیست خان گجراتی فرستاد و همد خان بر خود پیر  
داده ملت به سامان دست و پا بی تمکولت زد از گجرات برآمده در موضع دها  
دخالت کرد و کسانا می غنیم و گنجی را بکشت خود طلبیده و جمعی از خود فراهم آورده بر  
از گجرات بگجرات برآمد و انشی خوب زبان زد دشمنیست خانان نقد هسته در باخت تسلیم علی  
برادرشاهیست خان در آنوقت حاکم بندر لوت بود و غرق بود در شنبه رسا حجاب  
با همد خان سامان نمود و پلاچی کاکیوار را که از سرداران جریده بود و رعد و  
لوت بمقامه آردی داشت با خود رفتی سخته با جمیعت فریبست هزار بود  
از ریش برآمد همد خان نیز با جمیعت خود کشته که آنهم فریب بست از ریش زده و با  
کوچه کنار و در باغی حسی تله خرقه قلی و نحو و پلاچی کاکیوار را که رعد و رها همراه  
ستم علیخان بقتل رسید بمبارز الملک تسلیم شد همد خان و بیگاه همد خان در سده ست  
و دوازده و شصتین و دوازده

نب گجرات منصف خود خان با غنیمت بقره

و منتظر در روز باز در پدید آمد چشمتی خود را آن ملک رحمت کردند قومی که شیوه  
 اینها گدائی بود و بدعوی باو بشه سر بر آورند زمانه باین و دیت فاجو کرمانه که در  
 خط معشوق گفته گو باور دیدم جی بوجر محاکم فغفور داده دند جهرج رر مسند فانی بنانه  
 دند تا خود چه دیده اند که چیسال مندر رشتگان بباو بشه خاورن سده اند  
 تسلط که بعد از اینهمه گوئی که بشهادت نواب نظام الدوله وقت سابق در عهد و رکب  
 و هندوستان بهم رسانیده در ضمن احوال اولاد نواب صفیاه غفران بنیاده و غیره هم معلوم  
 ناظرین خود باشد با الفعلی سرگذشت گجرات و بنگاله تعلیم بیاید ابتدا بی تسلط غنیمت گجرات  
 بر انیسوال است که بعد زوال دولت سادرت بار هم در سته نشت و نشتین زمانه الف  
 فردوسی را در نگاه صوبه در ری گجرات از تغیر اجیت سگه و مقصد گیری باند سوت از تغیر  
 فخرالدین شاه مغز الدوله حیدرقلیانان و افراد نیی ضمیمه خدمت میراث تفواضی فرمود  
 حیدرقلیانان را در رگنات و اس دیوان خود در نهایت گجرات و نهور خارا نیابت  
 بندر سوت داده پیرد و مکان فرستاد و چون منصب وزارت رسد اربع و نشتین زمانه  
 الف به نواب صفیاه مفرشته مراد حضور در مقدمات مانع و علی خلاف روی نواب  
 صفیاه دخل میکردند حصول مراد الدوله حیدرقلیانان فردوسی را در نگاه با پس خاطر نواب  
 صفیاه مقدم داشته حیدرقلیانان را به صوبه او یعنی گجرات مرخص کرد و حیدرقلیانان در گجرات

بصلح و بده صلح گردید و بانواب نظام الدوله ملاقات کرد و نواب نظام الدوله  
کرکون و سرکار خدایا بجا گیراد و او باجی را از بجه مصالحه مصلحت بانه نخست اجل بطرف  
کشید و کنار نبرد ارسیده و دوازدهم صفر سنه ثلث و عین حاکم الف بعثت کار خود  
نواب شی کرد و بر سر شی لاجی بجائی اود فایم نمود و در همین سال نواب صفیاء از خجند  
دخست و کس گرفته صلح سبحان و دخل برانجور شد و بالاجی که از دکن بمالوه میرفت  
در بر این بوز ملافت نواب صفیاء حاصل کرده رده مالوه گرفت و بعد معاودت  
نواب صفیاء بدکن تار و وفات او که نخست سال سینه عظمه حیدر به غنیمت فانی کرده  
و بشبه یافته صلح انجامید و در عهد نوزاد مرگ نواب نظام الدوله شهباز پور در حیدر  
صلح نایسی یافت و ناخر عین نواب نظام الدوله وفات راجه که دو تنیم مرگ و کثیری  
زاده بود صلح بحال ماند و در پنجاه و نوب نظام الدوله وفات پور راجه که  
در سنه ثلث و ستین و ناته الف واقع شد کار بالاجی باله گرفت و سد دشپور اود  
بهادور اود و عزم زاده بالاجی که سخت بدبرد و حنث کشی بود و در المهاد نه اشبار  
و جن خبات پور راجه بجای از دودمانی پور که در مجید داشته بود بگری باندن  
پور از خلیع التدارکس و بجائی پور راجه پور راجه نه نشانیه در نام هم  
و ملکی بدست خود آورده و در اقدمم که در افتاد بلکه معطلی و خسته زمار



زود خود را به حضور پادشاه رسانید و در ایام شتغال نورب رسوا و بربانی مجاریه  
 ماجر را در پیوسته که مکاشده از صوبه برادر از بنی و حمام سهروردجه بود و شجاعت  
 الله مادی را که از جانب پادشاه بنظم و نسق صوبه برادر می برد خست در ایام رمضان  
 خمین و مایه الف شش پخت و چون در مینه در سلطنت مستعد شدن از اردن ناچار  
 راه یافت ماجر را و جاگیرات فصبه را در کن ر که از جانب پادشاه و نورب صفجابه  
 مقرر بود ضبط کرد و چون ناویش از مینه نماند بولدت صرف چنان نمود نورب  
 نظام الدوله ناصر حکایت می کند که سفیری نزد ماجر و فرستاده میغامهای و عیبه  
 ماجر را و دست از ضبط جاگیر و رت برداشت و در مینه از بنی خمین مایه الف ماجر و  
 قصه که نورب نظام الدوله ناصر حکایت کرد و در و ملک کن ر از رهاست  
 اسلام خاص غمته بنی شرکت اعلام نکون را کفر برادر و و فوج را فرامی آورده  
 جوئی رسوا و در گنای و نازل شد نورب نظام الدوله ماجر حکایت که در مینه و رشت  
 بر آمد و قصد کرد که مباحثه در این محله الحریبه نه خورشید نمای غنیمت رازده زود  
 در بانی گنای رسوا و خود از رت و ششم تنوال ناخریب عیبه الفعی سبک و جبهه روز  
 غبار سیما تا بکره اندر سیما و رشت و با آنکه فوج غنیمت ماجر رسوا و رسوا و فوج اسلام  
 بده بر در غنیمت سید بر روز و لا در اسلام جبهه دست می نمودند ماجر او صرفه خود

[illegible]

صادر ملک مالوه در آمده تا سرخ رسید با جی را اور و پرورش شده بدکن گشت و مطلقا  
بیوقوع جنگید از اختلاف عطف عثمان نموده و در سنه سبع و اربعین و مائه الف  
باز با جیرا در آمده هندوستان کرد و اعتماد الدوله قمر الدین خان و وزیر الملک امیرالامرا  
مصمم الدوله از حضور به تنبیه و تعیین شدند اینها با کوبه تمام تر هر کدام متفاد ت  
بت س کرده ملک مالوه خوامیدند با جی و قوچ کرد قوچی به سرداری پیله جاد و در  
مقابله وزیر الملک فرستاد و سه چهار با جنگ واقع شد هر بار وزیر الملک  
غالب بود و قوچی دیگر به سرداری پیله نکرد و مقابل امیرالامرا فرستاد امیرالامرا بر غم  
اعتماد الدوله طرح صلح هر دو مدارا پذیرفت رجوع نمودند در وجه جنگه برائی تقویت کفر  
منجور است که صوبه داری مالوه از تغیر خودش با جیرا و مقرر شد متواتر عارضی بدرگاه  
فرود مس ارامگاه بوس ط امیرالامرا منوشت امیرالامرا در سنه ثمان و اربعین حاج تیه  
الف پادشاه را با منجنق راضی خست و صوبه داری مالوه با جیرا و تفویض یافت و اسلام  
در دنی صوبه حالت حریب پیرس فید و در سنه تسع و اربعین و مائه الف با جیرا و با قوچ  
عظیم از دکن عازم مالوه شد و نظم و نسق دنیا برداشته بر سر دجه بد اور رفت و موضع  
اثر دور را قامت راجه بد اور را محاصره کرده مفتوح گشت و در خود را در آنجا نهاد  
صوبه ملک کشید با جیرا و لجه ناراج ملک بد اور فرست که با نترسید که عبارت

[illegible]

صوبه داری و کن مقرر کرده از حضور مباد و دو لجه وصول امیرالامرا بدکن شاد  
یا فحوائی دولت براندازان به سرداران و کن مخصوص ساهوراجه بن سنا  
در باب مخالفت امیرالامرا نوشتجات مفرستاد و در حضور ماقطب الملک  
عبدالله خان هر روز بر خاش تازه بر می انگیخت قطب الملک همیشه امیرالامرا را  
با بدن دلی تا کید حی نوشت علاج امیرالامرا از دشمن خانه بدشمن میگانه ختم  
در سنه شص و عشرین و ماه و الف با ساهوراجه توطئه محمد انور خان بران پور  
و سکرچی بهادر صلح کرد و بشرط عدم ناخت و تاراج ملک و عدم قطع طریق و گفاه  
با نژاده هزار سو در ورکاب ماظم و کن رساند و چو تبه و در سکیدی نشنص صوبه و کن  
بمهر خود با تنخواه و کن و غبره ملکی که راج تمشش نامند و اند نمود و بالاجی بن لخوا تبه  
از برده گوئی و کیل ساهوراجه مفرستاد و در هر بر گنه دو عامل از جانب ختم نصب  
شدن یکی مکاسد در که چهارم حقه وصول کند و یکز مات سوسیکمی لجه العقاد  
این صلح ملک کن که لجت نژد مخیم خراب بود اگر چه رو با بادی گذشت  
اما ضبط بادشاهی بر خاست و تحکمت این مرتبه سخت سرایت کرد و امیرالامرا  
به مصالحی در سنه ثلثین و مائه الف عالم علیان برادر زاده خود را و در کن تاب  
گذاشته با سپاه سنگین فریب پنجاه هزار سو از خود و خوج مرته به سرور بالاجی

[illegible]

نموده اند و هم دلایقه سند و سیمین و الف در اکبر آباد دولت رفیعوس اند و خست  
و مورد رعایت خیر و اندک گردید اما بنا بر مفاہیت و عدم اوراک صحبت سلاطین  
نمایند بادشاه زباده بر مرتبه خود توقع درشت بکوش رفته بار ام نکسیر رحیم  
چنگنه اظهار بخشی کرد حکم سند من بعد از دولت جعفر و محروم باشد و محافظا  
باید از او تعین شدند اما سببش که به نقض و جوار بار یای جمیع شدند  
و مکرر ظاهر بادشاه بود که بوجه بی سبب و از تعلیم خانه ادب بر او رده  
و مشمول عواطف سخت رخصت انصاف از رزق خود امانا و در حوصلا که بکام  
در باید بجهت نام روز منت و مقیم صف و وضع تعمیر داده با سبب رده فرایند  
گرفت و بدکن رفته همین به کام روزی ف و لود و صوبه دار و کن به تنبه  
و نادید او می برد خسته ناکه برت و چهارم ربیع الاخر سنه احدى و تسعین و  
الف فتنه است او فرو نشست سببها خیره سری به بر باد زشت و خرد و کمان  
منفی نفی خود منوچه کن شد و برت و سوم ربیع الاول سنه ثلث و تسعین و الف  
اوراک و راکا صاحب ترول سخت و نادر و محروم و دست برت و پنجال در  
گوشمال مرتبه حرف کرد اما از نهان و بعضی احرار که برای اغراض نفس خود منوچه کردند  
که هم مرتبه انفصال بر برد و رسیدن حال این شجره ملعونه صورت نه بخت سبب و ادول

اطراف و نواحی کو گئی کہ وہ چون ولایت کو گئی متصل بدربائی منور است  
را بقصر در آورده و ہنرے بحر صمد راہ زنے بسخت و بعض اوقات  
کہ تابو می یافت بر برخی مواضع پادشاہ ہنسند یعنی غلہ مکان تہذمت چرا  
در از میگرد چون این خبر بمس غلہ مکان رسید بریغ والا با میرالاعراض  
صوبہ اردکن صادر شد کہ بدفع سپوا پرورد و ہمارا جہت نہایت اتفاق  
امیرالاعرا برین ہم نامور شد امیرالاعرا جہد و جہد و اخرو و نادیب سپوا و خرب  
ولایت او بتقدیم رسد سپوا و رسد ثلاث و سبعین و الف بر روی امیرالاعرا  
نہنوں اور دو ابو الفتح خان پسر امیرالاعرا شہید است امیرالاعرا مغرول شد  
و صوبہ ری دکن بٹ ہرا دہ محمد معظم تفویض یافت و چون ہم دکن از ہمارا جہ  
جہت خاطر خواہ پادشاہ بکفایت نہ رسد غلہ مکان اورا بہ حضور طلبیدہ  
ئی اورا جہت گرا تعین فرمود و در جہت سپوا و گولہ شہا با واقعی دادہ  
اورا انگ سخت سپوا اطاعت چارہ ندیدہ ہے سراج امدہ ہارچ  
شہ کرد و بہت دہ قلعہ و ملک دہ رک ہون پیکش سرکار پادشاہ ہے نمود  
تاسی را جہت کہ فرمان پادشاہی مشتعل بر حضور جہت بنام او صادر شد و دن ہوا  
منصب ہزار بی سرفرزی یافت و خود با پسر اردو و تقصیل عثر خفت نمود پادشاہ



پیشکش سید اور جاگیر بنیاد قیام درست و چون ابراہیم عادل شاہ عارفہ فیض  
نصبت تا عرض در سال اربعہ کثر از قدرت بسیار در مملکت در آہ یافت اکثر  
سیاہ لوگوں بر خاستہ نہ بجا بود و ان ولایت و قلعہ حسن از انگری کہ محافظت  
کمیابی تواند کرد خانہ در این اوقات سید کہ رب النوع غنیمت سید کلیم است  
و منجہ از ہونہاری و جملہ ساری و سپاہگیری بود جمعی فرہم آورده شیوہ  
تعمد اغاز کرد و فراوان طرح را کہ از وجہ دشمنان و اسباب قلعہ در ہستی بود  
نصف اور و درین اثنا روزگار ابراہیم عادل شاہ بر آمد و پیش علی عادل  
جلوس نمود و چون او بنا بر امتداد سلطنت و ضعف سن استقلال ہم رسانیدہ بود  
فورا بسیار در مملکت دورہ نمود و سوار و زبر و زور و قوت گرفتہ بر تمامی قلعہ و لوگوں  
استبداد یافت و حصول بازہ نفس خود و احد از نمودہ فرب جہل قلعہ باقی و لاحق  
مملو از سامان قلعہ اری ہم رسانیدہ و باستطاعت حصون و کوہ و جنگل جمعیت خاطر و فرخ  
بال سیر اطاعت علی عادل شاہ پیچیدہ علانیہ جادہ خلاف اور نور دید و از فضل  
را کہ رکن رکن سلطنت علی عادل شاہ بود بدعا کثرت و فرج اور ایغا نمودہ و  
رستم خان را کہ او ہم از عہدائی آن دولت بود نکست فاحش در او دلید  
از ان خاطر با کلیہ از و عنہ عادل شاہ برود خستہ شروع در قرق و ناخباتاراج

[illegible]

مجله احوال این خرقه باغی کوشش گذار اخبار جوین نموده میشود که از قدیم الایام  
 فنانان و دیان همیشه از عهد اسلام و بعد آن بر اهل دکن حمیه دست  
 بودند و همیشه فواج قاهره فرستاده تمام قلمرو دکن را تا آنکه اوسرا ندید زیر  
 دوزخیه مانند الادرین محرمه قوم مرسته در محاکم فسخ المساکت منتهی  
 عجب کار کردند و مجموع کشور دکن و مالوه و کجرات و صوبه بجاته و بیست  
 به تصرف آوردند و مکر صوبه اووه که کلب جلوات در بانی گذشت و بداند بران  
 الملک و اخلاف او محفوظ ماند و صوبه بلتان و صوبه تته که کلب و دست بودند  
 از دکن بصط غنیمت در نیاند اگر چه غنیمت در بلتان هم رفته بود اما از دوزخ  
 موکبته دور رانته فرصت محل کردن یافت و در صوبه تته و منگاله هم غنیمت  
 بود و بعضی نشانه ناظم مکه که محاربات مصالحه فرار داده هر سال پیشکش مقرر  
 میفرستاد و چنانچه مفصل می آید همیشه محاربت از دکن و اطراف آن را میسر میسازند  
 این سرزمین را از آن گویند و زبان مرهطه مخصوص این الکا است و در باب غنیمت  
 و در قوم پیوند بانه لب پیوند بر جهای او و پیور مبرسد و در جهای او و پیور  
 فوق جمیع در جهای سرزمین را به جوتانم اندازد و در جهای دیگر هر در جبهه لب پیوند

